Loghat i Turki

بسم الله الرحمن الرحيم

سبحان الله هرگاه از افصح عرب وعجم گل لا احصي ثناء عليك
بشگفته و آفریدگار عالم در لولاك لما خلقت الافلاك سفته
پس * مثنوي * کجا ما و شان ثنایش کجا * خدا راند اند کسی
بجز خدا * چه یارا به نعتش ندانند هم نفس * خدا اند زدان
رسول است و بس * سزایم چه از آل و اصحاب او * که
در بیانش کنجد اندر سبو * از انجا که بمقتضای کلمهٔ حقیقت
ترجمان کلام الملوك ملوك الکلام ولسان الملوك ملوك الالسنه
مقرر است ودر عرصهٔ سخنوری زبان ترکی بخطاب لسان
السلاطین جلوه گر وقابوئی مربوط در نسخهٔ ترکی باید

تفصیل مضبوط نشد و که دانستن آن فوائد بمابایان داشته
باشد حسب الارشاد برکت الجهاد خلیفة الله جهان پناه
شهنشاه انجم سپاه آفتاب اوج دوران صاحب قران سایه
پروردگار جهان و جهانیان ظل رب العالمین شهنشه
روی زمین حامی دین مبین همنام سید المرسلین • قطعه •
آبرو بخش نخست و رونق افزای کمال • چهره آرای علا البه
گوهر انروز یقین • عمر وا قبالش خدا یاباد در نشو و نما •
هفت اقلیمش مسخر تا ابد زیر نگین • بر صفحهٔ بیان تحریر
می نماید تا بشرف مطالعهٔ درة التاج خلافت وجهان داری
قرة العین سلطنت و شهریاری نیر برج عظمت و اجلال گوهر
درج رفعت و اقبال پادشاهزادهٔ عالم و عالمیان چهرهٔ
قبول بیارا ید و جمعی که طالب این زبان اقبال توامان
باشند بآسانی توانند دریافت و مولف این رساله فضل الله
خان عموزادهٔ سیف خان که چاکو نژاد و از چهارده پشت

خانه زاد است بفضل الهی مشمول الطاف پادشاهی خواهند
کردید وعلی الله التوکل ومنه التائید، طابع گوید هرچند
دستور املای اصل این نسخه آنست که واو بجای ضمه
والف بجای فتحه ویا بجای کسره باشد لیکن چون دید که
اکثر مردم این بلاد پی بمقصود نابرده حرف حرکت را
حرفی براسه قرار داده لفظ را از رتبهٔ صحت ودرستی
می اندازند لهذا درین نسخهٔ مطبوعه لفظ را بحرکات
مذکوره خطا ولفظا مقید کرده اند وبیان حرکات تفخیمی
با اظهار لفظ تفخیم بر طبق اصل بحرکات وحروف مذکوره
گذاشته شد ومصادریکه مولف بطرز الحاق بی تفصیل
حرکات وحروف در غیر باب مصادر را یراد نموده آن
لغات در باب مصادر بتقید حرکات خطا مذکور کردید،
وهمچنین نظر به تسهیل اخراج لغت هم در وضع لغات وهم
در ترتیب ابواب کتاب تصرفی رفته چنانچه در خاتمه

الطبع تصریحی بدان خواهد رفت انشاء الله تعالی * و برای
فرق میان بای موحده و یای تحتانیه و تای مثنات فوقانیه
بای ابجد و تای قرشت و یای حطی نوشته شد و ثای مثلثه
در ترکی نیست * باید دانست که در زبان ترکی علامت
مصدر میم مفتوح و قاف ساکن است مثلا کیل بتفخیم کسرهٔ
کاف عربی و سکون لام که امر است یعنی بیا چون میم
مفتوح و قاف ساکن لاحق کنند کیلمق مصدر بمعنی آمدن
شود و علی هذا القیاس * حالا شروع در مقصد کتاب کرده
می شود در سه باب * باب اول در بیان مصادر به ترتیب حروف
تهجی * باب دوم در بیان بعضی متصرفات از ماضی و مضارع
و امر و نهی و جز آن * باب سوم در بیان اسمای جوامد *

باب اول در بیان مصادر به ترتیب حروف تهجی

فصل الالف

قاوقمق * به تفخیم ضمهٔ همزه و بضمهٔ قاف خواندن *

وبسکون قاف فهمیدن • اُوقتمق • بحرکات مذکوره وسکون
تاي قرشت خوانانیدن • اُوقیتورمق • خوانده شدن • اُوتمق •
بفتحهٔ همزه وضمهٔ واو وسکون نون مشغول شدن • اُوتمق •
بحرکات مذکوره وسکون تاي قرشت مشغول کردن ودلاها
نمردن • وبکسر همزه وسکون تا گفتن • آولمق • بمد الف وسکون
واو وفتحهٔ لام شکار کردن • آولتمق • شکار کنانیدن
• آولنمق • شکار کرده شدن • آلمق • بفتحهٔ الف ممدوده و
سکون لام گرفتن • وبکسر همزه کار کردن • اِلتمق • کرده
شدن • آلِلمق • بفتحهٔ الف ممدوده وکسرهٔ لام اوّل وسکون
لام ثانی گرفته شدن • اُولمق • بتفخیم ضمهٔ همزه وسکون لام
مردن • اُولدرمق • بتفخیم ضمه همزه وسکون لام وضمهٔ دال
مهمله وسکون رای مهمله کشتن • وبفتح الف ممدوده گیرانیدن
• اُولتورمق • بتفخیم ضمهٔ همزه وسکون لام و تفخیم
ضمهٔ تاي قرشت وراي مهمله ساکن نشستن • اُولتوریمق •

نشسته شدن * اُلتورغوزمق * بضمهٔ همزه و سکون لام
و تفخیم ضمهٔ تای قرشت و سکون رای مهمله و تفخیم ضمهٔ
غین معجمه و زای معجمه ساکن نشانیدن * اَیلمق * با الف
مفتوحه و سکون یای حطی و فتحهٔ لام کردن * اُویقلمق *
بتفخیم ضمهٔ همزه و سکون یای حطی و ضمهٔ قاف و فتح لام
خواب کردن * اُویقلتمق * بحرکات مذکوره و سکون
تا خوابانیدن * اُلمق * به ضمهٔ همزه و فتحهٔ لام پیوستن
و پیوند کردن * اُلتمق * پیوند کنانیدن * اُلیمق * پیوند
کرده شدن * اُلتورلمق * پیوند کنانیده شدن * اُزتمق *
به ضمهٔ همزه و زای معجمه مفتوحه و سکون تای
قرشت گسلانیدن * آزلمق * بفتحهٔ همزهٔ ممدوده
و سکون زای معجمه و لام مفتوحه کم شدن * اُورشمق * بتفخیم
ضمهٔ همزه و سکون رای مهمله تافتن * اَیرمق * بفتحهٔ
همزه و ضمهٔ یای حطی و سکون رای مهمله گردانیدن چیزی

و سرنگون کردن • و بکسر یای حطی جدا کردن • آرتمق •
بفتحهٔ الف ممدوده و ضمهٔ رای مهمله و سکون تای قرشت
زیاده شدن • آرتورمق • بفتحهٔ الف ممدود و ضمهٔ رای
مهمله وتفخیم ضمهٔ تای مشدد قرشت و رای مهمله ساکن
زیاده کردن • آشمق • بفتحهٔ همزهٔ ممدوده وسکون شین معجمه
بالا برآمدن • و بسین مهمله اویزان کردن • آسلمق • بفتحهٔ
همزهٔ ممدود وکسرهٔ سین مهمله ولام ساکن اویزان شدن •
وبشین معجمه بالابرآمده شدن • اِستمق • بکسره همزهٔ وسین
مهمله وسکون تای قرشت گرم شدن و تب کردن • اِسترمق •
بحرکات مذکوره وتای مضمومه قرشت وسکون رای مهمله
گرم کردن • آزرغنمق • بهمزهٔ ممدوده وزای معجمه
مکسوره وسکون رای مهمله وبفتح غین معجمه وسکون
نون گرم گرفتن • اِیلتمق • به تفخیم کسرهٔ همزه
وسکون لام وفتحهٔ تای قرشت بردن • ایَلتمق • بفتحهٔ

همزه وسکون یای حطی ولام مفتوح و نون ساکنه گرد
گشتن * ایرلمق * بفتحهٔ همزه وضمهٔ یای حطی و رای مهمله
ساکنه ولام مفتوحه گردیدن * وبسکون یای حطی و
کسرهٔ راو سکون لام جدا شدن * اشلمق * بضمهٔ همزه وشین
معجمه مفتوحه ولام ساکنه ریزه شدن * و بالکسر وفتح لام
تار کردن * اشلتمق * کنانیدن * اشتمق * بحرکات مذکوره
وسکون تای قرشت ریزه ساختن * وبکسر همزه وشین
شنیدن * اشتورمق * شنوانیدن * اشتپتورمق * شنیده شدن
* ابتمق * بکسرهٔ همزه وبای ابجد وسکون تای قرشت ترشدن
* ابترمق * بکسرهٔ همزه وبای ابجد وضمهٔ تای قرشت ورای مهمله
ساکنه ترکردن * اسرمق * بضمهٔ همزه وسکون سین مهمله و
رای مهمله مفتوح مست شدن * وبالفتح نگاه داشتن
* اسرپمق * نگاه داشته شدن * اسرمق * بضم همزه وسین مهمله
وسکون رای مهمله گوزیدن * اسرتمق * گوزانیدن

* ایرشمق * بفتحهٔ همزه وسکون یای حطی ورای مهمله مکسوره
وسکون شین معجمه مفارقت کردن * ازتمق * بضم همزه وزاي
معجمه مفتوحه وسکون تای قرشت دراز کردن * ازلمق *
بحرکات مذکوره وسکون لام دراز شدن * اوندمق * به
تفخیم همزهٔ مضمومه ونون ساکن ودال مفتوحه آواز دادن
* اونمق * به تفخیم ضمهٔ همزه ونون ساکنه روئیدن وگذشتن
* آسرمق * بهمزهٔ ممدوده وسکون سین مهمله وفتحهٔ رای
مهمله نگهداشتن وپرورش کردن * آتمق * بهمزهٔ ممدوده وسکون
تای قرشت انداختن * اوتمق * به تفخیم همزهٔ مضمومه وسکون
تای قرشت نشستن * اوتگرمق * به تفخیم ضمهٔ همزه وسکون
تای قرشت وضمهٔ کاف فارسی وسکون رای مهمله گذرانیدن
* ایتمق * به تفخیم کسرهٔ همزه وسکون یای حطی کردن
* انمق * بضمهٔ همزه ونون مفتوحه قبول کردن * اوسمق *
به تفخیم ضمهٔ همزه وسکون سین مهمله بالیدن * اِستمق *

بكسر همزه وسين مهملهٔ ساكنه وفتحهٔ تاي قرشت جستن
* اومنمق * به تفخيم ضمهٔ همزه وميم مفتوحه ونون ساكنه
اميدوار شدن * اومسنمق * به تفخيم ضمهٔ همزه وميم ساكن
وضمهٔ سين مهمله ونون ساكن نا اميد شدن * اوزمق *
به تفخيم ضمهٔ همزه وزاي معجمه ساكنه سبقت كردن
* اشنمق * بكسر همزه وشين معجمه ساكن ونون مفتوحه
اعتقاد كردن * اشتمق * به همزهٔ مكسور وشين معجمه
مفتوحه وسكون تاي قرشت طعام خوردن ولقمه
خوراتيدن * اخترمق * بفتحهٔ همزه وسكون خاي معجمه و
فتحهٔ تاي قرشت وسكون راي مهمله تفحص كردن * اخترتمق *
جويانيدن * انكترمق * بضمهٔ همزه وسكون نون وضم كاف
فارسي وفتح تاي قرشت وراي ساكنه سرنكون كردن * ازملق *
بضمهٔ همزه وزاي معجمه ساكنه شنا كردن * ارقلنمق *
بفتحهٔ همزه وراي مهمله ساكنه وقاف ولام مفتوحه ونون

سا کین پشت کردانیدن * اُوخشمق * به تفخیم ضمهٔ همزه وخای معجمه ساکنه وشین معجمه مفتوحه مانند شدن * اُوخشتمق * مانند کردن * اکمق * به همزهٔ مکسوره وسکون کاف عربی کاشتن * اِکتمق * بکسره همزه وکاف عربی وسکون تای قرشت کاشت کنانیدن * اُورمق * به تفخیم ضمهٔ همزه ورای مهمله مفتوحه درویدن * اَیمق * بفتح همزه ویا دریغ داشتن * اُویتمق * به تفخیم همزهٔ مضمومه وبای مفتوحه حطی وسکون تای قرشت شرم داشتن * اُودمق * به تفخیم ضمهٔ همزه ودال مهمله مفتوحه ادا نمودن * اُورتنمق * به تفخیم همزهٔ ضمهٔ ورای مهمله ساکنه وفتحهٔ تای قرشت وسکون نون درگرفتن * اِیسنمق * به تفخیم همزهٔ مکسوره وسین مهمله ساکنه ونون مفتوحه تازه گرفتن * اُوکسرمق * به تفخیم ضمهٔ همزه وسکون کاف عربی وضمهٔ سین مهمله وسکون رای مهمله سرفه کردن وترقیدن * اُکسرتمق * ترقانیدن * آتقولشمق * بفتحهٔ همزهٔ

مهمله وسكون تاي قرشت وتفخيم قاف مضمومه ولام مفتوحه
وشين معجمهٔ ساكنه اسب انداختن * أوكرمق * بتفخيم
ضمهٔ همزه وضمهٔ كاف وسكون راي مهمله گردانيدن
وبفرياد آمدن * أوكرلمق * بحركات مذكوره ولام
ساكنه گرديدن * أورلمق * بتفخيم ضمهٔ همزه وسكون
راي مهمله ولام مفتوحه بلند شدن * آلقيمق * بضمهٔ
همزه وسكون لام وغين معجمه مفتوحه وسكون ياي حطي
كلان شدن * أوپمق * بتفخيم ضمهٔ همزه وسكون باي
فارسي پوشيدن * أپتمق * پوشانيدن * ارتمق * بفتحهٔ همزه
وكسرهٔ راي مهمله وسكون تاي قرشت پاك كردن
* ارلمق * بحركات مذكوره وسكون لام پاك شدن * أچلمق *
بضمهٔ همزه وجيم فارسي ساكن ولام مفتوحه دشمني كردن
* آقمق * بفتحهٔ همزه وقاف ساكن جاري شدن * اقورمق *
بفتحهٔ همزه تفخيم ضمهٔ قاف وراي مهمله ساكنه بجاري و

روان کردن * اوغتمق * بتفخیم ضمهٔ همزهٔ ونون مضمومه وسکون تای قرشت فراموش کردن * اترمق * بفتحهٔ همزه وقاف ورای مهمله ساکنه شپیله هیدن * وبضم قاف دمیدن * آقارتمق * بتفخیم همزهٔ مفتوحه وقاف وسکون رای مهمله وتای قرشت سفید کردن * انچمق * بترقیق کسرهٔ همزهٔ ونون ساکن وجیم فارسی مفتوحه کوفتن وباریك کردن * اُچمق * بضمهٔ همزهٔ وسکون جیم فارسی پریدن * وبالکسر نوشیدن * اویلمق * بتفخیم ضمهٔ همزه وسکون یای حطی سنجیدن * اُویمق * بتفخیم ضمهٔ همزه وترقیق ضمهٔ یای حطی خواب کردن * ایمق * بتفخیم کسرهٔ همزه وسکون میم مکیدن * اوگمق * بتفخیم ضمهٔ همزهٔ وسکون کاف فارسی توده کردن * آچمق * بفتحهٔ همزهٔ ممدوده وسکون جیم فارسی واکردن * آچلمق * بمدهٔ همزهٔ مفتوحه وکسرهٔ جیم فارسی وسکون لام واشدن * انانمق * بکسرهٔ همزهٔ وفتحه

نون با الف وسكون نون ثاني باور داشتن • أُوكُومق • بتفخيم
ضمه همزه وكاف فارسي آمين كردن • أَچرمق • بضمهٔ
همزه وسكون جيم فارسي وفتحهٔ راي مهمله در خوردن
• و بضم همزه وجيم وسكون را افروشاندن • أَچِرتمق •
در خورانيدن • أَيلَنمق • بتفخيم همزه مكسوره وفتحهٔ
لام وسكون نون افسوس كردن • أُوتَكنمق • بتفخيم ضمهٔ
همزه وسكون تاي قرشت وفتحه كاف عربي وسكون نون تقليد
كردن • أُلاَشمق • بضمهٔ همزه وفتحهٔ لام باالف وسكون
شين معجمه قسمت كردن • أُلشتمق • بسكون تاء وألاشترمق •
بضمهٔ همزه وفتحه لام باالف وسكون شين معجمه وضمهٔ
تاي قرشت وسكون راي مهمله قسمت كنانيدن • آلشمق •
بفتحهٔ همزه ممدوده وكسرهٔ لام وسكون شين معجمه بدل
كردن • ايكيلمق • بفتخيم كسرهٔ همزه وكاف فارسي وسكون
لام كج شدن • أُويَلنمق • بتفخيم ضمهٔ همزه وسكون ياي

بحطي وفتحهٔ لام وسکون نون کل خداشدن * اِنمق * بکسرهٔ
همزهٔ وسکون نون نزول کردن وانقیاد نمودن * اِندرمق *
بکسرهٔ همزه وسکون نون وضمهٔ دال وسکون راي مهمله
فرود آوردن و مطیع کردن * اُویغتق * بتفخیم ضمهٔ
همزه وسکون یاي حطي و فتحهٔ غین معجمه وسکون تاي
قرشت بیدار کردن * آلدرمق * بفتحهٔ همزه وسکون لام
سراسیمه ومضطرب شدن * آتلنمق * بفتحه همزهٔ ممدوده و
سکون تاي قرشت وفتحهٔ لام وسکون نون سوار شدن
اُرشمق * به ضمهٔ همزه وراي مهمله وشین معجمه ساکنه جنگیدن
* اُرشتمق * جنگانیدن اُوسنمق * به تفخیم ضمهٔ همزهٔ وفتح
سین مهمله وسکون نون تنگ آمدن * اینجتمق بتفخیم کسرهٔ
همزهٔ وسکون نون وکسرهٔ جیم فارسي وسکون تاي قرشت
آزرده کردن * اُرکنمق * بضمهٔ همزه وسکون راي مهمله
وفتحهٔ کاف فارسي وسکون نون آموختن * اُرکتمک *

بحركات مسطوره و سكون تاي قرشت آموزانيدن • اِكْلمق • بترقيق كسرهٔ همزه ولام وسكون كاف فارسي وفتحهٔ لام الست آوردن • اِيلْغمق • بتفخيم كسرهٔ همزه وسكون لام و فتحهٔ غين معجمه ايلغار كردن • اُوغرلمق • بتفخيم ضمهٔ همزه وفتحهٔ غين معجمه وسكون راي مهمله وفتحه لام دزديدن • اِلْمق • بكسرهٔ همزه وسكون لام بخشم آوردن • آغرلمق • بمد همزه وكسرهٔ غين معجمه وزاي مهمله ساكنه ولام مفتوحه درد كردن وگران شدن وآزرده شدن • اِنْكهمق • بكسرهٔ همزه ونون خفي وفتحهٔ كاف عربي وسكون ياي حطي خم شدن • اُوكْرنمق • واُوركنمق • يادگرفتن وآموختن • اُوكْرتمق واُوركتمق • ياد دادن وآموزانيدن • اُوكْرنپ تورمق • واُوركنپ تورمق • ياد گرفتن وآموخته شدن • انكلمق • فهميدن انكلتمق • فهمانيدن انكلپ تورمق فهميده شدن انكلتپ تورمق فهمانيده شدن • النمق • گرفته شدن • التمق • گرفتار كردن

* اُرنمق * رخصت شدن * اُرنلدرمق * رخصت کنانیدن

* اُرپتورمق * رخصت کردة شدن * الغارمق * ترد

رفتن * اغورمق * برخوردن * اغورتمق * برخورانیدن

* اغرلمق * مهمانی کردن * اغرلتمق * مهمانی کنانیدن * ایمق *

خوردن * ایلورمق * خورانیدن * ایتمق * نوشانیدن

* اقسمق * لنگیدن * اقستمق * لنگانیدن * اسلمق * بوئیدن

* اسلتمق * بوکنانیدن * ایتمق * شرم کردن * ایتتمق * شرم

کنانیدن * اتلمق * فریاد کردن * اتلتمق * فریاد کنانیدن

* ایغمق و ایغنمق * بیدار شدن * ایغتمق و ایغشمق * بیدار

کردن * انکارمق * کذرانیدن * اتلمق * چریدن * اتلتمق

چرانیدن * اوینمق * بازی کردن * اوینتمق * بازی کنانیدن

* اُرمق * زدن و درویدن * ارتمق * زنانیدن و دروکنانیدن

* اغرمق و اغرلمق * دزدیدن * اغرتمق و اغرلتمق *

دزدانیدن * ازمق * کشتن و گسستن * ازیمق * کشیده و گسیختن

شدن * اُزَنمق * كند انيدن * اُآرمق * د ميدن سبزه * اُاُرتمق
* د مانيدن * اُشلمق * شكستن * اُشلتمق * شكنانيدن * اُرتمق
* سوختن * ارتتمق * سوزانيدن * اُولمق * شدن و مردن
* اُقلمق * تير زدن اُقلتمق * تير زنانيدن * اُللنمق و ايقلمق
* كلخلا شدن * اُللتمق و ايقلتمق * كلخلا كردن * اُچقلتمق
* مهرباني كردن * اُچقلپمق * مهرباني كرده شدن * الچمق *
پيمانه كردن * اُلچتمق * پيمانه كنانيدن * اُركلمق * كرد كشتن
و تصدق شدن * اُركتتمق * و اُكرمق * كردكرد انيدن و تصدق
كردن * اُركپمق * كردكرديده شدن * اُركلتوريمق * كرده
كرد انيده شدن * اُجرمق * پرانيدن * اُسركمق * مست شدن
* اُسركتمق * مست كردن * اُنتچمق * ترض كردن * اُنتچتمق
ترض كنانيدن * اُكوزمق * نصيحت كردن * اُكوزتمق *
نصيحت كنانيدن * اُزبتمق * پيدا دن * اُربپمق * پيدا داده
شدن * اُچوزلمق * ارزان شدن * اُچوزتمق * ارزان كردن

• اشلغمق • تهمت كردن • انغمق • دعاى نيك كردن • اتفتمق •
دعاى نيك كنانيدن • انغيمق • دعاى نيك كرده شدن
• الفشلمق • دعا كردن • ارشلمق • كزكردن وپيمودن
• ارغلمق • لاغرشدن • ارغلتمق • لاغركردن • آختنمق •
خصى كردن • آختنمق • خصى شدن • اغنمق • غلطيدن
• اقشرمق • عطسه زدن • الااتمق • بازي خوردن • ارتارمق •
زياده شدن • آزانمق • كم گفتن • آزنيمق • آراستن
• ارمق • پاك شدن • ارتورمق • پاك كردن • اتلتمق • سوار
شدن • ارمق • گداخته شدن • ايرمق • گداز كردن • آزالمق •
كم كردن • انمق • كم كردن وكم شدن • التمق • بردن • ارتمق •
زياده شدن • اغلمق • كريه كردن • ازمق • سائيدن
• ايلتمق • بند شدن • اسمق • كم شدن • اكتمق • جوان شدن
• انانمق • باوركردن • اكرلمق • زين كردن • ايرلمق • كرده
كشتن • التمق • تيزكردن • انمق • فرود آمدن • اقمق • بول •

کردن * اسلتمق * جنبانیدن * المق * بوکردن * انچمق
رنجیدن * انچتمق * رنجانیدن * ایکمق کشتن * ازلتمق *
پی زدن * اغرمق * بدرد رفتن * ایکمق درشت شدن * اکلتمق
ایستاده کردن * اتورمق * بهم رسانیدن * اویمق * خوردن
* اغمق و اغشمق * جمع کردن * اشیمق و اشمق * افتادن
* ایقلمق * انگیدن * ازمق و ایرتمق و ازرمق * دریدن و
پاره کردن * ایرملمق و ایرتمق * دریده و پاره شدن * اشمق
کشودن * ازیتمق * ترسیدن * انلمق * طلبیدن * اغمق *
خراب و ویران کردن * اویلمق * تهی کردن * اوزتمق *
دراز کردن * اشمق * شکستن * اتمق * انداختن * المیمق
گردانیدن * اقرمق * سفید شدن * اقرتمق * سفید کردن

فصل الباء الموحده

* بولمق * به تفخیم ضمهٔ با و سکون لام شدن * بلمق * به کسرهٔ
با و لام یا کتبه دانستن * بلدورمق * دانا کردن * بقمق *

بفتحهٔ با وسکون قاف ذکریستن * و بترقیق ضمهٔ قطع کردن
وقسمت کردن * بویمق * به تفخیم ضمهٔ با وفتحهٔ یای حطی
رنگ کردن * بویلمق * رنگین شدن * بچمق * به کسرهٔ باو
سکون جیم فارسی قطع کردن جامه ودریدن * بیچتورمق *
بحرکات مذکوره وضمهٔ تای قرشت وسکون رای مهمله
قطع کنانیدن * بوترمق * به تفخیم ضمهٔ با وسکون تای
قرشت وفتحهٔ رای مهمله پراکنده شدن * بوسمق * به تفخیم
ضمهٔ با وسکون سین مهمله تا بو وکمین کردن * برمق * بفتحهٔ
با وسکون رای مهمله رفتن * و با لکسر دادن
* بتلمق * بضمتین و تای قرشت و سکون لام درست
شدن * بتکرمق * بضمهٔ با وسکون تای قرشت وضمهٔ کاف
فارسی وسکون رای مهمله درست کردن * بشوقمق *
بضمهٔ با وتفخیم ضمهٔ شین معجمه وسکون قاف ملول شدن
* بشمق * سست شدن * بشتمق * سست کردنا * بیرمق *

به تفخیم کسرۀ با و سکون زاي مهمله دادن * بِزدرمق *
بکسرۀ با و سکون راي مهمله وضمۀ دال مهمله دهانیدن
بَغَلَمق * بفتحۀ با و سکون غین معجمه وفتحۀ لام بستن * وبقاف
بقله * بِغَلَمق * بفتحۀ با و سکون غین معجمه وفتحۀ لام و
سکون نون بسته شدن * بِتمق * بکسرۀ با و سکون تا نوشتن
* بِترمق * بکسرۀ با وضمۀ تاي ترشت وسکون زاي مهمله
نویسانیدن * پِشمق * بکسرۀ باي فارسی وسکون شین
معجمه پختن * پِشرمق * بکسرۀ با وضمۀ شین معجمه وسکون
راي مهمله پزانیدن * بورلمق * بفتحۀ با وسکون راو وفتحۀ
لام تیار کردن * باتمق * بفتحۀ با بالف وسکون تاي ترشت
فرو رفتن * باترمق * بفتحۀ با وضمۀ تاي ترشت وسکون
راي مهمله فرو بردن * بِکلمق * بکسرۀ با وضمۀ کاف فارسي
وسکون لام بر گردیدن دم شمشیر وتیزه * بویرمق * به تفخیم ضمۀ
با وبضمۀ یاي حطي وسکون راي مهمله فرمودن * بویرلمق *

بتفخيم ضمۀ با و ضمۀ ياي حطي و راي مهمله و سكون لام
فرمود ه شدن * بلرمق * بضمۀ با و فتحه لام و سكون راي
مهمله تضرع كردن * بلترمق * بضمۀ با و سكون لام و فتحۀ
تاي قرشت و راي مهملۀ ساكنه از حريف بر گشتن *
بوغمق * به تفخيم ضمۀ با و سكون غين معجمه خفه كردن
گلو * بوشتمك * بتفخيم ضمۀ با و فتحۀ شين معجمه و سكون
تاي قرشت خالي كردن * بولغمق * بتفخيم ضمۀ با و سكون
لام و فتحۀ غين معجمۀ و سكون نون آلوده شدن * بزلمك *
بضمۀ با و زاي معجمه مضمومه و سكون لام ويران شدن * بزمق *
بضمۀ با و سكون زاي معجمه ويران كردن * بزنمق * مثله
* بزلمق * ويران شدن * بسمق * بفتحۀ با و سكون سين مهمله
نقش كردن * باستورمق * بفتحۀ با با الف و سكون سين
مهمله و ضمۀ تاي قرشت نقش كنشا نيدن * باشلمق * بفتحۀ
با با الف و سكون شين معجمه و فتحۀ لام سر كردن * بشرمق *

مثله * بكنمق * بكسرهٔ با و فتحهٔ كاف و نون ساكن پك بر فتن
* باشلنمق * بفتحهٔ با و سكون شين معجمه و فتحهٔ لام و سكون
تاي قرشت سردار كردن * بغزلمق * بضمهٔ با و غين معجمه مضمومه
و فتحهٔ آن و سكون زاي معجمه و فتح لام فدي كردن * بغزلتمق
مثله * باشلنق * بفتحه با و سكون شين معجمه و فتحهٔ لام و سكون
نون سردار شدن * بوتمق * درست شدن * بوزمق * درست
كردن * بزتمق * آفريدن * برشمق * آشتي كردن * بغشلمق
بغين معجمه و قاف بخشيدن * بزمق * آراستن * بزمق *
آراسته شدن * بترمق * بهم رسانيدن * بيسلمق و بيسمق
پروردن * بغلتمق * بغين و قاف جمع كردن * بنمق * استوار
كردن * بلغمق * آميخته شدن * بلغمق * كاويدن

فصل التاء الفوقانيه

* توبمق * بتفخيم ضمهٔ تا و سكون ياي حطي فهميدن و سير شدن
* وتيمق * بفتحهٔ تاي قرشت و سكون ياي حطي ابا كردن

* تینمق * بکسر تا وفتحهٔ یای حطی وسکون نون تکیه کردن
* توغمق * بتفخیم ضمهٔ تای قرشت وسکون غین معجمه زاییدن
ونما شدن و ریختن * ترغمق * بفتحهٔ تای قرشت وسکون رای
مهمله وفتحهٔ غین معجمه وسکون نون پراگنده شدن * تیرمق
به تفخیم کسرهٔ تا وسکون رای مهمله چسپیدن * ترلمق *
بتای مفتوحه وسکون رای مهمله وتای قرشت بر کشیدن
* ترترمق * بفتحهٔ تای قرشت وسکون رای مهمله وضمهٔ
تای ثانی وسکون رای مهمله بر کشانیدن * تنمق * بکسرهٔ
تا وسکون نون آرمیدن * و بفتحهٔ تا وسکون نون منکر شدن
* تونمق * به تفخیم ضمهٔ تا وضمهٔ قاف یافتن * تنوقمق * بفتحهٔ
تای قرشت و تفخیم ضمهٔ نون و سکون قاف * و تنوقلوقمق
گواهی دادن * ترمق * بضمهٔ تا وسکون رای مهمله ایستادن
و بفتح تا تنک شدن و کلل شدن * تپمق * بفتحهٔ تای قرشت و
سکون بای فارسی یافتن * تممق * بفتحهٔ تا وسکون میم اولی

چکیلدن • تیلدرمق • بتفخیم کسرهٔ تای قرشت و سکون اول
و ضمهٔ دال مهمله و سکون رای مهمله آرام دادن • تمزمق
بفتحهٔ تا و کسرهٔ میم و سکون زای معجمه چکانیدن • تیکمق
بتفخیم کسرهٔ تا و سکون کاف عربی دوختن • تانمق • بفتحهٔ
تا بالالف و سکون نای ثانی چشیدن • و بضمهٔ اول و سکون دوم
گرفتن • تترلمق • گرفته شدن • توتمق • به تفخیم ضمهٔ تا و
سکون کاف فارسی و بختن • تیلرتمق • بتفخیم کسرهٔ تا و سکون
لام و ضمهٔ میم و سکون رای مهمله انتظار داشتن • توکلمق
بتفخیم ضمهٔ تا و فتحهٔ کاف فارسی و سکون لام تمام شدن
• توکتمق • بحرکات مذکوره و سکون تای قرشت تمام کردن
• تنلمق • بفتحهٔ تا و سکون نون و فتحهٔ لام انتخاب کردن
• تیپمق • به تفخیم کسرهٔ تا و سکون بای فارسی لگد زدن
• یترمق • بکسرهٔ تای اول و سکون ثانی و فتحهٔ رای مهمله
لرزانیدن • تغشمق • بضمهٔ اول و فتحهٔ ثانی و شین معجمه

ساکن د رگرفتن • تِینکُلمق • به تفخیم کسرهٔ تا و نون خفی
و سکون کاف فارسي وفتحهٔ لام برابر کردن • و بفتح تا بدون
یای حطی عجب داشتن • تَشمق • بفتحهٔ تا وکسرهٔ شین معجمه
بیرون کردن • وجرشیدن • تِینگشمق • بتفخیم کسرهٔ تا و نون
خفی وسکون کاف فارسي وفتحهٔ شین معجمهٔ باهم برابر بودن
• تِزلمق • به کسرهٔ تا وسکون زاي مهمله وفتحهٔ رن ناخن زدن
• تُوکُزلمق • به تفخیم ضمهٔ تا وضمهٔ کاف عربي وسکون
راي مهمله وفتحهٔ لام آراستن • تِیزلمق • بفتحهٔ تا وسکون
یاي حطی و ترقیق کسرهٔ راي مهمله و سکون لام اغزیدن
• تشلمق • بفتحهٔ تا وسکون شین معجمه وفتحهٔ لام برتافتن
وسنگ الله اختن وبرامدن • تُزتمق • بضمهٔ تا وفتحهٔ راي معجمه
وسکون تاي ترشح راسع کردن • تُزلمق • بضمهٔ تا وفتحهٔ زاي
معجمهٔ وسکون لام راست شدن • تُوزلمق • نمك زدن
• تَنمق • بفتحهٔ تا و ترقیق کسرهٔ نون شناختن • تُومانمق •

مالدار شدن * توگلمق * جستن * توختمق * پایدار شدن * ترمق
برپا کردن و راست کردن * توشمق * فرش کردن * و بسکون
شین فرش کردن و فرود آمدن و افتادن و خواب کردن
* توشلمق * افتادن * توشورمق * فرود آوردن * تغولمق *
* و تقرلمق * و تغمق * زاییدن * توغمق * و توقمق * کر
زدن و بافتن * تلمق * و تلمق * پرشدن * تلدرمق * پرکردن
* تمق * برهنه شدن * تویلدرمق * و تویغرمق * سیر کردن
* تلغمق * آرمیدن * تلغنمق * پهلو کشتن * تلمق * برگردیدن
و بفتح تاتاراج کردن * تولمق * تافتن * ترمق * شانه کردن
* تلنمق * طپیدن * تپشرمق * سپردن * ترقلمق * شانه کردن
* تقمق * و تغمق * گذراندن چیزی از سوراخ سوزن * ترتمق
تاد ان شدن * تقرمق * زمخت شدن * ترکنمق * طراغ
شدن * ترنمق * جنبیدن * ترتمق * جنبانیدن * ترغنمق *
زنگ شدن * ترغورمق * زنگ کردن * ترلمق * عرق کردن

* تشمق * شکافتن وسوراخ کردن * تشلمق * دندان کرفتن
وکزیدن * تکمق * و تعمق * دوختن وخاموش شدن
تیکعورمق * دوزیدن وراست ایستادن ودرخت نشاندن
وخاموش ماندن * تلمق * طلبیدن * تلتمق * طلبانیدن
* تلبرمق * دیوانه شدن * تشوکمق * سوراخ کردن
* توفرقلمق * خاك بر داشتن

فصل الجیم الفارسی

* چغلمق * بفتحهٔ جیم وسکون غین معجمه وفتحهٔ لام بوزن
کردن و پیمودن * چینمق * بتفخیم کسرهٔ جیم وسکون نون
قیاس کردن * وبفتح نون پیمودن وخائیدن * چرمق * بکسرهٔ
جیم وسکون رای مهمله وفتحهٔ میم پیچیدن * چرمنمق *
بحرکات مذکوره وسکون نون پیچیده شدن * چرتمق * بکسرهٔ
جیم وضمهٔ رای مهمله پوسیده شدن * چینمق * بفتحهٔ جیم
وسکون یای حطی وفتحهٔ نون خاویدن * چقرمق بفتحهٔ

جيم وكسرهٔ قاف وسكون راي مهمله بانگ كردن • وبفتح
قاف كز اليدن • چيقمق • بتفخيم كسرهٔ جيم وسكون قاف
برآمدن • چيغدق • مثله • چيقرمق • بتفخيم كسرهٔ جيم
وفتح قاف وسكون راي مهمله برآوردن • چغرمق • مثله
وايضا فرياد كردن • چكرمق • مثله • چلمق • بفتح جيم و
لام نواختن • وبكسر جيم طلبيدن • چوغلنمق • بتفخيم ضمهٔ
جيم وسكون غين معجمه وفتح لام وسكون نون تاب خوردن
• چوغلتمق • بحركات مذكوره وسكون تاي قرشت تاب
دادن • چپمق • بفتح جيم تاختن وشمشير انداختن • چپترمق •
بفتحهٔ جيم وسكون باي فارسي وضمهٔ تاي قرشت وسكون
راي مهمله تاخت كنانيدن • چرلمق • بفتح جيم وسكون
راي مهمله وفتحهٔ لام منادي كردن • وبكسر جيم له چيلمق
• چرلمق • طلب كردن • چورامق • بكسر داد كردن
چوركلمق • وچولغمق • بهم پيچيده شدن • چرمق • پوسيدن

وبزمرده شدن * چومسق * غوطه خوردن وغرق شدن * چومرمق * غرق کردن * چوزکمق * سوختن * چوزتملمق * نیم سوخته شدن * چاورمق * برکرد بدن * چتمق * بهم رسانیدن * چیقرمق * بی سلیقه شدن * چقیمق وچقنمق * سیدار کردن وترسیدن * چغمق * وچقمسق * گزیدن * چکمق * کشیدن * چرکمق * فکر کردن * چکنمق * حذر کردن

فصل الخاء المعجمه

* خورلمق * بفتح خیم ضمهٔ خاو سکون رای مهمله وفتح لام خوار کردن * خهلمق * بفتح خاو سکون ها وفتح لام خوامش کردن * خنلمق * بفتح خاو سکون نون وفتح لام پادشاه کردن * خرخشه لشمق * بفتح خای اول وسکون رای مهمله وفتحهٔ خای ثانی وشین معجمه وفتح لام وسکون شین منقوطه مناقشه کردن

فصل الدال المهمله

* دیمق * بتفخیم کسرهٔ دال وسکون یای حطی کفتن * دکلنمق بفتح دال وسکون کاف فارسی وفتحهٔ لام وسکون نون برجستن وزمیدن برند * دگمق * بضم دال وسکون کاف فارسی بانک زدن * دیکمق * دوختن وبرخوردن * دغلمق * بفتح دال وسکون غین معجمه وفتح لام داغ کردن * دلغمق * مغلة * دغلمق * بکسر غین وسکون لام داغ شدن ودوختن وبرخوردن * دیلمق * سوراخ کردن

فصل السین المهمله

* سورمق * بتفخیم ضمهٔ سین وفتح رای مهمله پرسیدن * سنمق * بفتح سین ونون شمردن وبهنداشتن وبکسر شین آزمودن * وبکسرهٔ سین وسکون نون شکسته شدن * سنمق * بحرکات مذکوره وسکون نای قرشت شمار کنانیدن * سیمزمق بتفخیم کسرهٔ سین وکسر میم وسکون زای معجمه فربه شدن * سورمق * بفتح سین وضم واو وسکون رای مهمله دانه

ازكاه جدا كردن * سِينكمق * بتفخيم كسرهٔ سين ونون خفي وسكون كاف فارسي هضم شدن * سِينگرمق * بحركات مذكوره وضم كاف فارسي وسكون راي مهمله هضم كردن * سُورُومق * بتفخيم ضمهٔ سين وراي مهمله راندن * سُوزْلَق بتفخيم ضمهٔ سين و سكون زاي معجمه وفتح لام سخن گفتن وگاهي بجاي زا درين مصدر ياي ساكن استعمال مي نمايد * سِيلَمق * بكسر سين وسكون يا وفتح لام عزت كردن * سُومق * بفتح سين و ضم واو سرد شدن * سوتمق بحركات مذكوره و سكون تاي ترشت سرد كردن * سُودرمق * بتخيم ضمهٔ سين وسكون راي مهمله وفتح دال مهمله كشان كردن * سَلُرمق * بفتح سين برباد شدن و برباد دادن * سَلْمق * بفتح سين و سكون لام الدا اختن * سُوسمق * بتفخيم ضمهٔ سين اول و سكون ثاني شاخ زدن گاو * و بكسر اول شاشيدن * سِيپزمق بتفخيم كسرهٔ سين و ضم باي فارسي و سكون زاي مهمله

جاروب كردن * سغنمق * بفتح سين وكسر غين معجمه وسكون
نون پند اشتن وياد كردن ود وشيدن شيروهوشيار كردن
وتندرست كردن * سقنمق * بالقاف مثله * سورنمق *
بتفخيم ضمهٔ سين وسكون راي مهمله وتاي قرشت ماليدن
* سيمق * بتفخيم كسرهٔ سين وسكون ياي حطي پوست كندن
* سيونمق * بتفخيم كسرهٔ سين وضمهٔ راوود وست داشتن
* سويلمق * بتفخيم ضمهٔ سين وضمهٔ ياي حطي وفتح لام
پوست كنده شدن * سيلمق * بضم سين وياي حطي وسكون
لام نيك شدن * سيمق * بكسر سين وسكون ياي حطي شاشيدن
* سچرمق * بفتح سين وجيم فارسي وزاي مهمله ساكنه
برجستن * سچرمق * مثله * سلكمق * بكسر سين ولام وسكون
كاف عربي بيني افشردن * سلمق * بكسر سين وفتح لام
ماليدن وسح كردن * سرمق * بضم سين وسكون را اسا پيدن
* سولمق * بتفخيم ضمهٔ سين ولام ساكنه پژمرده شدن * سوكمق

بتفخیم ضمهٔ سین وسکون کاف عربی دشنام دادن * سِپمق بکسر سین وسکون بای فارسی پاشیدن * سِپتمق * بکسر سین و فتح پای فارسی و سکون تای قرشت پاشانیدن * سونمق بتفخیم ضمهٔ سین و سکون نون فرود آمدن وکل شدن شمع وانقیاد کردن * سَنگلمق * بفتح سین و نون خفی و سکون کاف فارسی و فتح لام بخیال کردن * سُونُزمق * بتفخیم ضمهٔ سین و نون ساکنه و ضمهٔ دال مهمله و زای مهمله ساکنه فرود آوردن وکل کردن شمع و معتاد ساختن * سُزلمق بضمهٔ سین و زای مهمله ولام ساکنه مالیده و باریک شدن * سِلَغمق * بکسرهٔ سین ولام مفتوحه وشین معجمه ساکنه هزت مهمله یکر کردن * سَغمق بفتح سین وسکون غین معجمه دوشیدن شیر وهوشیار کردن وتنك رست کردن و با لقاف مثله * سِیغمق * بتفخیم کسرهٔ سین وسکون غین معجمه کنجیدن * سَنچمق * بفتحهٔ سین وسکون نون خفی و جیم فارسی

خلانیدن * سِکرمق * بتفخیم کسرهٔ سین وسکون کاف فارسی و
کسرهٔ رای مهمله برجستن * ساسِمق * بفتحهٔ سین اول وکسرهٔ
ثانی بوی کردن وگندیده شدن * سزمق * بضمهٔ سین وسکون
زای معجمه شنا کردن * سقلمق * بفتح سین وسکون قاف و
فتحهٔ لام نگهداشتن وبالغین مثله * سوقمق * بتفخیم ضمهٔ
سین وسکون قاف خریدن * سزدرمق * بضم سین وسکون
زای معجمه وضمهٔ دال مهمله وسکون رای مهمله شنا
کنانیدن * سِیقمق * بتفخیم کسره سین وسکون قاف افشردن
* سِکمق * بکسرهٔ سین وسکون کاف عربی تاییدن وبالقاف
کذلک * سپقرمق * بکسرهٔ سین وسکون بای فارسی وفتحهٔ
قاف وسکون رای مهمله یکبار فرو بردن * ستمق * بفتحهٔ
سین وسکون تای قرشت فروختن * سترمق * بفتح اول وضم
تای قرشت وسکون رای مهمله فروشانیدن * سوغرمق * بتفخیم
ضمهٔ سین وضمهٔ غین معجمه وسکون رای مهمله شمشیر

كشيدن * سوغرلمق * بتفخيم ضمهٔ سين وضمهٔ غين وزا وسكون لام شمشير كشيدن شدن * سچمق * پاشيدن وبكسر سين انتخاب كردن وهم چيدن وغائط كردن * ستقن آلمق * وستن آلمق * چيزي راخريدن * سأرقمق * ر أرمق * وسأورتمق سرد كردن * سغرمق * وسزغمق * وسرلمق * وسرغلمق * زرد شدن * سغرمق * كوشدن * سقلمق * وسغلمق * صحت يافتن * سغمق * وسغشمق * كنجيدن وجماع كردن * سغرتمق * وسقرمق * دوانيدن اسپ * سندرمق * شكستن * سنجلمق چيدن گلها وغيره * سيونمق * خوش شدن * سيومق * دوست داشتن * سغتمق * اشتياق مند شدن * سقمق * بخش كردن

فصل الشين المعجمة

* ششمق * بفتحهٔ شين اول وسكون ثاني مضطرب وحيران شدن * وبتفخيم كسرهٔ اول ورم شدن * ششتمق * حيران كردن * ششترمق * بفتحهٔ شين اول وسكون دوم وضمهٔ

تاي قرشت وسكون راي مهمله مضطرب وحيران كتابيدن

* شقمق * بفتحهٔ شين وسكون قاف درخشيدن برق * شلتمق *

بتفحهٔ شين ولام وسكون تاي قرشت آراستن * شلنمق *

بحركات مذكوره وسكون نون آراسته شدن * شغچمق بفتحهٔ

شين وتفخيم كسرهٔ غين معجمه وكسرهٔ جيم فارسي بلند كوشي

كردن بفلرغمق * صيد كردن * شمنمق * وشمرمق چوشيدن

فصل القاف

قوشمق * بتفخيم ضمهٔ قاف وسكون شين معجمه همراه كردن

وداخل نمودن ودرهم كردن * قوشلمق * بتفخيم ضمهٔ

قاف وبضم شين معجمه وسكون لام همراه شدن ودرهم وا

داخل گرديدن * قويلمق * بتفخيم ضمهٔ قاف وبضم ياي

حطي وسكون لام غليظ شدن * قپمق * بفتحهٔ قاف وسكون

باي فارسي گزيدن * قتمق * بفتحهٔ قاف وسكون تاي قرشت

سخت شدن وسرد گرديدن * قوتمق * ماندن * قيمق * بكسرهٔ

قاف وسکون یای حطی قطع کردن و * بفتح قاف انداودن
* قتلمق * بکسرهٔ قاف وتای قرشت وسکون لام کلکله کردن
* قوونمق * بتفخیم ضمهٔ قاف وفتحهٔ واو وسکون نون خرم
شدن * قرمق * بضمهٔ قاف وراي مهمله خشك شدن * قرتمق
بحرکات مذکوره وسکون تای قرشت خشك کردن * قاوشمق
بفتحهٔ قاف باالف وضم واو وسکون شین قرار دادن * قاولمق
بفتحهٔ قاف باالف وسکون واو وفتحهٔ لام تعاقب کردن
* قویدق * بتفخیم ضمهٔ قاف وسکون یای حطی کذاشتن
* قوسمق * بتفخیم ضمهٔ قاف وسکون سین مهمله قی کردن
* قانمق * بفتحهٔ قاف باالف وسکون نون خون کردن * قانتمق
بفتحهٔ قاف ونون وسکون تای قرشت خون کنانیدن * قاانمق
در کرفته شدن آتش وغیر آن * قاقمق * بفتحهٔ قاف باالف
وسکون قاف ثانی تکانیدن ونواختن وکوفتن * قوتمق
بو کردن * قترمق * بفتحهٔ قاف وسکون تای قرشت وفتحهٔ

رای مهمله تیزه زدن * قوینمق * بتفخیم ضمهٔ قاف و سکون
بای فارسی برخاستن * قوپرمق بتفخیم ضمهٔ قاف و فتحهٔ
بای فارسی و سکون رای مهمله برخیزانیدن * قنمق *
بکسرهٔ قاف وفتحهٔ نون عذاب کردن و تنگ کرفتن وجوشیدن
* قوتلمق * بتفخیم ضمهٔ قاف و کسرهٔ تای قرشت خلاص شدن
* قورترمق مثله * قوتالمق * لاف زنی کردن * قوتقرمق
بتفخیم ضمهٔ قاف اول و سکون تای قرشت وفتحهٔ قاف ثانی
و سکون رای مهمله خلاص کردن * قیتمق * بفتح قاف
و سکون یای حطی وکسرهٔ تای قرشت بازکشتن * قیترمق
بفتحهٔ قاف وسکون یای حطی وضمهٔ تای قرشت وسکون رای
مهمله بازکردانیدن * قیتمق * بفتحهٔ قاف و سکون یای
حطی ونون بفتوحه جوشیدن * قینتمق * بفتحهٔ قاف وسکون
یای حطی وفتحهٔ نون وسکون تای قرشت جوشانیدن * قبمق
بفتح قاف و بای ابجد محاصره کردن * قانمق * بفتح قاف

با الف وفتح تاي قرشت داخل كردن وآميختن * قاتلمق * بفتح قاف با الف وكسرهٔ تاي قرشت وسكون لام داخل وهمراه شدن * قورشمق * بتفخيم ضمهٔ قاف وسكون راى مهمله وفتحهٔ شين احاطه كردن * قوزغمق * بتفخيم ضمهٔ قاف وسكون زاي معجمه وفتحهٔ شين معجمه رميدن وكاويدن * قوزغتمق بتفخيم ضمهٔ قاف وسكون زاي معجمه وفتحهٔ غين منقوطه وسكون تاي قرشت رمانيدن وكاوانيدن * قچمق * بفتحهٔ قاف وسكون جيم فارسى كريختن * وبضم قاف در بغل كرفتن * قچترمق * بحركات مذكوره وضمهٔ تاي قرشت وسكون زاي مهمله كريزانيدن * قچرمق * مثله * قريمق * بفتحهٔ قاف وكسرهٔ راى مهمله وسكون باي حطى بيرون شدن * و ايضا پير كرديدن * قرلمق * مثله * قيچمق * بتفخيم كسرهٔ قاف وسكون جيم فارسى خاريدن * قولمق * بتفخيم ضمهٔ قاف وسكون لام وفتحهٔ ذال دستگيري كردن * قلذرمق

بفتحهٔ قاف و سکون لام و ضمهٔ دال مهمله و سکون رای
مهمله بر داشتن وبمعنی کذاشتن نیز آمده * قالقمق * برخاستن
* قالدرمق * برخیزانیدن * قلمق * بفتحهٔ قاف و سکون
لام ماندن * قیغورمق * بفتح قاف وسکون یای حطی وتفخیم
ضمهٔ غین معجمه و سکون رای مهمله غم خوردن * قیلمق
بتفخیم کسرهٔ قاف وسکون لام کردن * قیلنمق * بتفخیم
کسرهٔ قاف وفتحهٔ لام و سکون نون کرده شدن * قونغرمق
بتفخیم ضمهٔ قاف وسکون نون خفی وضمهٔ غین معجمه وسکون
رای مهمله از بیخ برکردن * قیرمق * بتفخیم کسرهٔ قاف
وسکون رای مهمله تتل کردن * قیرلمق * بتفخیم کسرهٔ
قاف وترقیق کسرهٔ رای مهمله وسکون لام قتل شدن * قیچقرمق
بتفخیم کسرهٔ قاف اول و سکون جیم فارسی وکسرهٔ قاف
ثانی وسکون رای مهمله فریاد کردن وطلبیدن * قیچقارمق
* وقیچقارلمق * وقیچتمق * غوغا کردن * قیسقرمق * بتفخیم

کسرۀ قاف و سکون سین مهمله و فتحۀ قاف دوم و سکون
رای مهمله کوتاه کردن * قیستمق * و قیسقمق * کوتاه شدن
* قیرتلمق * بفتحۀ قاف و یای حطی و رای مهمله و سکون
نون و فتحۀ لام مهمانی کردن * قشمق * بفتحۀ قاف وکسرۀ
شین معجمه خاریدن * قادمق * بفتحۀ قاف با الف و فتحۀ
دال مهمله برچیدن * قادلمق * بفتحۀ قاف با الف وکسرۀ
دال مهمله وسکون لام برچیده شدن * و بفتح دال ولام محاصره
شدن * قابلمق * مثله * قزمق * بفتحۀ قاف وسکون زای معجمه
کندن * قیزتلمق * بتفخیم کسرۀ قاف و سکون زای معجمه
و فتحۀ قاف وسکون لام پریشان شدن * قورمق * بفتحۀ قاف
و ضمۀ همزه وسکون رای مهمله بریان کردن * قورلمق
بریان شدن * قورقمق * بتفخیم ضمۀ قاف و سکون رای
مهمله و فتحۀ قاف ثانی ترسیدن * قورقتمق * بحرکات
مذکوره وسکون تای قرشت ترسانیدن * قودتمق * بی اعتدالی

کردن * قورمق * خشك شدن * قورتمق * خشك كردن

* قومق * راندن و تعاقب کردن * قومورتمق * و قوزمق *

توجه کردن * قولوق مق * بندگی کردن * قوزومسغمق

قربان شدن * قارمق * بسکون الراء و فتحها جستن و سیاه

شدن * قاونمق * وقاانمق * تازیدن * قارغمق * دعای بد

کردن * قاتلنمق * ایستاده شدن وطاقت آوردن * قاپشلمق

نفرین کردن * قازقمق * راه زدن * قارپتمق * بخل کردن

* قیزارمق * و قیزیلمق * سرخ شدن * قرقمق * تراشیدن

* قیبمق * تعاقب کردن * قولمق * کشیده دادن

فصل الکاف

* کیلمق * بتفخیم کسرۀ کاف عربی و سکون لام آمدن

* کیلیلمق * بتفخیم کسرۀ کاف عربی و لام اول و سکون

ولام دوم آمده شدن * کیلترمق * بحرکات مذکوره وضمۀ

تای قرشت و سکون زای مهمله آوردن * کرمق * درآمدن

* کرلمق * مثله * کورنمق * بتفخیم ضمهٔ کاف عربی و
ترقیق ضمهٔ رای مهمله وسکون نون دیده شدن * کورمق
دیدن * کویمق * بتفخیم ضمهٔ کاف عربی وسکون یای حطي
سوختن * کویدرمق * بحرکات مذکوره و ضمهٔ دال و
سکون رای مهملتین سوزانیدن * کومق * فرورفتن * کوینمق
نیم سوخته شدن * کورسنمق * بتفخیم ضمهٔ کاف عربی
وسکون رای مهمله وفتحهٔ سین مهمله وسکون تای قرشت
نمودن * کورکزمق * نمودار کردن * گوندرمق *
بتفخیم ضمهٔ کاف فارسی وسکون نون وفتحهٔ دال وسکون
رای مهملتین فرستادن * کیسمق * بتفخیم کسرهٔ کاف عربي
وسکون سین مهمله بریدن * کیسلمق * بتفخیم کسرهٔ کاف
عربي وکسرهٔ سین مهمله وسکون لام بریده شدن * کیسرمق
* وکیترمق * درانیدن * کوتکورمق * بتفخیم ضمه کاف
عربي وسکون تای قرشت وبتفخیم ضمه کاف فارسي وسکون

راي مهمله روانه كردن * كوچمق * بتفخيم ضمهٔ كاف
عربي وسكون جيم فارسي كوچيدن وبرآمدن * كوچترمق
بحركات مذكوره وضمهٔ تاي قرشت وسكون راي مهمله كوچ
كنانيدن * كونلمق * بتفخيم ضمهٔ كاف عربي وضم نون
وسكون لام عادت كردن * وبكسر نون رشك بردن * كولمق
خنك يدن * كوممق * بتفخيم ضمهٔ كاف عربي وسكون ميم
دفن كردن * كوترمق * بتفخيم ضمهٔ كاف عربي وفتحهٔ
تاي قرشت وسكون راي مهمله برداشتن * كيچمق * بتفخيم
كسره كاف عربي وسكون جيم فارسي دير شدن وكذاشتن
* كيچترمق * بحركات مذكوره وضمهٔ تاي ترشت وسكون
راي مهمله دير كردن * كورشمق * دربغل گرفتن وملاقات
كردن * كوكرمق * سبزه دميدن * كونرمق * برداشتن
* كوانمق * افشاندن * كمق * وكمق * پوشيدن جامه و
غيره * كتمق * رفتن * كرتمق * غسل كردن * كزمق *

* وكزلمق * سير كردن * كزلنمق * پنهان شدن

فصل اللام

* لغلمق * بفتحهٔ لام اول وسكون غين معجمه وفتحهٔ لام ثانى جاي كردن * لجلمق * بفتحهٔ لام اول وسكون جيم وفتحهٔ لام ثاني لجاجت كردن

فصل الميم

* مقتمق * بفتحهٔ اول وسكون قاف وفتحهٔ تاي قرشت مدح كردن * منمق * بكسرهٔ ميم وسكون نون سوار شدن * مندرمق بكسرهٔ ميم وسكون نون وضمهٔ دال مهمله وسكون راى مهمله سوار كردن * مسقرمق * بكسرهٔ ميم وسكون سين مهمله وفتحهٔ قاف وسكون راى مهمله تبسم كردن * متزمق * زود شدن * متيارمق * كله مندى كردن

فصل الهاء

* هورمق * به تفخيم ضمهٔ ها وسكون راي مهمله طوطو كردن

سگ * هیدرمق * بفتحهٔ ها و سکون یای حطی و ضمهٔ دال

وسکون رای مهملتین راندن بردن * هورمق * به تفخیم

ضمهٔ دال وسکون رای مهمله وکسرهٔ میم سبزه کردن * هورکمق

به تفخیم ضمهٔ ها و سکون رای مهمله و فتحهٔ کاف رمیدن

* هورکتمق * بحرکات مذکوره و فتحهٔ کاف عربی و سکون

تای قرشت رمانیدن * هارمق بتفخیم فتحهٔ ها وسکون رای

مهمله مانده شدن * هارتمق * بفتحهٔ ها و رای مهمله وسکون

تای قرشت مانده کردن * هارترمق * مثله * هورمق * موی

بافتن * هولمق * ترشدن * هاکرلمق * لوندی کردن

فصل الياء التحتانية

* یرتمق * بفتحهٔ یا و رای مهمله وسکون تاء قرشت آفریدن

* یرمق * بفتحه یا و رای مهمله بکار آمدن یزمق * بفتحهٔ یا

و سکون زای معجمه نوشتن و خطا کردن و کشادن * یزلمق

بفتحهٔ یای حطی وکسره زای معجمه وسکون لام نوشته شدن

و خطا شدن و به شدن * یوتلمق * به تفخیم ضمهٔ یای تحتانی
وسکون قاف وفتحهٔ لام تجسس کردن * یوتلمق * به تفخیم
ضمهٔ یا وفتحهٔ تای قرشت وسکون لام سرفیدن * یارمق * بفتحهٔ یا
با الف و رای مهمله ساکنه کفانیدن * یارمق * بفتحهٔ یای حطی
وکسرهٔ رای مهمله وسکون لام کفیدن * یورتمق * به تفخیم ضمهٔ
یا وضمهٔ رای مهمله وسکون تای قرشت روشن کردن * یورلق *
بحرکات مذکوره وسکون لام روشن شدن * یورمق * به تفخیم
ضمهٔ یا وسکون رای مهمله روانه شدن * یوتلمق * به تفخیم ضمهٔ
یای حطی و قاف وسکون لام غائب کردن * یوزلمق * بفتحهٔ یا
وضمهٔ واو وسکون زای معجمهٔ وفتحهٔ لام شوخی کردن
* یانمق * بفتحهٔ یا با الف وسکون نون به پهلو گشتن
* یاندرمق * بفتحهٔ یا با الف وسکون نون وضمهٔ دال وسکون
رای مهمله به پهلو گردانیدن و درگیرانیدن * یوگنمق *
به تفخیم ضمهٔ یا وفتحهٔ کاف فارسی وسکون نون به تسلیم

خم شدن * يقرمق * بفتحهٔ يا وضمهٔ قاف وسكون راي مهلمه نزديك كرد انيدن * ييرترمق * به تفخيم كسرهٔ يا وسكون راي مهمله وضمهٔ تاي قرشت وسكون راي مهمله پاره شدن * يلنكچمق * بفتحهٔ يا ولام وسكون نون خفي وفتحهٔ كاف فارسي وسكون جيم فارسي برهنه كردن * ييشمق * به تفخيم كسرهٔ يا وسكون شين معجمهٔ كشودن * يسمق * بفتحهٔ يا و سكون سين مهمله ساختن * يسئمق * بفتحهٔ يا وسين مهمله وسكون تاي قرشت ساخته كردن * يپمق * بفتحهٔ يا وسكون باي فارسي پوشيدن * يپلمق * بفتحهٔ يا وكسرهٔ باي فارسي وسكون لام پوشيده شدن * يولمق به تفخيم ضمهٔ يا وسكون لام موكندن * يتمق * به فتحهٔ يا وسكون تاي قرشت خوابيدن * يتقورمق * بفتحهٔ يا وسكون تاي قرشت وتفخيم ضمهٔ قاف وسكون راي مهمله خوابانيدن * ييتشمق * به تفخيم كسرهٔ يا وكسرهٔ تاي قرشت وسكون شين معجمه رسيدن * ييبرلمق

به تفخيم كسرهٔ يا وفتحهٔ باى ابجد وكسرهٔ راي مهمله وسكون
لام فرستاده شدن * يلمق * بفتحهٔ يا وسكون لام ايستادن
* يشرمق * بفتحهٔ يا وضمهٔ شين معجمه وسكون راي مهمله
پنهان كردن * وبفتح شمن كلان سال شدن * يشنمق * بفتحهٔ
يا وضمهٔ شين معجمه وسكون نون پنهان شدن * ينمق * بكسرهٔ
يا وسكون نون تراشيدن * يرلغق * بفتحهٔ يا وسكون راي مهمله
وفتحهٔ لام آمرزيدن وعفو كردن * ييمشمق * به تفخيم كسرهٔ
يا وسكون ميم وفتحهٔ شين معجمه شاشيدن * ييمشتمق * به تفخيم
كسرهٔ يا وسكون ميم وفتحهٔ شين معجمه وسكون تاي قرشت
نرم ساختن * يالبرمق * بفتحهٔ يا وسكون لام وفتحهٔ باي ابجد
وسكون راى مهمله زارى وعجز كردن * يزمق * به ضمهٔ
ياي حطي وسكون زاي معجمه جدا كردن * يومق * بضم يا
ياوا ونشستن * يممق * بضمهٔ يا وسكون ميم اول نوشيدن
* ييمق * به تفخيم كسرهٔ يا وسكون ياي ثاني خوردن * ييملرمق

به تفخیم کسرهٔ یای اولی و سکون ثانی و ضمهٔ دال مهمله
وسکون رای مهمله خورانیدن * ییپلمق * به تفخیم کسرهٔ
یای اولی وکسرهٔ ثانی و سکون لام خورده شدن * یقلمق
بفتحهٔ یا و قاف و لام کناره کردن * ییپشمق * بفتحهٔ یا وکسرهٔ
بای فارسی وسکون شین معجمه چسپیدن * ییقلمق * به تفخیم
کسرهٔ یا و بکسرهٔ قاف و سکون لام غلطیدن * یتمق * بکسرهٔ
یای حطی و سکون تای قرشت کم شدن * یترمق * بکسرهٔ یاو
ضمهٔ تای قرشت و سکون رای مهمله کم کردن * یوگورمق
به تفخیم ضمهٔ یا و کاف فارسی و سکون رای مهمله دویدن
* یوگورترمق * بحرکات مذکوره وضمهٔ تای قرشت وسکون
رای مهمله دوانیدن * ییزمق * به تفخیم کسره یا وسکون
زای معجمه حل کردن * ییزلمق * بتفخیم کسره یا وکسره
زای معجمه وسکون لام حل شدن و صحت یافتن * ییمق *
بفتحهٔ یای اول وسکون ثانی پهن ساختن * ییلمق * بفتحهٔ

ياو بكسرهٔ همزه وسكون لام يعني شدن * يوشمق * بفتحهٔ يا
وضمهٔ واو وسكون شين معجمه نزديك شدن * يوملتمق *
به تفخيم ضمهٔ يا وفتحهٔ ميم ولام وسكون نون غلطان شدن
* يقمق * بفتحهٔ يا وسكون قاف خوش آمدن * يغمق * بفتحهٔ
يا وسكون غين معجمه باريدن * يلدرمق * بفتحهٔ يا وسكون
لام وضمهٔ دال مهمله وسكون راي مهمله رقصانيدن
* يارشمق * بفتحهٔ يا باالف وفتحهٔ راي مهمله وسكون شين
معجمه صلح كردن * يزلنمق * بضمهٔ يا وسكون زاي معجمه
وفتحهٔ لام وسكون نون رو آوردن * يورغرمق * به تفخيم
ضمهٔ يا وسكون راي مهمله وفتحهٔ غين معجمه وسكون راي
مهمله خمير كردن * يوكلمق * بتفخيم ضمهٔ يا وسكون كاف
فارسي وفتحهٔ لام بار كردن * يوكلتمق * بضمهٔ يا وسكون
كاف فارسي وفتحهٔ لام وسكون تاي قرشت بار كنانيدن
* يغلمق * به تفخيم كسرهٔ يا وبكسرهٔ غين وسكون لام جمع

شدن * بیتمق * به تفخیم کسره یا وسکون تای قرشت رسیدن
* بیتکرمق * به تفخیم کسره یا وسکون تای قرشت وضمه
کاف فارسی وسکون رای مهمله رسانیدن * یوزت یزمق
روبروشدن * یورغنمق * خمیر کردن آرد وغیره * یورکلمق
دیرشدن * یوتمق * تراشیدن * یوغنمق * مضطرشدن * یوقمق
تنگ شدن * یوکمق * باریدن باران * یومرمق * کتله وبی
مزه شدن از قسم میوه * یمشمق * نرم شدن * یمشتمق * نرم
کردن * یلتلمق * دروغ داشتن * یاغلمق * چرب کردن و
روغن مالیدن * یاغلتمق * روغن مالیدن * یغلمق * گریه
کردن * یغلتمق * گریه کنانیدن یارتمق * نویسانیدن
یشرلمق * چسپانیدن * یرشمق * آشتی کردن * یانچمق *
چکیدن * یاشلمق * ترکردن * یرتمق * گنهکار شدن
* یرفمق * آموزیدن * یغلمق * سبزشدن * یلغزمق * پنهان
شدن * یارلیقمق * زرد ار شدن * یزمق * وا کردن

* یزلمق * واشدن * یرنمق * روشن کردن * یرتلمق * پاره
شدن * یوتمق نزدیك شدن * یوتلمق * کم شدن * یافمق *
درگیرآمدن * ییغمق * جمع کردن * یغشتورمق جمع کنانیدن
* یممق * مکیدن * یولوقمق * درخوردن * یتشمق * رسیدن

باب دوم در بیان بعضی متصرفات

از ماضی ومضارع وامر ونهی وجز آن

باید دانست که در زبان ترکی علامت مصدر میم مفتوح و
قاف ساکن است چنانکه گذشت پس ماضی ومضارع وامر
از مصدر می آید چون * کیلدی * ماضی یعنی آمد * وکیلادر
مضارع یعنی می آید * وکیل * امر یعنی بیا واین سه صیغه را
ماضی ومضارع وامر خوانند واگر باهمین ما حرف نفی لحق
شود نفی کرده چون * کیلمادی * یعنی نیامد * وکیلمادر * یعنی
نمی آید * وکیلما * یعنی میا واین چهار اجهد ونفی ونهی
خوانند پس اول صیغهای ماضی بیارم باز بترتیب صیغهای

دیگر خواهد آمد

صیغهای ماضی

* کیلدی * آمد * کیلدیلار * آمدند * کیلدینگ * آمدی تو * کیلدینگز * آمدید شما * کیلدوك * آمدیم * کیلیپدر * آمده است * کیلیپدرلار * آمده اند * کیلیپسن * آمدهٔ تو * کیلیپسز * آمده اید شما * کیلیپمن * آمده ام من * کیلیپمز * آمده ایم ما * کیلاراید ی * می آمد * کیلارایدیلار * می آمدند * کیلارایدینك * می آمدی تو کیلارایدینکز * می آمدید شما * کیلارایدیم * می آمدم من * کیلارایدوك * می آمدیم ما

صیغهای مضارع

* کیلادر * می آید * کیلادرلار * می آیند * کیلادرسن می آئی تو * کیلادرسز * می آیید شما * کیلادرمن * می آیم من * کیلادربیز * می آئیم ما * کیلکوسیدر * خواهد آمد

* کیلکوسیدزلار * خواهند آمد * کیلکومك در * خواهی آمد * کیلکونکیز در * خواهید آمد شما * کیلکوم در * خواهم آمد * کیلکوم بزدر * خواهیم آمد

صیغهاي امر

* کیلکای * بیاید * کیلکای لار * بیایند * کیلکای سن * بیائي تو * کیلکای سز * بیائید شما * کیلکای من * بیایم من * کیلکای بیز * بیائیم ما * کیل * بیا * کیلینکیز * بیائید * کیلسون * بیاید * کیلسون لار * بیایند

صیغهاي نهي

* کیلما * میا * کیلمانیکز * میائید * کیلماسون * نیاید * کیلماسونلار * نیایند

صیغهاي جحد

* کیلمادی * نیامد * کیلمادیلار * نیامدند * کیلمادینك * نیامدی تو * کیلمادینکز * نیامدید شما * کیلمادیم * نیامدم

* کیلمادوك * نیامدیم ما

صیغهای نفی جهل

* کیلمای * نمی آید * کیلمایلار * نمی آیند * کیلمای سن نمی آئی تو * کیلمای سیز * نمی آئید شما * کیلمای مین * نمی آیم من * کیلمای بیز * نمی آئیم ما * کیلماس * نخواهد آمد * کیلماسلار * نخواهند آمد * کیلماس سین * نخواهی آمد * کیلماس سیز * نخواهید آمد * کیلماس مین * نخواهم آمد * کیلماس بیز * نخواهیم آمد

اسم فاعل

* کیلکوچی و کیلماقچی * آینده * کیلورکیشی * آینده کی

اسم مفعول

* کیلکان * امده کی * کیلتمش * امده نیشده *

افعال مقرون بشرط

* کیلسا ایدی * اگر می امد * کیلسا ایدیلار * اگر می امدند

كيلسانگ ايدي اگرمي امدي تو* كيلسانكز ايدي* اگرمي امديد شما* كيلسام ايدي* اگرمي امدم من* كيلساك ايدي* اگرمي امديم ما* كيلسا* اگر آيد* كيلسالار* اگر ايند
كيلسانك اگر بيائي تو* كيلسانكيز* اگر بيائيد شما
كيلسام اگر بيايم من* كيلساك* اگر بيائيم ما

متفرقات

كيلماك كيراك بايد امد* كيلماك كيراك ايدي* بايستي امد* كيلكالي* براي امدن* كيلكاج* بمجرد امدن
كيلونجه تا بيايد* كيلكاني* امدنش* كيلكانيم* امدن من* كيلكانينك* امدن تو* كيلكاندين* از امدن* كيلماكان نيامدكي* كيلماكاني* براي نيامدن* كيلماكاج* بمجرد نيامدن* كيلماكونجه* تا نيايد* كيلماكانيم* نيامدن من
كيلكان بول امده باشي* كيلادركان بول* مي امده باشي* كيلساي بول* اي امده شود* كيلب الغاي* امده

نخواهد بود * کیلسا بولور * امده می شود * کیلای مو * ایا
امد * کیلارموسیز * ایامی اینه * کیلاي * مي اید * کیلا کمش
خواهد امدن * کیلماك * تا امدن * بد انکه فعل معلوم بسبب
داخل شدن لام یا نون افادهٔ معنی مجهول میکند چون
* کیلیلدی * امده شد * وکیلیلور * امده می شود * وکیلندي *
اورده شد وعلی هذا القیاس * وهرگاه در اخراین کلمات
لفظ دریاتر بیفزایند اکر فعل لازم است متعدي شود چنانچه
* کیلتردي * اورده شد * وکیلدردی * پوشانیده شد و
هرگاه در اخرفعل کلمهٔ تر باشد وا ورا خواهند متعدي نمایند
لفظ غز بیفزایند چنانچه * الترغردی * یعني نشانیده شد * وبباید
دانست که در زبان ترکی بعضي حروف است که بسبب
انها کلام مربوط شود و بدون انها افادهٔ معنی مقصود نمیکند
ازانجمله در زبان ترکي لفظ دن بمعنی از ولفظ کچه بمعنی تا
مثلا * کوك دن یرکچه باق * یعنی از اسمان تا زمین بنگر * ولفظ

ﻫﻪ بمعنی به ولفظ ني بمعنی را مثلا * سزغه ایشلار تپشردك *
یعني بشما کارها سپردیم ولفظ یله بمعني با مثلا * سز ییله اتیبز
یعني باشما گفته بودیم * ولفظ دا بمعنی در * ولفظ ارتا بمعنی
میانه مثلا * بو اش داکز دینك * یعنی درین کار درامدی
و * تنکز ارتاسیده اسه در * یعنی در میان دریا کشتی هست
* ولفظ ازرا واوستی بمعني بالا وبر مثلا * کوك ازرا چیقتي
یعني بر اسمان برآمد * وآت اوستیده منیدي * یعني بر اسپ
سوار شد * ولفظ * ایستي وتوب * یعني زیر وپائین مثلا ایاغ
ایستي نینك توفراغي * خاك زیر پایش * وقورغان توبي * یعني
پایان قلعه * دیکر لفظ چی واین در اخر کلمه لاحق شود ومعني
فاعلیت افادة نماید مثلا * قوشچي * یعني بازدار وقورچي
یعني قور بردار * دیکر لفظ غي واین در اخر کلمه لاحق
شود ومعني نسبت بهمرساند مثلا * بورونغي * یعني انخستین
وسونغي * یعني واپسین * دیکر لفظ بار * ولفظ دور یعني هست

مثلا ایسن بار * یعنی عاقبت هست * ویخشي دور * یعني خوب هست وگاهي این هردو لفظ را یکی استعمال نمایند مثلا * کیشیمیز باردور * یعني آدم هست * ذیکر لفظ ایمش بمعني بوده وگاهی بمعنی هست هم مستعمل شود مثلا * اوبدان یکیت ایمش * یعنی جوان خوب بوده * واولوغ ایمش * یعني کلان بوده است * دیکر ایکان وایکاندور * بمعنی بوده کي و بوده است مثلا * کورکلو ایکان * یعنی خوشرو بوده کی و * ایتوکلو ایکاندور * یعنی نام ورومشهور بوده است * دیکر لفظ سیز در آخر کلمه بمعنی نفی اید مثلا * اوروق سیز * یعنی بی خویشاوند * دیکر یوق وایماس بمعنی نفی مثلا * یوق ایدی یعنی نبود * ویوقتور * یعنی نیست * وموندا ق ایماس * یعنی این چنین نیست * ولفظ ایماستور یعنی نمی باشد * دیکر لفظ لیق ولوق که در آخر کلمه آید بمعنی فاعل یا نسبت مثلا آت لیق دور * یعنی صاحب اسپ است و بمعنی نام ور هم امده

است* وتاشكندي بغي بار* يعني تاشكندي هست* وسوق لوق
يعني سردي* وايسيق ليق* يعني كرمي* ديكردك وكيبي بمعني
مانند وشبيه مثلا توياش دك يعني مانند افتاب ويولدزكيبي
يعني مانند ستاره* ديكر لفظ چه براي بيان مساوات مثلا
* كونكلي تاشچه قاتق ايمش* يعني دلش برا برسنك سخت
بوده است* ديكر لفظ* كيراك* يعني بايد مثلا* اويلمك كيراك
يعني بايد سنجيد* وتويمك كيراك ايدي* يعني بايستي
فهميد* وكيراك تور* يعني ميبايد* ديكر لفظ ني يعني را
مثلا* اوغريني توتيم* يعني دزد را كرفتم وني بمعني چه هم
مي ايد مثلا ني ايتي يعني چه كفت* وني دور* يعني چيست
* ديكر لفظ* نينك* واين براي اضافت است مثلا* سيزنينك
اوغلي* يعني پسر شما* ومونينك اتي نيدور* يعني نام اين
چيست وكاهي دراخر اسم دوم ياي كسره درارند ومعني
اضافت ووصفيت حاصل شود مثلا* خانقلي واولوغ

کیشي یعني غلام پادشاه و مرد بزرك و اکر حرف اخر قبول
کسره نکند بجاي کسره لفظ سي مي ارند مثلا * بوغونیك ارقه
سي * یعني پشت کوزن * و آتا تینك اناسی * یعنی مادر پدر و
الوغ اتاسي یعني پدر کلانش پس از ینجا باید دانست که
یاي ماقبلش مکسور باشد و لفظ سي کاهي افادهٔ ضمیر هم
میکند چنانچه از مثال اولوغ اتاسی معلوم شد * دیکر لفظ سا
در اخر فعل براي شرطي اید مثلا * کیلسا کیلسامین * یعنی
اکر بیاید بیایم من * و نیسا کیلای کیلما دیم یعنی اکرچه
امد نیامدم من * دیکر یوقسا مثلا یوقسا بولور یعنی و اکرنه مي شود
ویخشي بولورکم بار یعني خوب است که هست * دیکر لفظ داغ
است که براي تشبیه مي ارند مثلا موندداغ * یعنی این چنین
و انداغ انچنان و اوشونداغ همچنین و لفظ داغي و تقی
بمعني نیز و هم مي اید مثلا مین دیدیم داغي سین دیدینك
یعني من کفتم تو نیز کفتي و سیز تقي کیلدینکیز یعني شما هم

آملدیلا * دیگر راغ است که بمعنی تفضیل اضافه می شود
مثلا * یخشی راغ و یراق راغ * یعنی خوب تر و دور تر * دیگر
لفظ غینه است و این در آخر کلمه بجهت افادهٔ تصغیر و
تنقیص می آرند مثلا * آت غینه * یعنی اسپك * و سو غینه
یعنی ابك * دیگر لفظ مو و می و اینها را برای افادهٔ استفهام
می آرند مثلا * قیلدی مو * یعنی آیا کرد * و قیلا مو سین *
یعنی آیا میکنی * و بوك می سین * یعنی آیا پهلوان هستی
* دیگر لفظ نکی و این را برای تملیك و تخصیص در آخر کلمه
می آرند مثلا * سیزنکی و بیزنکی یاشقا ایماس * یعنی ازان
ما و ازان شما علیحده نیست * دیگر * لفظ بو و مو بمعنی این
مثلا * بو تونا رکیشی دور * یعنی این فهمیده مردیست و
* مونی توید زور سیز * یعنی این را می فهمانیم * و اول *
بمعنی او می آید مثلا * اول آوید ان یکیتیت ایکاندور *
یعنی او جوان خوب بوده است * وان بمعنی آن می آید مثلا

* انچه سوزني لارا وتونتي * يعني آنقدر سخن هارا فراموش
كرد * واو قونچه * واوشمونچه * يعني همين قدر بس
* وشونچه تي ديرسين * يعني اين قدر چه ميگوئي * ديكر
لاق واين در آخر كلمهٔ اسم آرند وافادهٔ معني مكان
ميكنند مثلا * قيشلاق * يعني جاي زمستان * ويايلاق * يعني
جاي تابستان * قيش * نام زمستان است ويا زنام تابستان
زارا بيا بدل كردند * ديكر نيمه بمعني چه مثلا * نيمه بوبورسيز
يعني چه فرماييد وكاهي ميم را حذف نموده بكويند چون
* ني ايمش * يعني چه گفته است * ديكر لفظ * نيمرسه بمعني
چيزي مثلا * نيمرسه اوقوغاندور واوقوغاندور * يعني
چيزي خوانده است * ديكر لفظ قايسي بمعني كدام مثلا
* قايسي اروق سين * يعني كدام قبيله * ديكر لفظ كيم بمعني
كه مثلا * كيم كيلاراپدي * يعني كه آيد * ديكر لفظ ناغو
بمعني چرا مثلا * ناغوتانيمره باس * يعني چرا نمي شناسد * ديكر

لفظ نِچُوك بمعنی چون و چکونه مثلا * نِچوك کیم بار اشنی
اُورُوشْما دِیم * یعنی چکونه که آشتی کردند تجنکیـدم
* و نِچوك ایـشْ نی تُوزارسیز * یعنی چکونه کار را راست
می نمائید * دیگر قایان * یعنی کجا مثلا * قایان ایمش سیز *
یعنی کجا بوده اید * دیگر لفظ قاچان * یعنی کی مثلا * قاچان
انکلاسیز * یعنی کي مي فهمید * دیگر در زبان ترکي از مصدر
ومضارع با ندك تصرفي معنی اسم فاعـل فرا گیرند مثـلا
* قلماقچی * یعني آنکه بماند * و بلور کشي * یعني آدم
* و قیلغان * یعنی کنند * وکاهي از اسم فاعل وصیغة مضارع
معني مصدري قصد نمایند مثلا * ایش توبغاندین ایلکاري
بیلید یم * یعنی از کار شدن پیش دانستم * و کیلوري داتیم *
یعني در آمدن اورسیدم * دیگر در زبان ترکی بسا باشد
که تا و دال باهم مبدل شود و معنی همان باشد مثلا * فلاني
سید تورو سید دور * و معنی همین باشد که فلاني سید است

و بهمین دستور کاف وقاف وغین باهم مبدل شود ومعنی
همان یکی باشد مثلا کیلمک و کیلمق وکیلمغ معنی
هرسه همین آمدن است * وبتفخیم حرکتی معنی دیگر
پیدا می شود وبه ترقیق همان حرکت معنی دیگر مثلا * ییتمق
بتفخیم کسرهٔ یار سیدن است وبترقیق کسرهٔ مذکوره کم
شدن * ودر بعضی از کلمات میان هردو حرکات اشتراک
هم بنظر در آمده * ونیز باید دانست که در لغت ترکی
اصل کلمه بلا زیادت ونقصان در صیغهٔ امر می باشد مثلا * کیل
یعنی بیا پس اگر در آخر کلمه دال مکسور لاحق شود ماضی
می شود * چون کیلدی * وآخر همین امر مفتوح نموده کلمهٔ
دَر زیاده نمایند مضارع میشود مثلا * کیلدر * واگر در
آخر همین امر لفظ مق بیفزایند مصدر میشود چنانکه گذشت
* ونیز باید دید که اگر مصدر ساکن است ماضی ومضارع
بدستور مرقوم می آید واگر حرف آخر مصدر مفتوح

است مثل * سيشمق يعنى آزمودن پس ماضي اين سيلدي خواهد
امد يعني آزمود بفتح حرف اخر كه تبل از علامت ماضي يعني
كلمهٔ دي امده است ودر مضارع بعد از حروف اصلي وقبل از
حرف علامت مضارع ياي ساكنه بايد اورد مثل * سيمني در
يعنى مي ازمايد وعلى هذا القياس در صيغهاي ديكر
* ودرين نسخه مطبوعه حركات حروف علامت وضمائر
جمع و غيره زائد طبق اصل نداشته شد *

باب سوم در بيان اسماي جوامد وجزآن

فصل الالف مع الالف

* آتا * بفتحهٔ الف ممدوده وتاي قرشت مفتوحه والف ثاني مقصوره پدر * آنا * بحركات مذكوره وفتحهٔ نون مادر.
* آبا * بفتحهٔ الف ممدوده وفتحهٔ باي ابجد عم * آغا * بفتحهٔ همزه ممدوده وفتحهٔ غين معجمه برادر كلان * آكا * بفتحهٔ همزه ممدوده وفتحهٔ كاف عربي برادر * ايگا * بتفخيم

کسرهٔ همزه و فتحهٔ کاف فارسي صاحب * آوَا * بفتحهٔ همزه ممدوده و واو والف آشیان * اُوزگا * بتفخیم ضمهٔ همزه و سکون زاي معجمه و فتحهٔ کاف فارسي بمعنی دیگر * اَلِگا * بفتحهٔ الف و کسرهٔ لام و فتحهٔ کاف فارسی پیش * آیَا * بفتحهٔ همزه ممدوده و فتحهٔ یاي حطی کف دست وعمه * آرَا * بفتحهٔ همزه ممدوده و فتحهٔ راي مهمله درمیان * اُودَا * بتفخیم ضمهٔ همزه و فتحهٔ دال مهمله بلند * اُوزَرَا * بتفخیم ضمهٔ همزه و سکون زاي معجمه و فتحهٔ راي مهمله بر و بالا * اُوَرَا * بتفخیم ضمهٔ همزه و فتحهٔ واو بمعنی راي * اُویدا * به تفخیم ضمهٔ همزه و سکون یاي حطي و فتحهٔ دال مهمله درخانه * اُندا * بترقیق ضمهٔ همزه و سکون نون و فتحهٔ دال مهمله انجا و بمعنی او از یکی نیز آمده * اُوشندا * بتفخیم ضمهٔ همزه و ترقیق ضمهٔ شین معجمه و سکون نون و فتحهٔ دال مهمله همین جا * اُورتا * بتفخیم ضمهٔ همزه و سکون راي مهمله و فتحهٔ تاي

ترشت درميانه * الاشا * بفتحهٔ الف ولام وشين معجمه پشت
* ايشك اغا * بتفخيم كسرهٔ همزه وترقيق شين معجمه وسكون
كاف عربي وفتحهٔ الف ممدوده وفتحهٔ غين باالف دربان و
داروغهٔ ديوانخانه * اوزدابغا * به تفخيم ضمهٔ همزه وسكون
زاي مهمله وفتحهٔ دال وترقيق ضمهٔ باي ابجد وفتحهٔ غين معجمه
نام اميري * اولوغ اتا * پدر كلان * اچا * مادر * آپا * خواهر
كلان * اتاكا * پدر رضاعي * اناكا * مادر رضاعي * ايركا *
نازپرورد * اوزكا * آن * ايلا * وان بيلا * باان * انق ايلا
* واني بيلا * باان * اتغاو انكا * آن * آن ارا * وان اورتا
وان ازاغا * وان ايچرا * درميان آن * ان اوزرينا * وان اوزيتا
وان اوزيكا * وان استيدا * وان اوستينكا * بالاي ان * ان سونقرا
بعد ان واخران * اولسا * همانكس * ايلا يسا هر كجا * اوشاندا
همانجا * اندا اكاجا * تا * اوشاندا كاجا * تا همانجا * ايرتا
پگاه * اولسا * انچيز * انچا * انقدر * اوشانچا * همانقدر

*اَنْچَا قلاقالا *انقد رمزتبه *اُوزْسَا *جاهل *اُلْكَا *كشور ومردم *ايلكا *مردم *اُولكا *مثله *آيَاكَا *عمه رضاعي *اُاوع آيا *عمة كلان *اَرْاغاواَرَاچاواَلينجا *پست *اُوپكا *شش *اَبوشقا *شوهر *اُوچا *ساق *اُلبرغا *كوشرارة *ايكنا *سوزن *اُوقرا *كاسه *اُوچما *خبر *اَرپا *جو *اَلما *سيب *الا *اسپ ابلق *اُوتاغا *ريزه *برمرغ *اَرپا *راه آب *اينچا *باريك *ايغچغا *باريكي *ايسنامَا *تب *اَسْتاوايستا *فازه *اُوزرا *كلها *اَلغزيا *كارزنين *اَرقا *حجامت گاه

الالف مع الباء

*آلب *بفتحهٔ همزهٔ ممدوده وترقيق كسرهٔ لام وسكون باي ابجد گرفته *آوُلب *بفتحهٔ همزهٔ ممدوده وسكون واو وفتحهٔ لام شكار كرده *ايسركب *به تفخيم كسرهٔ همزه وترقيق كسرهٔ سين مهمله وسكون راى مهمله وفتحهٔ

كاف عربي و سكون باي ابجد رحم كرده * اُزْلَنِب * بترقيق
ضمهٔ همزه و سكون زاي معجمه و فتحهٔ لام و ترقيق كسرهٔ
نون و سكون با كسب كرده * اِيپْ * بتفخيم كسرهٔ همزه و
سكون باي فارسي ريسمان * اُوپْ * به تفخيم ضمهٔ همزه و
سكون باي فارسي بوسه * اَلْپْ * بفتحهٔ الف و سكون لام و
باي فارسي پهلوان

الالف مع التاء الفوقانيه

* آتْ بفتحهٔ همزهٔ ممدوده و سكون تا اسپ * و بمعنى
پتلا ازهم آمده است * اُوتْ * به تفخيم ضمهٔ همزه و سكون
تا آتش و علف و تلخه و بمعنى بكذ ازهم امد * است * آنْتْ
بفتحهٔ همزهٔ ممدوده و نون خفى و سكون تا سوكند * اُوَيْتْ
به تفخيم ضمهٔ همزه و فتحهٔ ياي حطي و سكون تاى فرشت
شرم * اِيتْ * به تفخيم كسرهٔ همزه و سكون تا كوشت * اُونْتْ
به تفخيم ضمهٔ همزه و ضمهٔ نون و سكون تا فراموش كن * اِتْ

به کسرهٔ همزه و سکون تای قرشت سك * وبمعنی کم شو و بکن و بکو هم املاه * أنگغت * بفتحهٔ همزه و نون خفی و سکون کاف فارسی و کسرهٔ غین معجمه و سکون تای قرشت سرخاب * أزت * به ضمهٔ همزه و فتحهٔ زای معجمه و سکون تا دراز بکن و روانه کن * أشات * بضمهٔ همزه و فتحهٔ شین معجمه باالف و سکون تای قرشت قومی از ترك * أويرت * به تفخيم ضمهٔ همزه و سکون یای حطی و فتحهٔ رای مهمله و سکون تای قرشت فرقهٔ از ترك * ألقت * والغت * سرخاب * الت * مثله ایکت جوان * ازوت * زن * ایست * تب * اورت منزل * اوروت برق * ایلیست * پیر * اولخشات * مانند کن * ایلیت * ترکن * ارلات * قبیلهٔ از چغتای * ایشیت * بشنو * انچه تارت آنقدر یار * ارث * زیاده شده الا انغرثات * موش کلان * اورت غول * ارقت * بشنو...

الالف مع الجیم

* اَوج * بفتحهٔ همزه وضمهٔ واو و سکون جیم کفلست
* اُورج * به تفخیم ضمهٔ همزه وضمهٔ راي مهمله و سکون جیم روزه * اِنَنج * بکسرهٔ همزه وفتحهٔ نون اولی و نون ثانی خفی وسکون جیم اعتماد * اُرگَنج * بضمهٔ همزه وسکون راي مهمله وفتحهٔ کاف فارسي ونون خفی وسکون جیم نام شهریست * اِشَنج * بکسرهٔ همزه و فتحهٔ شین ونون خفي و سکون جیم اعتقاد * اِچ * به کسرهٔ همزه و سکون جیم فارسی بطن و درون * وبمعنی بیاشام هم آمده است * آچ * بفتحهٔ همزهٔ ممدوده وسکون جیم فارسی کرسنه * وبمعنی وا کن هم آمده است * اُچ * بضمهٔ همزه وسکون جیم فارسی دشمن * وسیر * وبمعني نوك * وسه هم آمده * اُوماچ * بضمهٔ همزه وسکون واو وفتحهٔ میم باالف وسکون جیم فارسی نوعی از طعام * اُورکَچ * به تفخیم ضمهٔ همزه و سکون راي مهمله وفتحهٔ کاف عربي وسکون جیم فارسی کوهان شتر * اُوچماچ

* زاوشماج * بهشت * ایرکاج * بزنر * انوتوج * ترض

* ایغاج * درخت * ارتوج * بوزن فرسود نیزه * اشج * دیگ گلین

الالف مع الدال المهمله

* اونجود * به تفخیم ضمهٔ همزه وسکون نون وضمهٔ جیم

ابجد وسکون دال ترض ومطالبه * اود * بتفخیم ضمهٔ همزه

وسکون دال قرض * وکاو * وبزبان ترکمان اتش * اود * بضم

یکم وفتح دوم اری * اید * بکسرهٔ همزه وسکون یاو دال

خشبوی * اند * بالفتح سوگند * ارمند * اری

الالف مع الراء المهمله

* اور * به تفخیم ضمهٔ همزه وسکون را بلندی واسمان ومقام

* اوغز * به تفخیم ضمهٔ همزه وبه ضمهٔ غین معجمه وسکون

را هاون چوبین وقلعهٔ * ایغور * نام الوسی از چغتای * ایکیر

به تفخیم کسرهٔ همزه وکاف فارسی وسکون را تبرزین * اگر

بکسرهٔ همزه وکاف فارسی وسکون را اوج * اوکر * بتفخیم

ضمهٔ همزه وضمهٔ کاف فارسی وسکون را بکردان * ادر
بفتحهٔ همزه وکسرهٔ دال مهمله وسکون را پشته * ایر * به
تفخیم کسرهٔ همزه وسکون را مرد وشوهر * اولار * به تفخیم
ضمهٔ همزه وفتحهٔ لام وسکون را انها * آغر * بفتحهٔ همزه
ممدوده وفتحهٔ غین معجمه وسکون را کران * وفرقهٔ از اتراك
* آقسقر * بفتحهٔ همزهٔ ممدوده وسکون قاف وفتحهٔ سین
ولون خفی وفتحهٔ قاف ثانی وسکون را آفتاب * ایرنلار *
به فتحهٔ همزه وسکون یای حطی وفتحهٔ را وسکون نون وفتحهٔ
لام وسکون را مردان خدا * افشار * بفتحهٔ همزه وسکون فا
وفتحهٔ شین معجمه باالف وسکون را قومی از ترکمان قزلباش
* ایکار * زین * اوتور * بدام * ایور * سرنکون کن * اون *
جاهل وبدرو وبمعنی بزن * اوکور * اسپ تر * ایسر * نسیم
صبح * آلدوز * بکیران * اولدور * بکش * ایل تور * پارسال
* اولتور * بنشین * اوچور * بپران * ایر * سرود بمعنی جدا

كن * اوچقور * ازاربند * اكسر * بفتح اول و ضم سوم بي پدر
و مادر * انكبر * بضم همزه و كاف ايشان * ايلغار * تاخت
* اريغر * بالفتح ناپاك * اولكر * پروين * اوچار * بازار
* انليدر * از دهكر * اوار * بالفتح موم [illegible]

[illegible]

* اوزبه [illegible] همزه و سكون [illegible] بمعني تيره
آمده * [illegible] بتفخيم ضمه بمعني خود * از بكسره همزه و سكون
زاي * اوكز * به تفخيم ضمه همزه و ضمه كاف عربي و سكون
زا نرگاو * ايلدز * بتفخيم كسرهٔ همزه و سكون لام و كسرهٔ
دال و سكون زا ستاره * اورز * به تفخيم ضمهٔ همزه و فتحهٔ
راي مهمله و سكون زا بخت و طالع * اوغوز * به تفخيم ضمهٔ
همزه و غين معجمه و سكون زا ايله و نام پادشاهي * اكز *
بكسره همزه و كاف عربي و سكون زا توام * اغز * بفتحهٔ
همزه و كسره غين معجمه و سكون زا دهن * اوچز * به تفخيم

ضمهٔ همزه وضمهٔ جیم فارسی وسکون زا ارزان * اونکوز
[illegible] تفخیم ضمهٔ همزه وضمهٔ کاف فارسی وسکون زا طریز
[illegible] * بفتحهٔ همزهٔ ممدوده وسکون تای قرشت وکسرهٔ
[illegible] تای نام * اوز * بکن * ازکم ایز * بوی
[illegible] سی * اوجرز [illegible] اییرز بیرز
[illegible] بوی آن * اسلز * بفتح یکم وکسر سوم بی اتل * اتغز
بفتح یکم وکسر سوم هیچ کاری * ایسز * بکسر خواب * ارکنز
بکسرهٔ یکم وچهارم بی همزه * ارز * بفتحتین روزی * اریز
بکسرتین وبکسر چهارم دریغ * ارکز * نرگاو ودرمویند گاوخصی
نوشته * اولتز * بضم یکم وفتح دوم وکسر چهارم بی شرم
* ایز * بکسر نام جانوری که اورا حواصل گویند * آز * ایلک
وبقصر هم آمده است * ایجاز بالفتح نام ولایتی است * ایسر
بفتح یکم وکسر سوم یاد داه خوارزم * آیز * بالمد نام داروی
* اریغز * بفتح یکم وکسر دوم وچهارم ناپاک وبدین معنی

براي مهمله هم امده است چنانکه گذشت

الالف مع السين المهمله

أَلُوس بفتحهٔ همزه وضمهٔ لام و سکون سين احوال *آلُوس* بفتحهٔ همزهٔ ممدوده وضمهٔ لام و سکون سين دور *أَلَس* بفتحهٔ همزه ولام و سکون سين اندك *اُوس* بتفخيم ضمهٔ همزه وسکون سين بيان *اِس* بهٔ کسره همزه وسکون سين بزي وبه تفخيم کسرهٔ همزه عقل *اُلُوس* بضمهٔ همزه ولام و سکون سين قبيلهٔ بزرك *اَرُس* بضمهٔ همزه وراي مهمله وسکون سين قومي است *آس* بفتحهٔ همزهٔ ممدوده وسکون سين اويزان بکن *وفي المويد *اس* قائم که مؤنثه است وخورد ني *اس* بالضم عقل انتهى *اُتُورماس* نخواهد دميد *اُوتماس* دلالت نخواهد کرد *اَرْبَاماس* صيحت نخواهد کرد *ايزدرماس* سر نکون نخواهد کرد *اياس* هواي صاف

الالف مع الشين المعجمه

* آش * بفتحهٔ همزهٔ ممدوده وسکون شین طعام معروف
* اُجاش * بضمهٔ همزه وفتحهٔ جیم فارسی با الف وسکون
شین ستیزه * ارقش * کاروان * اوش * هم نام * اُوغلمش
نام بادشاهی از ترک * ارلاش * به تفخیم ضمهٔ همزه وفتحهٔ
لام والف وسکون شین قسمت * اُوخشاش * به تفخیم ضمهٔ
همزه وسکون خای معجمه وفتحهٔ شین معجمه وسکون شین
دوم مانند * اشقش * بفتحهٔ همزه وکسرهٔ قاف وسکون شین
معجمه دوم دعای خیر * اقیش * مثله * اِش * به کسرهٔ همزه
وسکون شین معجمه کار * ارتاش * بفتحهٔ همزه وسکون
رای مهمله وفتحهٔ کاف عربی وسکون شین موج دریا اکناش
ترکی که مادر او هندی بود وانچه ازد وجنس پید آآید
* اُوزیش * جان وتن وسر * اُوکوش * دوست * آتش *
بسیار * القمش * سنت * آلقش * دعای نیک * ایش * یار

• آناش • بفتحهٔ همزهٔ ممدوده وفتحهٔ تای قرشت باالف و سکون شین همنام • اویداش • به تفخیم ضمهٔ همزه وسکون یای حطی وفتحهٔ نون وسکون شین زنا • آتقولاش • بفتحهٔ همزهٔ ممدوده وسکون تای قرشت وبه تفخیم ضمهٔ قاف و فتحهٔ لام وسکون شین جنك • اوروش • به تفخیم ضمهٔ همزه وراى مهمله وسکون شین جنگ وجیرکی • ایلیش • غارت • ایمش • طعام خوردنی ومیوه از هرقسم • النمش • عدد شصت وفوجیکه میان هزار وسردار باشد • ایتمیش • عدد هفتاد • انغش • سرخاب • الوش • حصهٔ طعام • ایرایلش زمین پست

الالف مع الغین المعجمه

• اوتاغ • به ضمهٔ همزه وفتحهٔ تای قرشت باالف وسکون غین خانه وحجره • ورپزه پرمرغ • ارتاغا • مثله • اناغ • بکسرهٔ همزه وفتحهٔ نون باالف وسکون غین صاحب ومعتمد

* اَیَاغ * بفتحهٔ همزه و یای حطی و سکون الغین المعجمة پای وکاسه * اُچَاغ * بضمهٔ همزه وفتحهٔ جیم فارسی و الف وسکون همین دیکدان * وطوق که در کردن اندازند * اُوشُنْدَاغ به تفخیم ضمهٔ همزه و بضمهٔ شین و سکون نون و فتحهٔ دال مهمله باالف وسکون غین همین طور * اَتَالِیغ * بفتحهٔ همزه وتای قرشت و به تفخیم کسرهٔ لام وسکون غین تربیت کننده وصاحب اختیار * اَرُوغ * بفتحهٔ همزه وتفخیم ضمهٔ رای مهمله وسکون غین لاغر وکدائی * وبمد همزه بادی که وقت انهضام غذا ازدهن بر آید * اَرِیغ * بفتحهٔ همزه وتفخیم کسرهٔ رای مهمله وسکون غین پاك وجوی * اُورُوشْقَاغ * به تفخیم ضمهٔ همزه وضمهٔ رای مهمله وسکون شین معجمه وفتحهٔ رای مهمله دوم وفتحهٔ قاف باالف وسکون غین تار و پود * اُلَاغ * بضمهٔ همزه وفتحهٔ لام باالف وسکون غین تیزروی که برای او اسپ و توشه مهیاد ارند تا بجائیکه نامزد باشد بزودی رسد

* آسیغ * بفتحهٔ همزهٔ ممدوده و تفخیم کسرهٔ سین مهمله و سکون غین کرم و فائده * اوریاغ * به تفخیم ضمهٔ همزه و سکون رای مهمله و فتحهٔ بای ابجد و الف و سکون غین خشکی که برای خمیر می باشد * ارغ * بضمهٔ همزه و رای مهمله و سکون غین تخمه و قبیله * اسیغ * بکسرهٔ همزه و تفخیم سین مهمله و سکون غین کرم * اوروغ * تبار * اوتلاغ * ملف زار * اوراغ دروردا س * اراوغ * تلان * اداغ * جزیره * ارتماغ * کهنه جامه * اچیغ * تلخ * الغ * رفتار و حاصلات * ایلغ * فرس

الالف مع القاف

اویغاق * به تفخیم ضمهٔ همزه و سکون یای حطی و فتحهٔ غین معجمه و الف و سکون قاف بیدار * اویماق * به تفخیم ضمهٔ همزه و سکون یای حطی و فتحهٔ میم با الف و سکون قاف انکشتان و قبیله * اچماق * بضمهٔ همزه و سکون جیم فارسی و فتحهٔ میم با الف و سکون قاف بهشت * ارباق * بفتحهٔ همزه و سکون رای

مهمله و فتحه باي ابجد و الف و سكون قاف افسون * اَلغُنچق بفتحهٔ همزه و سكون لام و ضمهٔ غين معجمه و سكون نون و فتحهٔ جيم فارسي و سكون قاف كاز كه بهندي جهولا كويند * اُوراق به تفخيم ضمهٔ همزه و فتحه راي مهمله با الف و سكون قاف دانش * اُوتلاق به تفخيم ضمهٔ همزه و سكون تاي ترشت و فتحهٔ لام با الف و سكون قاف علف زار * اَنُوشاق * بفتحه همزه و تفخيم ضمهٔ قاف و فتحه شين و الف و سكون قاف دانهٔ دل و كرده * اَچملق * بفتحهٔ همزه و سكون جيم فارسي و فتحهٔ ميم و بكسره لام و سكون قاف صابون * اَچوق * بفتحهٔ همزه و لام و تفخيم ضمهٔ جيم فارسي و سكون قاف كاشانه * اُووق * بفتحهٔ همزه و سكون واو اولي و ضمهٔ واو ثاني و سكون قاف پوشش چوبين خركاه * اَلمچق * بفتحهٔ همزه و لام و سكون ميم و فتحهٔ جيم فارسي و سكون قاف ابلق * اَتليق * بفتحهٔ همزه و سكون تاي ترشت و تفخيم

کسرهٔ لام و سکون قاف نامد ار بمعنی سوار هم آمده * ارتوق بفتحهٔ همزه و سکون راي مهمله و تفخیم ضمهٔ تای قرشت و سکون قاف زیاده و باي * اوق * بتفخیم ضمهٔ همزه و سکون قاف بر کلمه ایست که دلالت بر حصر کند مثل * تنیکري اوق نیردر * یعنی خداي هست و بس و بمعني تیر هم آمده * اشاق * بضمه همزه و فتحه شین معجمه باالف و سکون قاف ریزه و طفل * اقسق * بفتحهٔ همزه و سکون قاف و فتحهٔ سین مهمله و سکون قاف لنگ * اُجرچاق * بضمهٔ همزه و جیم فارسی و سکون راي مهمله و فتحه جیم دوم باالف و سکون قاف استخوان میان سینه و گردن که بهندي هانس میگویند * الگرق * بکسره همزه و سکون لام و فتحهٔ کاف فارسي و راي مهمله و سکون قاف بیشتر * آچوق * بفتحه همزه ممدوده و تفخیم ضمهٔ جیم فارسی و سکون قاف کشاده و واز * آشلیق * بفتحه همزه ممدوده و سکون

غين معجمه وتفخيم كسرهٔ لام وسكون قاف علف ٭ آقْ ٭ بفتحه

همزه وسكون قاف سفيد وخانه وبالمد نيز وبنام الوسي

ازازبك ٭ اُويلُوقْ ٭ به تفخيم ضمه همزه وسكون ياي حطى

وتفخيم ضمه لام وسكون قاف كتخدا وصاحب خانه ٭ اُورتاقْ

به تفخيم ضمه همزه سكون راي مهمله وفتحه تاى قرشت

باالف وسكون قاف شريك ٭ اَرغُوجاقْ ٭ بفتحه همزه وسكون

راي مهمله وتفخيم ضمه غين معجمه وفتحهٔ جيم فارسي و

الف آسيا ٭ اُسْلُوقْ ٭ بضمه همزه وسكون سين مهمله وتفخيم

ضمهٔ لام وسكون قاف خرخشهٔ وفتنه ٭ اَرِليقْ ٭ بفتحهٔ همزه

وراي مهمله وتفخيم كسرهٔ لام وسكون قاف درميان كي و

واسطهٔ ٭ اَپْ آق ٭ بفتحهٔ همزه وسكون باي فارسي وفتحهٔ

الف ممدوده وسكون قاف بسيار سفيد ٭ اُولاقْ ٭ بتفخيم

ضمهٔ همزه وسكون واو وفتحهٔ لام والف وسكون قاف

الاغ كاركاه وچهارپايه ٭ اَغرِيقْ ٭ بفتحه همزه وسكون

شین معجمه و تفخیم کسرهٔ رای مهمله و سکون قاف

در و * اِسلیق * بکسرهٔ همزه و سکون سین مهمله و تفخیم کسرهٔ

لام و سکون قاف بوذار * اَرَتْدَاق * بفتحه همزه و رای

مهمله و سکون نون و فتحهٔ دال مهمله و الف و سکون قاف الحان

* اَیماق * بفتحه همزه و سکون یای حطی و فتحه میم و الف و

سکون قاف قومی * اَیاق * کاسه و پای * اَلپق * خرس * اَرتماق

کیسه * اُولچاق * برابر * اَزاق * پای * اُوچاق * دیکدان

وطوق * اَرواق * روح * اَنداق * اینچنان و ان قسم * ارق *

دوز * اُوزاق * دور ودراز * اَزراق * کمتر * اَنچوق *

همانقدر * اُوسانداق * همان هر دو همان قسم * ایغناق *

مردم * اَریق * لاغر و جوی آب * اَتالیق * پدر رضاعی و

استاد * اَتالین لیق * نامزد * اُورتاپارماق * انکشت میانه

* اَشوق * پایچه وشتالنك * آسورق * کوز * اُوروق * روشنی

روز * ایلاق * جای تابستان * اَرماق * زور * اُوملاق *

بزغاله * اُوغِلوق * واُوشولوق * تهمت * اَلچِیق * خبرگیر * اسیق * کرم * اُرَغماق * اسپ اصیل * اُسغُور رُوق * عطسه * اباشلیق * اول ماه * اُولَق * بلی * اَرقَود ق * جوزا * اَودلق بفتح ساق * اُشتق * بضم یکم وسوم شتالنك * ایلَق * کمانچه * اُربق * داس * اُماق * بضم سنك وخوی * اُولَق * کشتی خرد * افق * بفتحتین راست و بفتح یکم وکسر دوم وحشی * الاُقِق * ولایتهای ترکان * آماق * پلکها * قالدمی المدار

الالف مع الکاف

* اُویُنگ * به تفخیم ضمۀ همزه و ضم یای حطی و نون خفی و سکون کاف فارسی پرتیر * ایسلك * بتفخیم کسره همزه وسکون سین مهمله وکسره لام وسکون کاف فارسی عاقل * اُرغشتك بفتحۀ همزه وسکون رای مهمله وضمۀ غین معجمه و سکون شین معجمه وفتحۀ تای ترشت وسکون کاف عربی رقص * اُوتك * به تفخیم ضمۀ همزه وضمه تای ترشت وسکون کاف

فارسي موزه * اُوزَك * به تفخيم ضمهٔ همزه وفتحهٔ زاي
معجمه وسكون كاف فارسي ركي كه از دل رسته * اُوكسُرك *
به تفخيم ضمهٔ همزه و سكون كاف عربي و ضمهٔ سين مهمله
وضمهٔ راي مهمله وسكون كاف فارسي سرفه * اُودَك * بتفخيم
ضمهٔ همزه و فتحهٔ دال مهمله وسكون كاف تاوان * اِنَك *
بكسرهٔ همزه وفتحهٔ نون وسكون كاف عربي ماده كاو * اُورك
* بتفخيم ضمهٔ همزه و سكون راي مهمله وسكون كاف فارسي
زردالو * اُورْدَك * به تفخيم ضمهٔ همزه وسكون راي مهمله
وفتحهٔ دال مهمله وسكون كاف فارسي مرغابي * اُونك *
به تفخيم ضمهٔ همزه ونون خفي وسكون كاف فارسي جانب
راست و بمعني رنك نيز امده * ايركَك * به تفخيم كسرهٔ همزه
وسكون راي مهمله وفتحهٔ كاف فارسي وسكون كاف دوم
عربي رتبه * اِيتَك * به تفخيم كسره همزه و فتحهٔ تاي قرشت
وسكون كاف فارسي دامن * ايك * بكسرهٔ همزه و سكون

یای حطي و کاف فارسی کسل و بیماري * اِیمگَكْ * بتفخیم
کسرۂ همزه و سکون میم و فتحه کاف فارسی و سکون کاف
دوم عربی مشقت * اِیمچَكْ * به تفخیم کسرۂ همزه و سکون
میم و فتحه جیم فارسی و سکون کاف عربی پستان * اِرنْكْ *
بکسره همزه و رای مهمله و نون خفی و سکون کاف فارسی
ریم * اُورَزْلِكْ * بتفخیم ضمهٔ همزه و فتحهٔ رای مهمله و
سکون زای معجمه و تفخیم کسرۂ لام و سکون کاف فارسی
طالع مند * اُوزُكْ * بتفخیم ضمه همزه و ضمهٔ زای معجمه و
سکون کاف فارسی انکشتري و نکینه * اِلِكْ * بکسرۂ همزه
و لام و سکون کاف فارسي دست * و بمعنی مغز و اصل هم
آمده ست * اِتِّكْ * بکسره همزه و تای قرشت مشدده و سکون
کاف عربی پنجاه * و بکاف فارسی بمعنی تیر * اُلَكْ * بضمه همزه
و فتحهٔ لام و سکون کاف فارسی مرده * اَیرِشلِكْ * بفتحه
همزه و سکون یای حطي و کسرۂ رای مهمله و سکون شین

معجمه و بكسرهٔ لام و سكون كاف فارسي جل اتي * اُولَنك
به تفخيم ضمهٔ همزه و فتحهٔ لام و نون خفي و سكون كاف دشت
شير * ايشك * بتفخيم كسرهٔ همزه و كسرهٔ شين معجمه و سكون
كاف عربي دروازه و دربار * و بفتحهٔ شين خر * ايرك * بتفخيم
كسرهٔ همزه و سكون زاي مهمله و كاف عربي قدرت و اختيار
* ارّك * بكسرهٔ همزه و راي مهمله مشدده و سكون كاف عربي
درشت * ايكش ليك * به تفخيم كسرهٔ همزه و سكون كاف عربي
و بكسرهٔ شين معجمه و تفخيم كسرهٔ لام و سكون كاف فارسي
ترشي * ايكرليك * به تفخيم كسرهٔ همزه و فتحهٔ كاف و سكون
راي مهمله و تفخيم كسرهٔ لام و سكون كاف فارسي زمخت
* اُورمچك * به تفخيم ضمهٔ همزه و بضمهٔ راي مهمله و سكون
ميم و فتحهٔ جيم فارسي و سكون كاف فارسي عنكبوت *
اُورمچاك * مثله * ارك * قلعهٔ كه عمارت شاه دارد * الانك
* بلندي طولاني * اتمك * نان * انياك * ماده گاو * اُواُونك *

* موی تن * اُوك * ذقن * اینکَاك * چوب تیر * وَاُلونك

* رنج و محنت * ایمکَاك * خانه دار و کدخدا * اُوبلُوك

* جراحت و فساد باشد و میان چوب که در سر مغز * اُوزاك

* ایپاك * تر * ایرکَاك * غازه * اینکَالیك * نالهٔ از دریا و

برابر آن * تنمك * ان * نا * اَنلیك * رنج * اَنیکاك * ابریشم

مال خرد و کمتر و کم * ابسیك * نزد آن * اِنی یاتیتك *

ساق * اَنیچوك * مست * اُوسرُوك * اُو هر نوع * وطفل و بچهٔ

* ایلیك * هر سال * ایلاك * پینه * اَلنکاك *

* باریکی * اَنچك * بادبان کشتی * ایلسیك * پنجاه * عدد

ازمك * خال * ایسیاك * فروغ * اُوترُوك * تخت * اوچاك

ان * آباد * ایلك * مکر * اُکسوك * بفتح یکم وضم سوم پشمینه

* اَنك * بیمار * اُوبلَك * آمده هم فریاد و بمعنی جای

سرود * ازکك * رخسار بفتحتین

الالف مع اللام

* اِیل * به تفخیم کسرهٔ همزه و سکون یای حطی و لام مردم
وبترقیق کسرهٔ همزهٔ مطیع * اُول به تفخیم ضمهٔ همزه وسکون
لام بمعنی او * آل * بفتحهٔ همزهٔ ممدوده وسکون لام سرخ
و بمعنی تکبر هم آمده ست * آوُل * بفتحهٔ همزه ممدوده و
ضمهٔ واو وسکون لام جای صحرانشین * اُوغُول * به تفخیم
ضمهٔ همزه و غین معجمه وسکون لام پسر * اُونکُسُول به تفخیم
ضمهٔ همزه و نون خفی و سکون کاف فارسی و تفخیم ضمهٔ
سین مهمله وسکون لام چپ و راست * ایرِل * بفتحهٔ همزه
و سکون یای حطی و کسرهٔ رای مهمله و سکون لام جدا شو
* اِیراُول * به کسرهٔ همزه و سکون یای حطی و فتحهٔ
رای مهمله و ضمهٔ واو و سکون لام مقدمهٔ لشکر * اُشال *
بضمهٔ همزه و فتحهٔ شین معجمه باالف وسکون لام همان * ایکیل
* به تفخیم کسرهٔ همزه وکاف فارسی وسکون لام کج شو * آغیل
* هالهٔ ماه و همسایه * آنقول * و اُونکُول * دست راست

*اق سقال * سفید ریش * ارال * جزیرۀ * اویال * شرم بکن

* الملّ * تنك زین * ائیل * سال و باد * ان ائیل * آن سال *

ایت ائیل * سال سك * اود ائیل * سال بقر * الا ئیل * سال مار

* اغل * بضمتین آدم علیه السلام * امکال * بالفتح زنخدان

* ابل * بالفتح فرزند و ولایت * انزل * بضم یکم وسوم دروغ

الالف مع المیم

* اِکرم * بکسرۀ همزه و سکون کاف فارسی و بکسرۀ رای

مهمله و سکون میم کرداب * ایلدرم * بتفخیم کسرۀ همزه

وسکون لام وبکسرۀ دال وراي مهمله و سکون میم برق

وصاعقه * اوکتم * به تفخیم ضمه همزه و سکون کاف عربی

وفتحۀ تای قرشت وسکون میم دلیروزورآور * اوزم * به

تفخیم ضمۀ همزه وضمۀ زای معجمه وسکون میم انکور * الدم

* بکسرۀ همزه و سکون لام و فتحۀ دال مهمله و سکون میم

زود * اخشم * بفتحۀ همزه و سکون خاي معجمۀ و فتحۀ شین

معجمه وسکون میم شام * اقشم مثله * آم * بفتحهٔ همزهٔ ممدوده

وسکون میم کس * اوستم * به تفخیم ضمهٔ همزه وسکون

سین مهمله وبضمهٔ تای قرشت وسکون میم بمعنی بر من * اَستم

بفتحه همزه وسکون سین مهمله وبکسرهٔ تای قرشت وسکون

میم زبر من * اوزکاریم * واوزغاریم * خندق قلعه *

اوشتولوم * ظلم وستم * ایم * طعام * اقسم * مرد بد مست *

آدم * بفتحتین آدم علیه السلام * اودم * یا اندرخانه ودیوار

* ازَم * بفتحتین فرزند * اَسلَم * متور

الالف مع النون

* اوغن * به تفخیم ضمهٔ همزه وفتحهٔ غین معجمه وسکون نون

خدای * اون * بتفخیم ضمهٔ همزه وسکون نون آواز * وآرد * واو

* وبمعنی عدد ده هم آمد * آبدن * بفتحهٔ همزهٔ ممدوده

ویای ابجد وفتحه دال مهمله وسکون نون خوب * اِشتن *

بکسرهٔ همزه وسکون شین معجمه وفتحهٔ تای قرشت وسکون

نون آزار * اَرِنْ * بفتحه همزه وکسرهٔ رای مهمله وسکون

نون آب * اِکْن * بکسرهٔ همزه وکاف عربی وسکون نون

زر اعتکاه * اِبِینْ * به تفخیم کسرهٔ همزه وکسرهٔ بای حطی و

سکون نون روشن * اِیگِینْ * به تفخیم کسرهٔ همزه وکاف

فارسی دوش * اِنْ * بکسرهٔ همزه وسکون نون سوراخ وموشخانه

وشکاف * اِنِدْن * بکسرهٔ همزه وسکون نون وبکسرهٔ دال

مهمله وسکون نون پس فردا * اُوزْ اُوگُونْ * به تفخیم ضمهٔ

همزه وسکون زای معجمه وتفخیم ضمهٔ همزهٔ دوم وکاف

فارسی وسکون نون پریروز * اِشْلَکْنْ * بکسرهٔ همزه وسکون

شین معجمه وفتحهٔ لام وکاف فارسی وسکون نون کارکردکی

* اَغْرِیکَنْ * بفتحه همزه وسکون غین معجمه وبکسرهٔ رای

مهمله وسکون یای حطی وفتحهٔ کاف فارسی وسکون نون

ورنجیدکی * اُوغْرِگَنْ * به تفخیم ضمهٔ همزه وسکون غین معجمه

وبکسرهٔ رای مهمله وفتحه کاف فارسی وسکون نون

دردیدگی * اَلدَگِن * بفتحهٔ همزه وسکون لام وفتحهٔ دال مهمله وکاف فارسی وسکون نون غبن کردکی * ایرن * بفتحه همزه وسکون یای حطی وفتحه رای مهمله وسکون نون دوغ * اُوین * به تفخیم ضمهٔ همزه وکسرهٔ یای حطی وسکون نون بازی * اُچقون * بضمهٔ همزه سکون جیم وتفخیم ضمهٔ قاف وسکون نون شراره وپرش کوه * اقرن * بفتحهٔ همزه وسکون قاف وبکسرهٔ رای مهمله وسکون نون آهسته * اُوزون * بتفخیم ضمهٔ همزه وزای معجمه وسکون نون دراز * اورون * بتفخیم ضمهٔ همزه ورای مهمله وسکون نون جای ومکان معین نزد سلاطین * اَستِن * بفتحهٔ همزه وسکون سین مهمله وبکسرهٔ تای قرشت وسکون نون پائین * اوستن * بتفخیم ضمهٔ همزه وسکون سین مهمله وبکسره تای قرشت وسکون نون بالا * انگن * بکسره همزه ونون خفی وفتحهٔ کاف فارسی وسکون نون نافه * ایسن * به تفخیم

بکسر همزه و فتحه سین مهمله و سکون نون عاقبت و بکسر

سین کرم * اُوگَمَن * به تفخیم ضمهٔ همزه و سکون کاف فارسی

و فتحه میم و سکون نون خرمن * آلتُن * بفتحهٔ همزهٔ ممدوده

و سکون لام و بضمهٔ تای قرشت و سکون نون طلا * و نام حرم

طغان شاه * اَرغَن * بفتحهٔ همزه و سکون رای مهمله و بضمهٔ

غین معجمه و سکون نون قومی از مغل * اُرغَلَن * به تفخیم ضمهٔ

همزه و سکون غین معجمه و فتحهٔ لام و سکون نون فرزند *

و قومی از ازبك * و جماعهٔ که نسبت شان بسلاطین برسد

* ایلدِین * ماهتاب * اَوبان * شترنر * اَتُون * شفاعت * اِین *

پارچه و چاك کوش کاو و سوراخ زمین و یکتای جامه و

بمعنی فرود آی هم آمده * اُوتُون * هیزم * اَن ایلان * و

اَن بیلان * با ان * اَن اَوستِن * بالای ان * اَن کَیِین * پس

آن و عقب آن * انلدین * از ان * اَنِي اُوچون * زان اُرچون

* و اَنی اُچون * برای آن * اَن یوروُن * اول آن * اَنقلان

* وارتن * واشتن * پستان شیر دار * الین * باقی آن * قالان * وان
دور * پاجامه * ارسلان * شیر * ایلان * مار * اوپ اوزن * دور
ودراز * اوزن * دراز * اغین * جمعیت * ازن * امب
* الجیتن * نام پادشاهی * آرن * بمدارنج * ارن * آب *
الپ ارسلان * نام بادشاهی * الن * پیشانی * ایلتکان *
بکسر پروردکار

الالف مع الواو

* ایجو * به تفخیم کسره همزه وضمهٔ جیم ابجد وسکون واو
تومر * ازنکو * بضمهٔ همزه وفتحهٔ زاي معجمه ونون خفی
وضمهٔ کاف فارسی وسکون واو رکاب * اترو * بضمهٔ همزه
وسکون تای قرشت وبضمهٔ راي مهمله وسکون واو زوبرو
* ایلکو * به تفخیم کسرهٔ همزه وسکون لام وبضمهٔ کاف فارسی و
سکون واو چنکل * اشبو * بضمهٔ همزه وسکون شین معجمه
وبضمهٔ بای ابجد وسکون واو همین * اوشو * همون * آو *

بفتحهٔ همزهٔ مملوده وسکون واو شکار * اَشکُو * بضمهٔ همزه
وسکون شین معجمه وبضمهٔ کاف فارسی وسکون واو برمه
* اُویقُو * به تفخیم ضمهٔ همزه وسکون یای حطی وبضمهٔ قاف
وسکون واو خواب * اَیرُو * بفتحهٔ همزه وسکون یای حطی
وبضمهٔ رای مهمله وسکون واو جدا * اَتکلُو * بفتحهٔ همزه
وبضمهٔ تای قرشت وسکون کاف فارسی وضمهٔ لام وسکون
واو نامور * اِکُو * بکسرهٔ همزه وفتحهٔ کاف وسکون واو
دمان * اَسرُو * بفتحه همزه وسکون سین مهمله وبضمهٔ رای
مهمله وسکون واو بسیار * آیدِکُو * بفتحهٔ همزهٔ مملوده
وسکون یای حطی وکسرهٔ دال مهمله وبضمهٔ کاف وسکون واو
باهوش ونام امیری * آلاو * آتش شعله دار * ایتلکو * چرغ
* ایچاکو * و * ایچکو * روده * اُوچکو * بز * اَرُو * زنبور
* اِغرافو * با شده * اُرتو * بالضم پوشش * اُرزلو * بضمتین
روزی مند * ارغاو * بالفتح جوی آب وآن را یغیرو ونیز

كويند * اوشلو * بالضم باعقل * اُكو * بضمتين بوم * اَوتلو * بضم يكم وفتح دوم شرم * اَباكو * بالفتح پهلو * اُويغو * خوب * آغو * بمد دهن * اَولكو * بالفتح ترازو * استجلو * نام قومي

الالف مع الهاء

* اَرقه * بفتحهٔ همزه وسكون راي مهمله وفتحهٔ قاف وهاي خفي پشت * اَبُشقه * بفتحهٔ همزه وبضمهٔ باي ابجد وسكون شين معجمه وفتحهٔ قاف وهاي خفي شوهر * اِيمه * به تفخيم كسرهٔ همزه وفتحهٔ ميم وهاي خفي دارو * آپه * بفتحهٔ همزه ممدوده وباي فارسي وهاي خفي خواهر كلان * آچه * بفتحهٔ همزه ممدوده وجيم فارسي وهاي خفي بابا * اَرپه * بفتحهٔ همزه وسكون راي مهمله وفتحهٔ باي فارسي وهاي خفي جو * اِبركنه * به تفخيم كسرهٔ همزه وسكون راي مهمله وفتحهٔ كاف عربي ونون وهاي خفي دريكه مثل پهانك ميباشد * اُوغورچه * به تفخيم ضمهٔ همزه وغين معجمه وسكون

راي مهملـه و فتحـهٔ جيم فارسي و هاي خفي هاون خرد
* أيلنمه * بفتحهٔ همزه و سكون ياي حطي و فتحهٔ لام و سكون
نون و فتحهٔ ميم و هاي خفي كرد اب * اوپكه * به تفخيم ضمهٔ
همزه و سكون باي فارسي و فتحهٔ كاف عربي و هاي خفي
شش * اوكچه * بتفخيم ضمهٔ همزه و سكون كاف فارسي و
فتحهٔ جيم فارسي و هاي خفي پاشنه * آتغه * بفتحـهٔ همزه
ممدوده و فتحهٔ تاي قرشت و غين معجمه و هاي خفي يعني ياد
* اوتاغه * به تفخيم ضمهٔ همزه و فتحهٔ تاي قرشت باالف و
غين معجمه و هاي خفي جيغه * آلمه * بفتحهٔ همزه ممدوده
و سكون لام و فتحهٔ ميم و هاي خفي سيب * اسرغه * بفتحهٔ همزه
و كسرهٔ سين مهمله و سكون راي مهمله و فتحهٔ غين معجمه
و هاي خفي كوشواره * اورته * به تفخيم ضمهٔ همزه و سكون
راي مهملـه و فتحهٔ تاي قرشت و هاي خفي ميانه * اتكه *
بفتحهٔ همزه و تاي قرشت و كاف فارسي و هاي خفي شيرپلو

*انگه * بفتحهٔ همزه و نون وکاف فارسی و هاي خفی شیر مادر * استمه * بکسره همزه و سین مهمله وسکون تاي ترشت وفتحهٔ میم وهاي خفی تب * آقچه * بفتحه همزه ممدوده وسکون قاف و فتحه جیم فارسي وهای خفی روبیه وتام موضعی * آسلمه * بفتحهٔ همزه ممدوده وبکسره سین مهمله وسکون لام وفتحه میم وهاي خفي آویزان * انچه * بفتحه همزه ونون خفی وفتحه جیم فارسی وهاي خفی آنقدر * اگنه بکسره همزه وکاف فارسي وفتحه نون وهای خفی سوزن * اووه * به تفخیم ضمه الف وفتحه واو آري * آله * بفتحه الف ممدوده ولام اسپ ابلق * الاچه * بفتحهٔ الف ولام وجیم فارسي پارچه مخططادورنك * اوچمه * خبر * اوقسره بجاسه * اوچه * پشت * اباغه * هم * اولکه کشور * اول باته انطرف * اوپه * سفیده * اویلمه * تدبیر * ایلده * بکس * آیلکاري باته طرف بیش * اردنه ماده شتر * الاقرغه

زاغ ابلق * اُوچمه * توت * اَلَّه * بفتح همزه و هرد و لام پس قفاه * الله * بالفتح برو * اِسره * بکسر یکم و فتح سوم ازان سو

الالف مع الیاء التحتانیة

* اِزی * بکسرهٔ همزه و زای معجمه و سکون یا خدای

* اِیرتلگ تیشی * بتفخیم کسرهٔ همزه و سکون رای مهمله وکاف عربی و بکسره لام و سکون کاف فارسی و بتفخیم کسرهٔ کاف عربی و بکسرهٔ شین معجمه و سکون یا باد شاه * آی * بفتحهٔ همزهٔ ممدوده و سکون یا ماه * اینی * بتفخیم کسره همزه و بکسره نون و سکون یا برادر خرد * اِیگچی * بتفخیم کسره همزه و فتحهٔ کاف فارسی و بکسره جیم فارسی و سکون یا خواهر کلان * اَیری * بفتحهٔ همزه و سکون یای حطی و بکسره رای مهمله و سکون یا دو شاخه * و شتر دو کوهانه

* اِیمچی * بتفخیم کسره همزه و سکون میم و کسره جیم فارسی و سکون یا طبیب * اِکری * بکسره همزه و سکون کاف فارسی و بکسره

راي مهمله وسکون یا کج * ایکینچي * بتفخیم کسرهٔ همزه وکاف عربي وسکون نون وبکسرهٔ جیم فارسي وسکون یا مزارع وبمعنی دوهم آمده * اوزکشي * به تفخیم ضمهٔ همزه وسکون زاي معجمه وبکسرهٔ کاف عربي وشین معجمه وسکون یا هنرمند * ازنچي * بضمهٔ همزه وفتحهٔ راي معجمه وسکون نون وبکسرهٔ جیم فارسي وسکون یا طنبوره نواز * اورغاچي * به تفخیم ضمهٔ همزه وسکون راي مهمله وفتحهٔ غین معجمه وبکسرهٔ جیم فارسي وسکون یا ماده * اوزومباشي * به تفخیم ضمهٔ همزه وزاي معجمه وسکون میم وفتحهٔ باي ابجد وبکسرهٔ شین معجمه وسکون یا خوشه انکور * آتي * بفتحهٔ همزه ممدوده وبکسرهٔ تاي قرشت وسکون یا آلتي که بان جغرات حل کنند وبفارسي چرخ کویند * ارلک سوي * بکسرهٔ همزه وسکون راي مهمله وبکسرهٔ لام وسکون کاف فارسي وضمهٔ سین مهمله وسکون

واو وبکسره یای حطی آب بمنی * اُونکی * بتفخیم ضمهٔ همزه
ونون خفی وفتحه کاف فارسی وسکون یا آسان * اُوی * بتفخیم
ضمهٔ همزه وسکون یا خانه وکاووکنکاش * ایکی * بتفخیم
کسره همزه وبکسره کاف عربی و سکون یا عافیت وصحت
و بمعنی د و هم آمد * ایلقی * به تفخیم کسرهٔ همزهٔ وسکون
لام وبکسرهٔ قاف وسکون یا کلهٔ اسپان * وبغین معجمهٔ مثله
* ایچکاری * بکسرهٔ همزهٔ وسکون جیم فارسی وفتحه کاف
فارسی وکسره رای مهمله و سکون یا درون * ازتاکی *
بکسرهٔ همزه وسکون رای مهمله وفتحهٔ تای قرشت وبکسره
کاف فارسی وسکون یا افسانه * اُوزتی * به تفخیم ضمهٔ همزهٔ
وفتحهٔ رای معجمه وکسره تای قرشت مشدد وسکون یا
وداع کرد * ایشك شورسی * به تفخیم کسره همزه وفتحه
شین معجمه وسکون کاف عربی و بتفخیم ضمهٔ شین معجمه
ثانی وفتحه رای مهمله وکسره سین مهمله وسکون یا

مهتوزه به ترقیق تا وآن علف است که بهندي انهور کویند

* ایشك قولاغی * به تفخیم کسره همزه وفتحه شین معجمه
وسکون کاف عربي وبتفخیم ضمه قاف وفتحه لام باالف
وبکسره غین معجمه وسکون یا اسفناج یعني پالك * آرغی
بفتحه همزه وسکون رای مهمله وفتحه غین وسکون میم و
بکسره جیم فارسي وسکون یا کمند * اسکي * بکسره همزه
وسکون سین مهمله وبکسره کاف عربي وسکون یا کهنه *
* آلدمچی * بفتحه همزه وسکون لام وفتحه دال مهمله و
سکون میم وبکسره جیم وسکون یا فریبنده ومکار * الکاري
بکسره همزه وسکون لام وفتحه کاف فارسي وبکسره راي
مهمله وسکون یا پیش * ایریلچي * به تفخیم کسره همزه و
رای مهمله وسکون لام وبکسره جیم فارسي وسکون یا
مطرب * ایندکچي * به تفخیم کسره همزه وسکون نون وفتحه
دال مهمله وسکون کاف عربي وبکسره جیم فارسي و

سکون یا آنکه بر پشت بر آمد * آواز بلند * اُودچی *
به تفخیم ضمهٔ همزه وفتحه دال مهمله وبکسرهٔ جیم فارسی
وسکون یا کند رانند * اُوقچی * به تفخیم ضمهٔ همزه وسکون
قاف وبکسرهٔ جیم فارسی وسکون یا تیر انداز * ایشکچی
به تفخیم کسرهٔ همزه وبکسره شین معجمه وسکون کاف
عربی وکسرهٔ جیم فارسی وسکون یا دربان * ایشاکچی *
به تفخیم کسرهٔ همزه وفتحهٔ شین معجمه وسکون کاف عربی
وبکسرهٔ جیم فارسی وسکون یا خربان * اُوغری * به تفخیم
ضمهٔ همزه وسکون غین معجمه وبکسرهٔ رای مهمله
وسکون یا دزد * اُوچکی * بزنر * اُوذهچی * پیاده * الّتی *
هل دشش * اُوزکی * نردبان * اُوزی * خود * اُوزکامی
دیکری * ان ایچکاری * اندرون ان * ان تاشقاری *
بیرون آن * اَن قولتی * پائین آن * اَن کتی * عقب آن
وپس آن * اَن ایلکاری * پیش آن * آن الینی * پس آن

*اَن ایمدي * ازان او * اَنیکنی * ایدان آن * ایشی وایکتی
جوان کار آمدنی * اَن سونقی * بعد ان و آخر آن * ایلکوي
نازپرورد * اُوتوکچي * موزه دوز * ایکنی * دوش * اینچي
مروارید * ایکرمی * عدد بیست * ایکرمچی * زه کیر * ایکوچي
طعام * ایتي * عدد هفت * ایسی * کرم * ایشی اَتی * اسپ
کار امدنی * ایغري * اسپ نر * اَري * زنبور و یوز * ایلدی
بیچاره خشت و ظرف * ایکاري * لولد * اَیکیشی * ترش *
اُقوي * چاه * اُولادي * سمارکان * اَفزانچي * نام قبیله از
چغتا * ایاغچی * شراب دار و ساقی * اَجی * برادر کلان
* ایني * ضدا و * اسري * یوز * اَن ایکی * دوازده * اَن التی
شانزده * اَن ایتی * هفده * اُوچي * بجیم فارسی صماد *
* انماچي * بالفتح وجیم فارسی دلال * اَفندی دانشمند و میدتوم

فصل الباء مع الالف

* بوزبوغا * بز تفخیم ضمهٔ با و سکون راي معجمه و تفخیم

ضمهٔ باي ابجد ثانی وفتحهٔ غین معجمه باالف زنجبیل * بوغا *
به تفخیم ضمهٔ باو فتحهٔ غین معجمه باالف گاو مست * بالا * بفتحه
باو لام باالف بچه * بیزگا * به تفخیم کسرهٔ باو سکون زای
معجمه وفتحهٔ کاف فارسی یعنی مارا * بوشاغا * استانه * بورگا
* کیك * بوقا * گوساله دوساله نرونان تنك * بوکا * پهلوان
* باشقا باشقا * جدا جدا * باقرتی ترا * سیاه سینه مرغیست
* باجا * هم زلف * بوغرا شتر نرد وگوهانه ونام پادشاه خوارزم
* بیزگا * همشیر * پاخسا * دیوار خام * بارجا * کل وجمع
وشمار * بلا ایسا * مرکجا * بزگا * تپ لرزه * بولسا * اچیز
* بوزبا * نام الوسی از ازبك * بلکا * بالفتح دانا وشتر بچه

البا مع البا

* باغلب * بفتحهٔ باباالف وسکون غین معجمه وفتحهٔ لام و
سکون با بسته * باسب * بفتحهٔ باباالف وکسرهٔ سین مهمله
وسکون با بخش کرده * بارب * بفتحهٔ باباالف وکسرهٔ رای

مهمله وسکون بار فته * بُولْبه به تفخیم ضمهٔ باو ضمهٔ لام وسکون

با بمعنی شله

الباء مع التاء

* بولُوتْ * به تفخیم ضمهٔ با و لام و سکون تا ابر * بَاتْ * بفتحهٔ

با با الف و سکون تا زود فرو رو * بُورْگُتْ * به تفخیم ضمهٔ

با و سکون رای مهمله و ضمهٔ کاف فارسی و سکون تا عقاب

* بوت * به تفخیم ضمهٔ با و سکون تا ران * پِپَتْ * بضمهٔ بای

فارسی و فتحهٔ بای دوم و سکون تا ململ * بوقُرْتْ *

جفرات * پِتْ * بکسرهٔ بای فارسی و سکون تا باش * بوشَتْ

به تفخیم ضمهٔ با و فتحهٔ شین معجمه و سکون تا نام الوسی از

چغتاو بمعنی حالی بکنان هم آمده * بیت * شش * بویاتْ

رنك بکنان * بوزلت * ویران کن * بوکسمات * قسمی از

نان * بیات * بفتح یکی از نامهای خدای

الباء مع الجیم

بورج بتفخیم ضمهٔ باو سکون رای مهمله و جیم قرض

بج بکسرهٔ باو سکون جیم فارسی یعنی جامه قطع کن *بولغج*

به تفخیم ضمهٔ با و سکون لام و فتحهٔ غین معجمه و سکون جیم

فارسی بمجرد شدن *و بتر قیق ضمهٔ باو حرکات مذکوره

بمجرد قسمت کردن *باسغج* بفتحهٔ با باالف و سکون سین

مهمله و فتحهٔ غین معجمه و سکون جیم فارسی بمجرد بخش

کردن *بودملاج* به تفخیم ضمهٔ با و ضمهٔ دال مهمله و فتحهٔ ان

و سکون لام و فتحهٔ میم باالف و سکون جیم فارسی قسمی

از نان *بولاج* اینجانب *بارلاماج* نان فطیری *بایغاج*

درخت *باورج* بجیم فارسی چاشنی گیر و مطبخی

الباء مع الراء المهمله

بربار بکسرهٔ با و سکون رای مهمله و فتحهٔ بای ابجد

ثانی باالف و سکون را خدای یگانه *بویگر* به تفخیم

ضمهٔ باو سکون بای حطی و کسرهٔ کاف فارسی و سکون را حیض

* بلدير * بفتحهٔ با بالالف وسكون لام و بكسرهٔ دال مهمله
وسكون را ساق * بشار * بضمهٔ با وفتحهٔ شين معجمه باالف
وسكون را مضايقه * بلجار * بضمهٔ با وسكون لام وفتحهٔ جيم
باالف وسكون را وعده * ياسار * به فتحهٔ يا باالف وسين مهمله
وسكون را يعني بخش ميكند * بار * بفتحهٔ با باالف وسكون را
يعني هست و بمعني بر و هم آمده * بلر * بضمهٔ با و فتحهٔ لام
وسكون را اينها * بوير * به تفخيم ضمهٔ با و بضمهٔ ياى حطي
وسكون را بفرما * بور * به تفخيم ضمهٔ با وسكون را رنك
اسپيكه رنكش زرد مائل بسرخي بود * بدر * بضمهٔ با و
دال مهمله وسكون را بمعني هست * بردر * بفتحهٔ با وسكون
راي مهمله و بضمهٔ دال مهمله وسكون را مثله * بر * بكسرهٔ
با وسكون را يك عدد و به تفخيم كسرهٔ يا بلد * بغر * بفتحهٔ
با وكسرهٔ غين معجمه وسكون را جكر * بقر * بفتحهٔ با وكسرهٔ
قاف وسكون را مس و فلوس * بغر * مثله * بلتر * بكسرهٔ

باو سكون لام و بضمهٔ تاي قرشت وسكون را پارسال * برنغار

بضمهٔ باو ضمهٔ راي مهمله وفتحهٔ آن و نون خفي و فتحهٔ غين

معجمه با الف وسكون را فوج ميمنه * باقار * بفتحهٔ با با الف

و قاف وسكون را يعني مي نگرد * برر * بكسرهٔ باو فتحهٔ

راي مهمله وسكون راي ثاني بكان * بهادر * بفتحهٔ با

و ها با الف و ضمهٔ دال وسكون را شجاع * بوغور * بعير

دو كوهانه * بيلدسر * كف پا * بالدوز * بند دست * بوزر

درفش * بوزاوكر * دهقان * بوكر * امروز * بلغور * بضم

يكم باو او فارسي وقيل بالفتح طعام كاچي ؤد يكيست مخصوص

* يلغر * بضم يكم وسوم آش كندم

الباء مع الزاء المعجمة

بوغوز * كلو * واسپ شكم دارو * بيز * درفش * بوز *

اسپ سفيد * ويخ وجاله و بمعني وبران كن هم آمده * بوينوز

شاخ * بينوز * مثله بالدوز * شوهر خواهر * بيز * بكسر

يكم و فتح دوم غلودە بز بالكسرما

الباء مع السين المهملة

• بارس • بفتحهٔ با با الف و سكون راى مهملـه و سين يوز و پلنك • برس • بفتحتين مثله • باس • بفتحهٔ با با الف وسكون سين يعني بخش بكن • بوس • به تفخيم ضمهٔ باو سكون سين بمعني قا بو بكن • برلاس • بفتحهٔ باو سكون راي مهملـه و فتحهٔ لام با الف و سكون سين قومي از الوس چغتا و جوان شجاع • پيس • به تفخيم كسرهٔ باي فارسي وسكون سين برص • پاس • بفتحهٔ باي فارسي و سكون سين زنك آهن و آينه • بارماس • نيت • بولبارس • شير • بوبوكنكس • نام الوسي از ازبك

الباء مع الشين المعجمة

• باش • بفتحهٔ با با الف وسكون شين سر و سردار و بمعني خوشه نيز آمده • برش • بضمهٔ باو سكون راي مهمله و شين چمن • بوش • به تفخيم ضمهٔ باو سكون شين خالي و شست د...

وزن بیوه * بقش * بفتحهٔ با و کسرهٔ قاف و سکون شین بیغ

و ایضا انکاه * پش * بکسرهٔ بای فارسی وسکون شین میر

* بلجاش * بضمهٔ با و سکون لام و فتحهٔ جیم ابجد با الف

و سکون شین وعده * بیقوش * بفتحهٔ با و سکون یای حطی

و تفخیم ضمهٔ قاف و سکون شین چغد * بیش * عدد پنج

* بوزقش * بار

الباء مع الغین المعجمة

* بلغنچوغ * بضمهٔ با و سکون لام و فتحهٔ غین معجمه و سکون

نون و تفخیم ضمهٔ چیم فارسی و سکون غین آلوده * بویروغ *

بضمهٔ با و سکو یای حطی و تفخیم ضمهٔ رای مهمله و سکون

غین فرمان * بزوغ * بضمهٔ با و تفخیم ضمهٔ زای معجمه

و سکون غین ویران * بزوغ لغ * بحرکات مذکوره و ضمهٔ

لام و سکون غین ویرانی * باغ * بفتحهٔ با با الف و سکون

غین بند * باغلیغ * بفتحهٔ با با الف و سکون غین معجمه

تفخيم كسرهٔ لام وسكون غين بتلدي * بيلباغ * به تفخيم كسرهٔ با وسكون لام وفتحهٔ باى ابجد باالف وسكون غين كمربند * ياشباغ * بفتحهٔ با باالف وسكون شين معجمه وفتحهٔ باي ابجد باالف وسكون غين سربند * بوغ * به تفخيم ضمهٔ با وسكون غين خفه وخفه بكن * وبضمهٔ پاي فارسي صوت وبه تفخيم ان بمعني غائط * باداغ * بضمهٔ با وفتحهٔ دال دو باله باالف وسكون غين شاخ درخت * بوللوغ * به تفخيم ضمهٔ با وبضمهٔ لام وسكون ميم وتفخيم ضمهٔ لام ثاني وسكون غين شلنى * بليغ * بفتحهٔ با وتفخيم كسرهٔ لام وسكون غين ماهي * بلچيغ * بفتحهٔ با وسكون لام وتفخيم كسرهٔ جيم فارسي وسكون غين گل ولاي * باترليغ * بفتحهٔ با باالف وسكون تلي قرشت وفتحه راي مهمله باالف وسكون غين زودتر * بشغ * پيكان * برماغ * انگشت * بوي باغ * وبوينباغ * كردن بند * پيشوغ * بخته * بوياغ * رنك * * برلع *

فرمان پادشاهی * یرلغ * بیای تحتانی لغتی است دران

الباء مع القاف

* بلاق * بضمهٔ با و فتحهٔ لام با الف وسکون قاف چشمه * بویاق به تفخیم ضمهٔ باو فتحهٔ یای حطی با الف رنگین * بویاوق به تفخیم ضمهٔ با وسکون یای حطی و تفخیم ضمهٔ لام وسکون قاف قلاور * بچاق * بکسرهٔ با و فتحهٔ جیم فارسی با الف وسکون قاف کارد * بوغاق * به تفخیم ضمهٔ باو فتحهٔ غین معجمه باالف وسکون قاف آماس کلو * بزاق * بفتحهٔ باو رای مهمله باالف وسکون قاف نام پادشاهی * ونام الوسی از ترکان * بایلیق * بفتحهٔ باباالف وسکون یای حطی و تفخیم کسرهٔ لام وسکون قاف بچه دان * بشمق * بکسرهٔ باو سکون شین معجمه و فتحهٔ میم وسکون قاف کفش * برماق * بفتحهٔ باوسکون رای مهملهٔ و فتحهٔ میم باالف وسکون قاف انگشت * باش برماق * نر انگشت * باتقاق * بفتحهٔ باباالف وسکون تای قرشت

وفتحهٔ قاف با الف وسكون قاف دلدل * باشليق * بفتحهٔ
با با الف وسكون شين معجمه وتفخيم كسرهٔ لام سردار * بشق
بفتحهٔ با وشين معجمه پيكان وخوشه * بولغاق * به تفخيم
ضمهٔ با وسكون لام وفتحهٔ غين معجمه با الف وسكون قاف
فتنه وآشوب * باق * بفتحهٔ با با الف يعني بنكر * بيرمليوق *
بفتحه با وسكون ياى حطي وفتحه راي مهمله وسكون ميم
وتفخيم كسرهٔ لام صيلدي * بلداق * بفتحهٔ با وسكون لام وفتحهٔ
دال مهمله با الف دسته * بدق * بضمه با ودال مهمله شفك
* بدق بفتحتين سك درازموي * برشق * بفتح يكم وضم سوم
انكورخوار * برتقلق * بضم يكم وفتح سوم وكسر پنجم
بتخانه * بوتاق * شاخ * بق * بالضم تنه * برسق * بكسر يكم
وسوم روزه * بچناق * انكه خواهرزن اوزلش با شد
وبعربي سلف كويند * بيرق * بفتحهٔ با وسكون ياى حطي
وفتحه راي مهمله وسكون قاف علم خرد * بوسراق * بتفخيم

ضمهٔ باو سکون سین مهمله وفتحهٔ راي مهمله باالف قسمي از

شمرینی * بچاق * بضمه باو فتحهٔ جیم فارسي باالف وسکون

قاف پوستی * پاسایق * بفتحهٔ باي فارسي باالف وسکون

سین مهمله وتفخیم کسرهٔ لام زنکار زده * بوجوق * بینی

بریده * بلچیق * کل ولای * بویلق * رنکین * پشوق * پخته

وپنبه * باتراق * زود تر * بونداق * اینقسم * بالپاق

* کله پوش * بالاق * جاي تابستان * بوزرق * چوب بینی شتر

* بالداق * قبضه شمشیر * باشاق * بدعت * بوقوزداق

کلو * بوق * پوست درخت وخفه * بیقاق * چهار مغز

* بانقاق * مثله * بزوق * ویران

الباء مع الكاف

* بیلزرك * به تفخیم کسرهٔ باو سکون لام وفتحهٔ زای معجمه

وراي مهمله وسکون کاف دستانهٔ پیرایه * بوکرك * به تفخیم

ضمه باو سکون کاف فارسي وفتحهٔ راي مهمله وسکون کاف

کرده * بِلِك * بکسرهٔ با و فتحه لام وسکون کاف ساعد * بِزِك
بکسرهٔ با و سکون زای معجمه و فتحهٔ کاف تازی وسکون
کاف عربی تب لرزه * بُرك * بضمهٔ با وسکون زای مهمله
وکاف عربی کلاه * پندوك * بضمهٔ بای فارسی وسکون نون
وبتفخیم ضمهٔ دال مهمله وسکون کاف عربی غنچه * پوپك
به تفخیم ضمهٔ بای فارسی و فتحهٔ بای فارسی ثانی وسکون
کاف عربی پهوندنه * پُولَك * به تفخیم ضمهٔ با و فتحهٔ لام
وسکون کاف فارسی کرده * پِشَك * بکسر بای فارسی و فتحهٔ
شین معجمه وسکون کاف عربی کربه * و بفتحهٔ شین با الف
کهنه * بِیك * به تفخیم کسرهٔ با وسکون بای حطی وکاف فارسی
امیر و بلند مرتبه * بِیشُوك * به تفخیم کسرهٔ با و ضمهٔ شین
معجمه وسکون کاف فارسی کهواره * بِزَك * زینت
* بوزام تولاك * کر بزا ول جانور * بوی لوك * مجرد * بوك
ننك وخفه وشتریك کوهانه * بَرَك * محکم * بوراك * دل و

كرده * بوتوك * بزرك * بويلوك * بزرگتر * پالتاك * كنك
بي زبان * بلوك * قوم بزرك * بورچاك * زلف * بورنپاك
برقع * بيلازوك * دستينه * بوكروك * دونده * بكاك *
بكله * بينك * مردمك * بوينك * پرمرغ * بك * بالضم بيشه
* بتك * بكسر با و فتح تا كتابت و نامه و بدين معني در فارسي
هم مستعمل است

الباء مع اللام

* بول * بضمهٔ با بمعني اين و به تفخيم ضمه مردانه و يعني بشو
* بال * بفتحهٔ با با الف وسكون لام شهد * بيل * به ترقيق كسرهٔ با
بيل ان و بتفخيم كسره كمر * بيركول * به تفخيم كسرهٔ با و
سكون راي مهمله و تفخيم ضمهٔ كاف فارسي نام اميري
* بجل * بضمهٔ با و جيم ابجد استخوان بند بالاي پاكه بدان
بازي ميكنند * بيرگل * به تفخيم كسره با و سكون راي
مهمله و كسرهٔ كاف فارسي يعني بنده * بوائل * امسال *

بارس ائیل * سال پلنك * توي ائیل * سال نهنك * بوكول *

لگام * باشیل * سبز * بكاول * بضم باو واو چاشني كیر

الباء مع الميم

* بیرام * بفتحهٔ باو سكون یای حطی و فتحهٔ رای مهمله باالف

عید * بوتم * به تفخیم ضمهٔ باو فتحهٔ تای قرشت تر بیه * بدكیم *

بتفخیم كسره با و كاف فارسي زن عمله و بفتحه كاف فارسي

امیرمن * بارم * هست یا نیست * بقم * بضم یكم و كسره دوم نیست

الباء مع النون

* بكون * بضمه باو تفخیم ضمه كاف عربی امروز * نتون *

بحركات مذكور و تای قرشت امشب و بمعنی درست هم آمد *

* بیان * بضمه باو فتحهٔ یای حطی باالف اینجانب * بورون

به تفخیم ضمه باو رای مهمله سابق و بینی * بورن * به تفخیم

ضمهٔ باو فتحه رای مهمله باد و باران * بوغون * به تفخیم

ضمهٔ باو غین معجمه بند اعضا * پالن * خیار * بلن * چرغ

* بوکرون * کوهه زین * بجن * بکسر تین برزنه * بلدین * برزنه دشتي * بلسن * باد * بلشن * بفتح یکم وکسر سوم آشنا * بریون به تفخیم ضمهٔ باو یای حطي کردن * بولغون * و بولون * اسیر وکنایه از غلام * باتمان * کیل مقرري * بیلدکان * هفت ستارهٔ * بادقان * چمچه * باغربن * شانه * بوغان * بندهٔ دست * باستون * بالین * بیلارچین * و بیلین * پستان * باشقیان * بندوق شترگیر * بابان * دشت * بالن * شرارهٔ آتش * باشن * برق * باغان * فیل

الباء مع الواو

* باغدو * بفتحهٔ باء الف و سکون غین معجمه و ضمهٔ دال شعاع * برو * بکسرهٔ باو فتحهٔ رای مهمله و سکون واو یکی * بوغو * به تفخیم ضمهٔ باو فتحهٔ غین معجمه و سکون واو طوق پیرایه و بضم غین گاوهٔ ششی * بوغوزلغو * به تفخیم ضمهٔ باو غین معجمه و سکون زای معجمه و فتحهٔ لام و تفخیم

ضمهٔ غین معجمه ثانی نای حلقوم * بوزو * بضمهٔ با و فتحه
زای معجمه و سکون واو کوساله * بوینغو * به تفخیم ضمهٔ
با و سکون یای حطی و فتحهٔ نون و ضمهٔ غین معجمه کردن کش
* بورگو * به تفخیم ضمهٔ باو سکون رای مهمله و تفخیم
ضمهٔ کاف فارسی کیك * بالنو * بفتحه با با الف و سکون لام
و بضمه تای قرشت تیر * بو * بضمه با این * پغو * بکسرهٔ بای
فارسی و ضمه غین معجمه شکره * پقو * بالقاف مثله * بیلکو *
نشانه * بتو * اشتر * بهار او * نام الوسی از ترکان * بیلو *
سنك کارد * بیتو * درست چسالم * بغو * چراه * براذو *
ماده گاو * رغو * بالضم کوساله

الباء مع الهاء

* بکه * بضمه باو فتحه کاف عربی و های خفی پهلوان * باشقه
بفتحه با با الف و سکون شین معجمه و فتحه قاف و های خفی
علیحده * بورته * به تفخیم ضمهٔ باو سکون رای مهمله و فتحهٔ

تاي قرشت وهاي خفي اسپ بارکش * بوغمه * به تفخيم ضمه باو
سکون غين معجمه وفتحه ميم و هاي خفي خناق وبلاو فشار
کلو * برچه * بفتحه باو سکون راى مهمله و فتحه جيم فارسي
وهاي خفي همه * بوغچه * به تفخيم ضمهٔ باو سکون غين
معجمهٔ و فتحه جيم فارسي وهاى خفي جامه پيچ * بشاته *
بفتحه باو شين معجمه باالف و فتحه تاف و هاى خفي خوشه
* بساغه * ضمه باو فتحه سين مهمله باالف و فتحه غين معجمه
وهاي خفي آستانه * بلرغه * بضمهٔ باو فتحه لام و سکون
راو فتحه غين معجمه و هاي خفي باينها * بولغونچه * به تفخيم
ضمهٔ باو سکون لام و تفخيم ضمهٔ غين معجمه و سکون نون و
فتحه جيم فارسي و هاى خفي تا*بدن * پاغنه * بفتحه باي
فارسي باالف و سکون غين معجمه و فتحه نون بهندي پچر
* بوغوزله * ذبح کن * بابه * آنزمان * برباته * اينطرف
* باته * سنك پشت * بوزچرده * اسب سرنك * برکه * بفتح

کیك * بهکه * بفتح وکسر نیز درسنکی جانوران شکاري

الباء مع الياء التحتانية

* بوی * به تفخیم ضمه باو سکون یاي حطي قد و رنك وآدم
مجرد * بایی * بفتحه یا با الف و سکون یاي حطي توانکر * بابای
تاکل * بیري * بفتحه باو سکون یاي حطي و بکسرهٔ راي
مهمله و سکون یاي حطي قديم * بخشي * بفتحه با و سکون خاي
معجمه و بکسرهٔ شین معجمه و سکون یا خلیفه و جراح و ناظر
و میر شکار * بورجی * به تفخیم ضمه باو سکون راي مهمله
و بکسرهٔ جیم فارسي و سکون یا باشد * بچقي * بکسرهٔ با و
سکون جیم فارسي وکسرهٔ قاف و سکون یا اره * باورچي *
بفتحه با با الف و فتحه واو و سکون راي مهمله و بکسره جیم
فارسي و سکون یا پزنده * بیرکچي * به تفخیم کسرهٔ باو سکون
راي مهمله و ضمه کاف عربي و کسرهٔ جیم فارسي و سکون
یا دهنده * بتکچي * بکسرهٔ باو تاي قرشت و سکون کاف عربي

وبکسرهٔ جیم فارسی نویسنده * بوربای * به تفخیم ضمهٔ با
وسکون رای مهمله وفتحهٔ بای ابجد ثانی باالف وسکون
یا ماچه * بویقچی * به تفخیم ضمهٔ با وفتحهٔ یای حطی وسکون
قاف وبکسرهٔ جیم فارسی رنگریز * بلچی * بضمهٔ با وفتحهٔ
لام وبکسرهٔ جیم فارسی کشنده وتاراج کننده * بشنچی *
بکسرهٔ با وشین معجمه وسکون نون وکسرهٔ جیم فارسی پنجم
* بوقچی * به تفخیم ضمهٔ با وسکون قاف وکسرهٔ جیم فارسی
قابو کننده * باری * بفتحهٔ با باالف وکسرهٔ رای مهمله همه
ودیوار حصار * بولمقچی * بتفخیم ضمهٔ با وسکون لام و
فتحهٔ میم وسکون قاف وکسرهٔ جیم فارسی شونده وقسمت
کننده * بنچی * بکسرهٔ با وسکون نون وبکسرهٔ جیم فارسی
بیکم * بسقونچی * بفتحهٔ با وسکون سین مهمله وتفخیم ضمهٔ
قاف وسکون نون وبکسرهٔ جیم فارسی بخش کننده * بوغچی
بفتحهٔ با وسکون واو وفتحهٔ غین وکسرهٔ جیم فارسی کرده

ودل * بوغداي * به تفخيم ضمهٔ با وسكون غين معجمه و فتحهٔ دال مهمله باالف وسكون يا كندم * بزني * بضمهٔ با وسكون زاي معجمه وكسرهٔ نون بمعنى * بادي * بفتحهٔ با باالف وفتحهٔ دال مهمله وسكون يا فرقهٔ از ازبك * بوري * به تفخيم ضمهٔ با و كسرهٔ راي مهمله وسكون يا كرك و فرقهٔ از چغتا * باولي * بفتحهٔ با باالف وسكون واو وكسرهٔ لام طياري جانور * بي * ماديان * باجي * جواهر * بوئي * ونودي * برتير * برنچي * حلقه بيني * باقري * مس * بيچي * ميمون * بهالي * تيرون * بارخي * نيزه * بينلوي * جوال دوز * بورداجي * ويران كننده * بليلابي * حلوائي

فصل التاء الفوقانية مع الالف

* تورنا * به تفخيم ضمه تا وسكون راي مهمله ونون باالف كلنك * تمغا * بفتحهٔ تا و سكون ميم و فتحهٔ غين معجمه نشان مهر و نقش كه بر چوب كنند بجهت نشاني بر انبار غله وجزان

ودلغ بران اسب وباج که از سود اکروکند ربان بکیرند

* تانکلا * بفتحهٔ تا با الف ونون خفی وسکون کاف فارسی وفتحهٔ لام فردا * تانکا * فلوس * تیکا * کرم وبزکلان نر * تیبا * پشته * تانا * و * تایا * کوساله * تیلپا * دیوانه * تولا * پرمرغ * تیکرما * آسیا * تیترتما * تب لرزه * تیلا * بکسر جنبر رسن تاب وامثال ان * تیما * بالفتح دشت وبیابان

التاء مع الباء

* توب * به تفخیم ضمهٔ تا وسکون واو پایان هر چیز وبباي فارسي فوج وحربه معروف * تتب * بضمهٔ تاي اول وثاني وسکون با کرفته * تب * بفتحهٔ تاي قرشت وسکون باسك شکاري را بهنکام کار کویند * تپ * بالضم پیشکاه * تولب * لبان

التاء مع التاء

* تات * بفتحهٔ تا با الف وسکون تاي ثاني مزه وبخش * تورت به تفخیم ضمهٔ تا وسکون راي مهمله وتاي ثاني عدد چهار

* تارت * بفتحهٔ تا با الف و سکون رای مهمله و تا یعنی بکش
* تنغوت * بفتحهٔ تا و نون خفی و تفخیم ضمهٔ غین معجمه فرقهٔ
از ترك * تانکغوت * نام الوسی از ازبك * ترسات دستهٔ تبر

التاء مع الجیم

* تنج * بکسرهٔ تا و نون خفی و سکون جیم آرام * تیبیانج * به تفخیم
کسرهٔ تا و فتحهٔ یای حطی با الف و نون خفی و سکون جیم
اعتماد * تنغوج * بضمهٔ تا و نون خفی و تفخیم ضمهٔ غین معجمه
و سکون جیم فارسی فرزند اول * تیر الوچ * لرزان * تویغچ
بضمهٔ تا و سکون یای حطی و فتحهٔ غین معجمه و سکون جیم
فارسی بمجرد سیر شدن * توقه ایج * شکم سیر * توراج * تذرو

التاء مع الراء المهمله

* تیمور * به تفخیم کسرهٔ تا و ضمهٔ میم و سکون را آهن * تمور
بفتحهٔ تا و تفخیم ضمهٔ میم و سکون را رك * تیر * بتفخیم کسره
تا و سکون را عرق و چین * تور * بتفخیم ضمهٔ تا و سکون را

دام وکوسالە وبەترتیق ضمهٔ تا یعنی باش وبایست وهسف

• تقر • بفتحهٔ تا وکسرهٔ قاف وسکون را تلخ وزمخت • تاتار • جوال

دوز • تار • بفتحهٔ تا با الف وسکون را تنك وذام • تاور •

بفتحهٔ تا وضمهٔ واو وسکون را دیوار • بیچه ها • تاتار • بفتحهٔ

هردو تا با الف وسکون را نام الوسی است از ترك

• تنقطار • بضمه تا ونون خفی وفتحه قاف وطا با الف چوبدار

• تجر • بفتحهٔ تا وکسرهٔ جیم ابجد وسکون را تفات • تانر •

بفتحهٔ تا با الف وکسرهٔ نون وسکون را یعنی می شناسد

• تارتار • بفتحهٔ تا با الف وسکون رای مهمله وفتحه تای قرشت

ثانی وسکون را وزن میکند • تاتز • مزه دار • تا پیشور •

بسیار آهن • تیکار • خار • توشار • بد • تکر • بضمتین اسپ

ماه پیشانی • تنکر • بروزن خنجر وبکسر تا نیز حق تعالی

التاسع الزاء المعجمة

• تز • بکسرهٔ تا وسکون زا زانو • توتوز • به تفخیم ضمهٔ

تاو قاف وسکون زا علاقه * توزه بضمهٔ تاو سکون زا میله ان
ولمك و بتفخيم ضمه بمعنی هبار * تینکیز * به تفخیم کسرهٔ
تاو نون خفي و تفخیم کسرهٔ کاف فارسی و سکون زا دریا
* تونکز * بتفخیم ضمهٔ تاو نون خفی و ضمهٔ کاف و سکون
زا خوك * تات سز * بفتحه تابا الف وسکون تاي دوم وکسرهٔ
سین وسکون زا بی مزه * تاز * بها زوکل * تولغز * و تونغز *
خوك * تیل سز * بي زبان * توق کوز * سیر چشم * تغوز *
خویشاوند زن * تز * بفتح اسپ ابرش

التاء مع السين المهملة

* توکوس * به تفخیم ضمهٔ تاو کاف عربی وسکون سین مصفا
* ترس * به کسرهٔ تا وسکون رای مهمله و سین واژگون * تیکس
به تفخیم کسرهٔ تاو سکون کاف عربي و سین هموار * تس *
بضمهٔ تاو سکون سین شکل

التاء مع الشين المعجمه

تُش بضمهٔ تا و سکون شین خواب و رویا و هیئه و نصف روز *تِش* بکسرهٔ تا وسکون شین دندان *تاش* به فتحهٔ تا با الف و سکون شین سنك و بکسره شین بیرون *تلاش* بفتحهٔ تا و لام با الف و سکون شین سعي *توقتمش* به تفخیم ضمهٔ تا و سکون قاف و فتحهٔ تاي قرشت ثاني و بکسره میم و سکون شین قائم *تاوش* بفتحه تا و ضمهٔ واو و سکون شین آواز پاي *تیش* سوراخ *تیلیش* طاباق *ترش* بالفتح اخلمتي *تقش* بالفتح علدنود*

التاء مع الغين المعجمة

ترناغ بکسر تا و سکون راي مهمله و فتحهٔ نون با الف و سکون غین ناخن *ترناخ* بالخاء مثله *توغ* به تفخیم ضمهٔ تا و سکون غین علم و بمعني استاد هم آمده است *تاغ* بفتحهٔ تا با الف و سکون غین کوه *تیغ* بضمهٔ تا و یای حطی و سکون غین عمیق *تاییغ* بفتحه تا با الف و تفخیم کسره یاي حطي.

جاي كذر آب * تَلاغ * بضمهٔ تا و فتحهٔ لام با الف و سكون غين

پايتابه * تارِيغ * ارزن * تاتيغ * مزه * تا تليغ * مزه دار * تلماغ

گام * تاودغ * مرغ * تومشوغ * تول جانور * تونباغ * سم

* توزاغ * و توشاغ * حلقهٔ دام و پاي بند اسب * تموغ * دوزخ

* توشياغ * سنك پشت * ترَاغ * بفتح يكم و سوم كشاورزي

* تارتغ * پيش كش

التاسع القاف

* تيراق * به تفخيم كسرهٔ تا و فتحهٔ راي مهمله با الف شانه

* تتراق * بكسرهٔ تا و سكون دوم و فتحهٔ راي مهمله با الف

فرق سر * تمق * بفتحهٔ تا و ميم و سكون قاف حلق و كام

* تورق * بتفخيم ضمهٔ تا و راي مهمله و سكون قاف اسپ كمينه

* تياق * بضمهٔ تا و فتحهٔ ياي حطي با الف و سكون قاف اسم

چهارپايه * تياق * بفتحهٔ تا و ياي حطي با الف و سكون قاف

عصا * تاياق * مثله * توق * به تفخيم ضمهٔ تا و سكون قاف سهو

* تُوُوق * بفتحه تا و تفخيم ضمهٔ واو و سكون قاف مرغ * تَاتْلِيق * بفتحهٔ تا با الف و سكون تاى ترهشتهٔ دوم و تفخيم كسرهٔ لام و سكون قاف مزه دار * تُوهْلُوق * بتفخيم ضمهٔ تا و سكون هين معجمه و تفخيم ضمهٔ لام و سكون قاف ملم دار * تَيارلِيق * بفتحهٔ تا و يا با الف و سكون راى مهمله و تفخيم كسرهٔ لام و سكون قاف تنكى * تَارِيق * بفتحهٔ تا با الف و سكون را و كسرهٔ تاى دوم و سكون تاف پيشكش * تَانُوق * بفتحهٔ تا با الف و تفخيم ضمهٔ نون و سكون تاف شاهد و كواه * تَشِيق * بفتحهٔ تا و تفخيم كسرهٔ شين معجمه و سكون قاف طغيان * تَانسُوق * بفتحهٔ تا با الف و سكون نون و تفخيم ضمهٔ سين و سكون قاف تادر بند پاى اسپ * تُوسَاق * به تفخيم ضمهٔ تا و فتحهٔ سين با الف و سكون قاف خصيه * تُوغلَاق * به تفخيم ضمهٔ تا و سكون غين معجمه و فتحهٔ دال مهمله با الف و سكون قاف توغدرى * تُوقمَاق * به تفخيم ضمهٔ تا و سكون قاف و فتحهٔ ميم با الف

ضمة وتفخيم تا وبفتحة * تموق * كوب ميخ ثاني قاف وسكون

الماي لاي ضمة وتفخيم والف يا بفتحة * تابوق * تا * دوزخ ميم

راي كسرة وتفخيم تا بفتحة * تاريق * خدمت قاف وسكون

سپيد وفرج شانه * تاراق * وشانه ارزن قاف وسكون مهمله

مرغ ان كلاله سك * تالپيق * خاك * توبزاق و * توفراق *

* توريق * سم * توباق * مو * تالدوق * دار عشوه * تارلق *

ريسمان پيچك * توپاق * باشد كوته بسيار كه گوسفنديان دنبه

ماهي گوا * تاقولوق تا * آمدن هم كش فر بمعني و نعل * تاق *

* تمرقرق * نعر و فربه اسپ * توبچاق * سپر * تالاق *

ترازو كمان * تاشتق * قطب ستاره اول قاف و ميم وضم تا بفتح

التاء مع الكاف

بفتحة * تانك * برابر خفي نون و تا كسرة بتفخيم به * تينك *

* توك * وعجب صبح فارسي كاف وسكون خفي ونون بالف تا

بريز بمعني و موي ضمة وبتفخيم بزن گره يعني تا بضمة

تِنْکَلی * بکسرهٔ تا و سکون نون خفی و فتحهٔ ثانی ترشت و سکون
کاف عربی احمق * تیبرلش * به تفخیم کسرهٔ تا و فتحهٔ بای ابجد
و رای مهمله وفه * تِشْک * به کسرهٔ تا و ضمهٔ شین معجمه
شکاف * تِرلَه * به کسرهٔ تا و رای مهمله زلزله * تِیرَلْک * به
تفخیم کسرهٔ تا و فتحهٔ رای مهمله درخت شغیل ار * تِلَک *
به کسرهٔ تا و فتحهٔ لام مطلب و مراد * تُپْک * بضمهٔ تا و بای
فارسی و سکون کاف عربی تفنگ * توبک پشم * تِرسَک * بکسرهٔ
تا و سکون رای مهمله و فتحهٔ سین مهمله و سکون کاف فارسی
ارنج * تُلَک * بضمهٔ تا و فتحهٔ لام کریز و کریز خانه * تولوک
شغال و * تِزَلْک * بکسرهٔ تا و فتحهٔ زای معجمه و سکون کاف
عربی سرگین * تِیلَبَه لِک * به تفخیم کسرهٔ تا و سکون لام و فتحهٔ
بای ابجد و های خفی و کسرهٔ لام ثانی دیوانگی * تُزاک * بضمهٔ
تا و زای معجمه و سکون کاف عربی حنابنه و ارست و با
رای مهمله ستون * تُوشَک * به تفخیم ضمهٔ تا و فتحهٔ شین معجمه

وسكون كاف عربي فرش و نهالي * توشاك * پاي تملد اسپ
وحلقه دام * تيرك * به تفخيم كسره تا يعني سكوت * تويك *
به تفخيم ضمه تاي قرشت و بضمه ياي حطي خبردار و آگاه
* ترلك * به كسره تاي قرشت و لام كلمن اجرت * توشكرك
به تفخيم ضمه تا و سكون شين معجمه و ضمه كاف عربي و
راي مهمله عطسه * تزلك * بضمه تا وسكون زاي معجمه و بضمه
لام وسكون كاف تمكين * تيرنك * به تفخيم كسره تا وكسره راي
مهمله و نون خفي و سكون كاف فارسي عميق * تولك * به
تفخيم ضمه تاي قرشت وفتحه لام وسكون كاف فارسي عوض
و تاوان * تسلك * بضمه تا وسكون سين مهمله و بضمه لام
صاحب شكل * تونك * به تفخيم ضمه تا وفتحه نون ظرف سنك
* توسلك * به تفخيم ضمه تا وسكون سين مهمله وضمه لام
گوناگون * تونيك * به تفخيم ضمه تا وسكون ياي حطي و
بضمه نون روزنه * تيوك * بضمه تا و تفخيم ضمه ياي حطي

جاكيره • تيتنك • ياقوت • تاش تولك • سنكريزه ومنكي كه

جانور ابرابلق ان كريزميدهند • توتروك • زود وزاست

ايستاده • تيشوك • ماده • تيشلك • سوراخ • تورك لوك •

رنكارنك • تيزكاك • دم بلام بستن شتر • تزلوك • زانوبند

• تلنك • نام الوسي از ازبك • توكلك • بضم تاو فتح كاف

ولام خربزه خام

التاء مع اللام

• تول • بتفخيم ضمة تا بيوه زن وبمعني پرشو هم آمده • تل •

بكسرة تاي قرشت زبان وبفتحة تا بلندي • تازكل • بي زبان

• تال • بفتحة تا باالف درخت وبرنج كه ظروف ازان سازند

وبيه وبيد • تنبل • بفتحة تا وسكون نون خفي وفتحة باي

ابجد آدم فربه وجاهل تشقان ائيل • سال خركوش • تخاقوائيل

سال مرغ • تنكوزائيل • سال خوك • تبغول • بفتح يكم وضمه

سوم جاكير وعلوفه • تالال • ته پاشيه • تاخيل • غله

التاء مع الميم

* تام * بفتحهٔ تاى قرشت با الف وسكون ميم بام ودبوار * تولم *
بتفخيم ضمهٔ تا وبضمهٔ لام مشك * تولوم * اسلحه * ترم * بضمهٔ
تاى قرشت وزاى مهمله كوشهٔ در * تم * بكسرهٔ تا قطره * توقوم
به تفخيم ضمهٔ تا وخا افندى كمر وبالان * توتوم * سماق وماهى

التاء مع النون

* ترسن * بضمه تا وسكون زاى معجمه وبضمهٔ سين مهمله قائم و
ايستاده * تباى * بفتحهٔ تا وباى ابجد با الف پاشنه وملاج * تيبن * به
تفخيم كسرهٔ تا وبكسرهٔ با سوزن كلان * تون * به تفخيم ضمهٔ تاى
قرشت ووزن وجامه وترتيب تاى قرشت تومعنى شب آمده * تشقلن
بضمهٔ تا وسكون شين معجمه وفتحهٔ قاف با الف خركوش
* تاشقان * مثله * تونسان * به تفخيم ضمهٔ تا وسكون نا ف و
فتحهٔ سين مهمله با الف ماده نوز * تويغن * به تفخيم ضمهٔ تا و
سكون ياى حطى وضمهٔ غين معجمه باز سفيد * توبه لن * به تفخيم

ضمهٔ تای قرشت و فتحهٔ بای فارسی و های مخفی و فتحهٔ لام
خالص و یاران * تَلاَن * بفتحهٔ تای قرشت و لام بالالف تاراج
* تُومَان * به تفخیم ضمهٔ تا و فتحهٔ میم بالالف گرد و پرکنده
و متاع و بمعنی ده هزار هم آمده * تِکَن * بکسرهٔ تا و فتحهٔ
کاف عربی خار و بتفخیم کسرهٔ مذکوره و کاف بمعنی دوخته
* تُوکَن * بتفخیم ضمهٔ تای قرشت و فتحهٔ کاف فارسی تمام
و داع * تُنکُن * بضمهٔ تا و فتحهٔ نون و ضمهٔ کاف عربی دیروز
* تُوبَن * بتفخیم ضمهٔ تای قرشت و فتحهٔ بای ابجد پستی * تِن *
بکسرهٔ تا دم و بمعنی ما نظر هم آمده * تُوکُون * بتفخیم ضمهٔ
تای قرشت و کاف فارسی کره * تِیکِرمَن * بتفخیم کسرهٔ تا
و سکون کاف فارسی و رای مهمله و فتحهٔ میم آسیا * تَان *
انکار * تَاتَان * بفتحهٔ تا و نون و تای قرشت ثانی بالالف منکر
* تُوکمَان * بتفخیم ضمهٔ تا و سکون کاف عربی و فتحهٔ میم
بالالف قومی از ترک * تَاوُشقَان * خرگوش * تُوتُون * دود

• توتونقان • ترنج • ترخان • نام الوسي از جغتاي • تيمان •
نام الوسي از ازبك • تاجكين • تكبر • توفقان • خويش • توزكان
زود • تيزكين • تك اسب • تولان • كوزه • تالجان • بادنجان
• ترلنكان • بكسره يكم وسوم با كاف فارسي زهره كنده
و پليد آرنده • تواكين • بضم يكم وچهارم غلو از • تونن
بضم يكم وسوم ماديان نازاد • تركن • صفان • تكسين • برونن
تسكين نام پدر تركان كه اني لسان الغرا

التاسع الواو

• تونكراقو • بتفخيم ضمة تا ونون خفي وسكون كاف
فارسي وفتحه راي مهمله با الف وضمة قاف معجمه جرس
• تانقو • بفتحة تاي ترشت با الف وسكون نون وضمة قاف
معجمه منكسر • تنغو • بفتحه تا وغين معجمه فرقة از جغتاي
• تالكو • جرغ • تارناو • ناودان • تيپانكو • دامنة زين
• تخاقو • مرغ • تاتاو • نعل اسب • تولو • پر • تاشنو • كفش كاذ

* دگلو نام الوسی از قزلباش * توکلو بضم و باء * ترکو * تراک

التاء مع الهاء

* توتقه * بتفخیم ضمهٔ تای اولی و سکون ثانی و فتحهٔ قاف و های و قفی قبضه * تقه * بفتحه تای قرشت و قاف مشدد و های وقفی نعلی * تاغه * بفتح تا باالف و غین معجمه و سکون های وقفی خال یعنی برادر مادر * تیوه * بتفخیم کسرهٔ تای قرشت و فتحه واو و های وقفی شتر * تاله تاله * بفتحتین تا باالف و فتحهٔ لام و های وقفی پاره پاره * توره * بتفخیم ضمهٔ تای قرشت و فتحهٔ رای مهمله و های وقفی قانون و کمند * توته * بتفخیم ضمهٔ تاو فتحهٔ تاف و های وقفی سر و خلیفه * تیلبه * بتفخیم کسرهٔ تاو سکون لام و فتحه بای ابجد و های وقفی دیوانه * تیکنه * بتفخیم کسره تاو فتحهٔ کاف فارسی و نون و های وقفی ظرف کلان * توتوتقه * بتفخیم ضمهٔ تاو قاف و سکون تای قرشت دوم و فتحهٔ قاف ثانی را ه اتش دان

*تُغْمَه * بتفخيم ضمه تا و سكون غين معجمه و فتحهٔ

ميم علامچه * تُوتَه * بتفخيم ضمهٔ تاي اولى و فتحهٔ تاي ثاني

نی * تُكمَه * بضمه تاي قرشت و سكون كاف عربی و فتحهٔ

ميم گره بند جامه * تِيكرَه بتفخيم كسره تا و سكون كاف فارسي

و فتحهٔ راي مهمله و هاي وقفي كرد او ر * تيپه * پشته

*تَاقَه * نعل * تكّه * بزنر * تيبه * تارك سر * تَبَه * بالضم مثله

* تَيَانَه * جوالدوز * تُوزَبَاقَه * طرف راست * تُوتْمَه *

نوجيكه از عقب غنيم در آيد * تُرمَه * بفتح ترب * تَرنَة *

بضم كلنك * تُولَه * كوته قد * تُورَتَه * كلند * تُوشَه * سينه

* تُونكه * بضم و كاف فارسی شب تاريك * تنكه * مرغابي

التاء مع الياء

* تِينكرِي * بتفخيم كسرهٔ تا و نون خفی و سكون كاف فارسی

و كسرهٔ راي مهمله خداوند تعالی * تُوقْسَابَاي * بتفخيم

ضمهٔ تا و سكون قاف و فتحهٔ سين مهمله و باي ابجد با الف

وسکون یای حطی میر توزك * توغچی * بتفخیم ضمهٔ تاو
سکون غین معجمه وکسرهٔ جیم فارسی علم بردار * تبوقچی * بفتحهٔ
تاو تفخیم ضمه بای ابجد و سکون قاف وکسرهٔ جیم فارسی
خدمت کار * تراغای * بفتحهٔ تاو رای مهمله باالف و فتحهٔ
غین معجمه باالف و سکون یای حطی باشد * وبمعنی درخت
سرو هم امده * تورغای * بتفخیم ضمه تاو سکون رای مهمله
و فتحهٔ غین معجمه باالف و سکون یا جل اسب * تخاقوی *
بفتحهٔ تاو خای معجمه و تفخیم ضمهٔ قاف و سکون یا مرغ
خاکیان * تیودچی * بتفخیم کسرهٔ تا وفتحهٔ واو و سکون دای
وقف و کسرهٔ جیم فارسی ساربان * تورتونچی * بتفخیم
ضمهٔ تای اولی و سکون رای مهمله و تفخیم ضمهٔ تای ثانی
و نون خفی وکسرهٔ جیم فارسی چهارم * توقوزنچی * بتفخیم
ضمهٔ تاو قاف وضمهٔ زای معجمه و نون خفی وکسرهٔ جیم
فارسی نهم * تشقاری * بفتحهٔ تاو سکون شین معجمه وفتحهٔ

قاف باالف وكسرهٔ راي مهمله بيرون * تشكاري * كذلك * تيمسكري * بتفخيم كسرهٔ تاو سكون سين مهمله و فتحه كاف عربي وكسرهٔ راي مهمله وازونه * تلمجي * بكسرهٔ تاو فتحه لام و سكون ميم وكسرهٔ جيم فارسي كدا * توغري * بتفخيم ضمهٔ تاوسكون غين معجمه وكسرهٔ راي مهمله راست ورو بر و * توغي * مثلثه * تولكي * بتفخيم ضمهٔ تاوسكون لام و كسرهٔ كاف روباه * تواجي * بفتحه تاو واو باالف وكسرهٔ جيم ابجد نقيب * تيبراجي * بتفخيم كسرهٔ تاوسكون باي ابجد و فتحه راي مهمله باالف وكسره جيم فارسي تاودان * تانغوچي * بفتحه تا باالف و سكون نون و تفخيم ضمهٔ غين معجمه وكسره جيم فارسي انكاركننده * تاقاچي * بفتحهٔ تا و قاف باالف وكسره جيم فارسي نعلبند * تقي * بفتحه تاو وكسره قاف كلاه * تغائي * بفتحه تا و غين معجمه باالف و كسره همزه برادر مادر * تمغاچي * بفتحه تاو سكون ميم و

فتحهٔ غین معجمه یا الف وکسرهٔ جیم فارسی نشان نماینده * زیاج
کیرلده * تینک الی * بتفخیم کسرهٔ تا ونون خفی وسکون کاف
فارسی وکسرهٔ الف ولام باد صباح * تلچی * بکسرهٔ تا وسکون
لام وکسرهٔ جیم فارسی جاسوس * تاشدی * بفتحهٔ تا یا الف
وکسرهٔ شین معجمه ودال مهمله گرد کرد * تولی * بتفخیم ضمهٔ
جیم تای قرشت وکسرهٔ لام پر ونام پسر خرد چنگیزخان * تولکچی *
بتفخیم ضمهٔ تا وفتحه لام وسکون کاف عربی وکسرهٔ جیم فارسی
قومی از جغتای * توغدری * پمرز * تیشی * طبق وماده * توزنی
کوساله ماده * تیزی * پوست یعنی جلد * توپازی * گرز
* تیموورچی * آهنگر * تاشقی * مردم بیرونی * تورنی * کلنك
* تورمتای * و تورمتی * مشهور * توقبایی * نام الوسی از جغتای
تلماچی * بضم وجیم فارسی دلال * تغلی * بالضم بره ستاده * تکی
بکاف فارسی دریا * ترغی * بالضم کنجشك تای * اسپ یك ساله

فصل الجیم مع الالف

* چِينا * بتفخيم كسرهٔ جيم فارسى وفتحهٔ نون يعنى قياس
بكن و بفتحه حرف اولى بمعنى كاو * چايا * بفتحه جيم فارسى
باالف وياى حطى يعنى مضمضه بكن * چُوغلا * بتفخيم ضمهٔ
جيم فارسى وسكون غين معجمه وفتحه لام يعنى بتاب * چاغلا
بفتحه جيم فارسى باالف و سكون غين معجمه و فتحه لام يعنى
بهپيما * چاكا * ريك و عقب كوش * چنپا * دانه * چورا *
خواص * چيكدا * سنجد * جيغا * تاج وطومار * چالما * دستار
* چيلا بچه * طشت * چوبچورغا * سرقمچى * چوكا * سينهٔ
شتر * چوغا * بچهٔ درنده * جيزيلكا * ملخ * چورپا * بچهٔ خوك
* چوقا * كراز

الجيم مع الباء الموحدة والمثناة الفوقانية

* چوب * بتفخيم ضمهٔ جيم فارسى وسكون بامتاب * چاپ * بفتحه
جيم فارسى و سكون باى فارسى يعنى بتاز * چقچب * بتفخيم
كسرهٔ جيم فارسى وسكون قاف وكسرهٔ جيم ثانى وسكون باى

ابجد زیر نرمهٔ کوش وکوشهٔ کمان * جیب * خلق

* چیت * بتای قرشت چین پیشانی اسپ * جنت * بکسر جیم وفتح نون وسکون تای قرشت پری

الجیم مع الجیم والدال

* جواج * بفتحه جیم وواو باالف سایبان * چومچ * بضمهٔ جیم فارسي ومیم وسکون جیم فارسي ثاني کفکیر * چاج * بفتحه جیم فارسي باالف وسکون جیم ثاني خرمن ونام شهر یست در ترکستان * چچ * بکسرهٔ جیم فارسي اولی وسکون ثاني یعني پري * چزلغوچ * بضم جیم وراي معجمه وسکون لام وتفخیم ضمه غین معجمه وسکون جیم فارسي سرطان

* چالاد * آب وکل * جود * باالفتح منحوس

الجیم مع الراء المهملة

* چاغر * بفتحه جیم فارسي باالف وکسرهٔ غین معجمه وسکون راي مهمله شراب * چیداره بکسرهٔ جیم فارسي باالف

و فتحهٔ دال مهمله و سکون رای مهمله بند پای اسب که در

ده پای اسپ بندند * چِقار * بکسرهٔ جیم فارسي و فتحهٔ قاف

با الف و سکون رای مهمله برمي آید و از باب متعدی

بیرون بر آرو نیز نام جانوري که از و پرکلکی برمي آید

مشهور بقرقره * چادَر * بفتحهٔ جیم فارسي با الف و دال

مهمله و سکون رای مهمله خیمه * چامقور * بفتحهٔ جیم

فارسي با الف و سکون میم و تفخیم ضمهٔ غین معجمه و سکون

رای شلغم * چار * بفتحهٔ جیم با الف و سکون رای مهمله منادي

* چیبار * وچاي بار * باران ریزه * چوتور * یعني خرد

* چورتغار * نوع جانت جنب * چاپقور * باد و باران * جلایر

نام الوسي از چغتاي * و ازبك تیز * چغمر * بخیل * چنکر * کنده

الجیم مع الزاء المعجمه

* جز * بکسرهٔ جیم و سکون زا کباب و بفتحهٔ جیم و تشدید

زاي معجمه روغن بریان کردن که آن را بهندي بکهار

کوینك * جانسز * بفتحه جیم با الف وسکون نون وکسره
سین مهمله وزای معجمه ساکن بی جان * چیریك سز * ناقابل

الجیم مع السین المهمله والمعجمه

* چس * بفتحهٔ جیم فارسی و سکون سین مهمله خرمن *
* چرش * بفتحه اولی ورای مهملهٔ مشدده وسکون شین معجمه
آواز شکستن چوب * چوقاش * حرارت آفتاب * چیقیش *
بلندی چیپقلیش * ازدحام وکشمکش

الجیم مع الغین المعجمة

* چوغ * بتفخیم ضمهٔ جیم فارسی وسکون غین اخکر * چاغ
بفتحهٔ جیم فارسی باالف و سکون غین وقت * چزغ * بکسرهٔ
جیم فارسی و زای معجمه وسکون غین خط * چغ * تیرزنه
* چونغ * بتفخیم ضمهٔ جیم فارسی و نون خفی وسکون غین
بسیار * چویچوغ * کنجشك وچراغ ودیکدان

الجیم مع القاف

* جَانلیق * بفتحهٔ جیم با الف و سکون نون و تفخیم کسرهٔ
لام جان دار * جُدرق * بضمهٔ جیم و سکون دال مهمله
و ضمه رای مهمله مشت * جُمق * بضمه جیم و فتحه میم و
سکون قاف چیستان * جُق * بضمه جیم و سکون قاف فوج و بسیار
* چق * بفتح جیم پارسي اواز زخم تیر * چقاچق * وچقاچاق * اواز
پیاپي ان * و بالکاف کذلك * چاقرق * بفتحه جیم فارسی
باالف و سکون قاف وکسره راي مهمله چرخه * چپلاق *
بکسره جیم فارسي اولی و سکون ثانی وفتحه لام باالف
انگشت خرد * چابدوق * بفتحه جیم فارسي باالف و سکون
باي ابجد و تفخیم ضمه دال مهمله سرانجام * چارق * بفتحه
جیم فارسي باالف و ضمه راي مهمله پاپوش * چولق *
بتفخیم ضمه جیم فارسي و فتحه لام شل * چماق * بضمه جیم
فارسی و فتحه میم باالف کرز و عصای کلوله سر * چریلیق
بکسره جیم فارسي و فتحه رای مهمله و سکون یاي حطي

وتفخيم كسرۀ لام خوب روو خوش شكل * چپغريق * بتفخيم كسرۀ جيم فارسي وسكون غين معجمه وتفخيم كسرۀ راي مهمله چرخ حلاجي * چناق * بكسرۀ جيم فارسي و فتحه نون باالف دامنۀ زين * چچق * بكسرۀ جيم فارسي اولى وتفخيم كسرۀ ثاني دنبۀ بريان * چپقلدق * بتفخيم كسرۀ جيم فارسي وقاف وسكون لام وفتحه دال مهمله چوب آسيا * چوچوق * بچه خوك * چوزوق * درود راز * چاناق * كاسه * چيقماق * آتش زنه * چيزنق * راه باريك

الجيم مع الكاف

* چرچرك * بضمه جيم فارسي اولى وسكون راي مهمله و فتحه جيم ثاني وراي مهمله ثاني نواله * چكرك * بضمه جيم فارسي وسكون كاف فارسي وضمه راى مهمله وسكون كاف فارسي ثاني دندانه * چرك * بضمه جيم فارسي وراي مهمله وسكون كاف فارسي پوشيده * چپك * بضمه

مرد و جیم فارسي و سکون کاف فارسي شیرین * چرك * بکسرهٔ جیم فارسي و واي مهمله و سکون کاف فارسي لشکر * چو برك * بتفخیم ضمهٔ جیم فارسی و سکون بای ابجد و فتحه راي مهمله پارچه * چلك * بفتحهٔ جیم فارسی و لام و سکون کاف عربي کوزهٔ چوبین * چیلك * بتفخیم کسره جیم فارسي و فتحه لام نشانه * چمدك * بکسرهٔ جیم فارسي و سکون میم و فتحه دال مهمله و سکون کاف عربي چنگل * چرچرچك * بضمه جیم فارسی اولی و سکون راي مهمله و فتحه جیم ثاني و راي مهمله و فتحه جیم سوم افسانه * چرچرك * وچورچاك * کذلك * چراك * بضمه جیم فارسي و فتحه راي مهمله با الف و سکون کاف فارسي نان * چینك * بتفخیم کسرهٔ جیم فارسي و نون خفي و سکون کاف غبار * چالك * مثله * چیك * خام و بمعنی بکش * چالپاك * نان تنك * چوپاك * شکرهٔ نر * چیشاك * بچهٔ خرگوش

الجیم مع اللام و المیم

* چُول * بتفخیم ضمهٔ جیم فارسي بیابان * چُنبُول * بضمهٔ جیم فارسي و سکون نون خفی و تفخیم ضمه باي ابجد ابرش
* چَال * بفتحه جیم فارسي باالف پیرد و مو * و بیخ درخت
* چُوغُول * بتفخیم ضمه جیم فارسي و غین معجمه غماز
* چَندَاول * بفتحه اولی و نون خفی و فتحه دال مهمله باالف و ضمهٔ واو ساقه فوج * چِیغَاوُل * به تفخیم کسره جیم و فتحه غین معجمه باالف و ضمهٔ واو بند ابریشم که در کردن باز و باشه انند ازند * چِغَال * شغال
* جُوم * بتفخیم ضمه جیم بمعني همه * جوقم * ترز

الجیم مع النون

* چِپقَان * بکسره جیم فارسي و سکون باي فارسي و فتحه قاف باالف دنبل * چِپن * بکسرهٔ جیم فارسي و سکون یاي حطي فضله
* چُولَان * بضمه جیم فارسي و سکون واو و فتحهٔ لام باالف

زنجير • و راست • چپان • بكسرهٔ جيم فارسي و فتحه ياي

حطي با الف عمه • چپن • بكسرهٔ جيم فارسي و باي ابجد بكس

• چاوُرتقان • بفتحه جيم فارسي با الف و ضمه واو و سكون

راى مهمله و تاي قرشت و فتحه قاف با الف ملح • چاورتكان

مثله • چيپقن • بتفخيم كسرهٔ جيم فارسي و سكون باي فارسي

و ضمه قاف صاعقه و تاخت و باد و باران • چچن • بضمه

جيم اول و ثاني مسافرت • چولبان • بتفخيم ضمهٔ جيم

فارسي و فتحه لام و باي فارسي با الف ستارهٔ صبح • چين •

بضمهٔ جيم فارسي و فتحه ياي حطي آهن خام • چيلان •

بكسرهٔ جيم فارسي و سكون ياي حطي و فتحه لام با الف

عناب • جاقين • برق • چاپغون • باد و باران • چلغي • بكسر

نيزهٔ بزرك • چغن • بفتحتين شكال • چيبان • كزدم • چمران

آمو و چكاره • چيچان • دانا • چركين زشت • چكين •

شاماخ • جاپقولين • جنك شمشير

الجيم مع الواو

* چلدو * بكسرهٔ جيم فارسي و سكون لام و ضمهٔ دال و سكون واو انعام * جو * بفتحه جيم و سكون واو روهن * چمدو بضمهٔ جيم فارسي و فتحه ميم و ضمهٔ دال مهمله و سكون واو مورچه * جيلاو * عنان * جيركالو * جوان قابل ودانا * جوتو * شقيقه

الجيم مع الهاء

* جوته * بتفخيم ضمهٔ جيم و فتحه تاي قرشت و هاي وقفي از زانو تا ران * جيجه * بتفخيم كسرهٔ جيم و سكون ياي حطي و فتحه جيم ثاني و هاي وقفي خاله * جيبه * بتفخيم كسرهٔ جيم و سكون ياي حطي و فتحه باي ابجد و هاي وقفي بكتر * جاله * بفتحه جيم با الف و لام با هاي وقفي مشكها و چوبها كه با هم بندند براي گذشتن از آب * چيكه * بكسرهٔ جيم فارسي و فتحه كاف عربي و هاي وقفي خام * جالمه *

بفتحه جيم فارسي باالف وسكون لا م وفتحه ميم و راي
وقفي دستار * چاكه * ريك * چكلاه * سنجد * چوكه * كرد
سپيده شتر * چوربه * خوك بچه * چاغه * بچه درند ه * چوره
خواص * چيروه * اسب برنك * چمچه * كفكير خرد كه بآن
آش خورند كه انرا سكنبلدري * چلمه * بفتح جيم فارسي
سركين بز و كوسپند كه جاي بر بندند

الجيم مع الياء التحتانية

* چانقي * بفتحه جيم باالف و نون خفي و بكسره قاف مشورت
و تدبير * چايقو تجي * بفتحه ا ولي باالف و سكون باي
فارسي و تفخيم ضمه قاف و سكون نون و كسره جيم فارسي
نازنده * جاالكوچي * بفتحه جيم باالف ولام و تفخيم ضمه
كاف فارسي و كسره جيم فارسي نوازنده * جارچي * بفتحه
جيم باالف و سكون راي مهمله و كسره جيم فارسي منادي
كننده * چغتاي * بفتحه جيم فارسي و غين معجمه و تاي قرشت

نام الوسي از مغل ونام پسر ميانكي چنگيز خان * چوكه بوري
بتفخيم ضمهٔ جيم فارسي و فتحهٔ كاف فارسي با هاي وقفي
و تفخيم ضمهٔ باي ابجد و بكسر ه را شغال * چاشي * احول
* چومري * مفتري * چوري * و چوهري * دختر فلام *
* چركالي * جوان نابل دانا * چيغاي * فقيري * چالغوچي
* سازنده * چيلاچي * طشت * چاولي * و چولي * چوزه
و شاهين * چاي * رود خانه * و غليواج * چارتي * نام الوسي
از چغتاي * چالپوري * كستاخي * چوتورغاي * جل

فصل الحاء المهمله مع التاء الفوقانية ومع الواو والهاء

* حيت * بفتحهٔ حا و كسرهٔ ياي حطي و سكون تاي قرشت عيد
* حاوه * بفتحهٔ حا با الف و سكون واو آري * حنه * بفتحه حا
و نون با هاي وقفي قربوس زين * حيوه * بفتح حا و سكون
ياي حطي و فتحه واو و هاي وقفي بهي

فصل الخاء المعجمه مع التاء الفوقانيه و مع القاف والكاف

* خُوِيتْ * بتفخيم ضمهٔ خا وفتحهٔ ياي حطي نام الوسي از ترك
* خَانَلِيق * بفتح خا با الف و سكون نون وتفخيم كسرهٔ لام
پادشاهي * خُودَكْ * بتفخيم ضمهٔ خا وفتحهٔ دال مهمله و
سكون كاف عربي بچه خر

الخاء مع النون

* خَاقَانْ * بفتحهٔ خا با الف وفتحهٔ قاف با الف لقب پادشاه اتراك
* خَاتُونْ * بفتحه خا با الف وضمه تاي ترشت با واو وسكون
نون عروس * خَانْ * بفتحه خا با الف وسكون نون پادشاه
وگاهي برامير بزرك نيز اطلاق كنند

الخاء مع الهاء

* خواجه * بفتحهٔ خا با واو والف وفتحه جيم ابجد بهاي
وقفي صاحب ومالك * خَرخَشَه * بفتحهٔ خاي اولى وسكون
راي مهمله وفتحه خاي ثاني وشين معجمه با هاي وقفي مناقشه
و جدال * خَمچه * بفتحه خا و سكون ميم و فتحه جيم فارسي

وهاي وتفي بمعناى چهري * خوله * بتفخيم ضمه خاو فتحه
لام وسكون هاى وتفي هفت جوشن

فصل الدال المهمله مع الالف

* دَدا * بفتحه اولى وثانيه بزرك قبيله * دَاغَلا * بفتحه
دال باالف وسكون غين معجمه وفتحه لام يعنى داغ بكن
* دِيسا * بتفخيم كسرهٔ دال وفتحه سين باالف مقصوره
يعني اكر بكويند * دولانا * كرد باد * دَا * دو

الدال مع الباء الموحده والتاء المثناة الفوقانيه

* ديب * يعني كفتله * دانب * بفتحه دال باالف وكسرهٔ نون
شناخته * دُت * بضمهٔ دال يعني بكيرد * دوغلات * بتفخيم
ضمهٔ دال وسكون غين معجمه وفتحه لام باالف قبيله است از چغتاي

الدال مع الراء المهمله

* دَشُر * بفتحهٔ دال وضمه شين معجمه وسكون را اجازت
* دَمور * بفتحه دال وضمه ميم وسكون واو ورا آهن * دوز *

بتفخیم ضمهٔ دال و سکون را بمعني هست * دِز * بکسرهٔ دال و سکون را یعني مي کوید * دَرِه * بفتحهٔ دال و سکون را بمعنی تنك * دبر * بالفتح زانو

الدال مع الزاء المعجمه

دُونغوز * بتفخیم ضمهٔ دال و نون خفی و تفخیم ضمهٔ غین معجمه و سکون زا خوك

الدال مع الشین المعجمه

* داش * بفتحهٔ دال با الف و سکون شین بمعنی هم * واین در اخر کلمهٔ در اید مثل یولداش یعنی همراه و بمعني دال و سنك هم آمده * دُرمِش * بضمهٔ دال و سکون رای مهمله و کسرهٔ میم و سکون شین ایستاده * داکداش * بفتحهٔ دال با الف و سکون کاف فارسي و فتحهٔ دال با الف و سکون شین معجمه قبیله و هم چشم * دادهکش * زاده کلان * درکوش * شکل

الدال مع العين المعجمه

* دَلُوغ * بفتحه دال و تفخيم ضمه لام مشدد نام شخصي
* دَشلِيغ * بفتحه دال و سكون شين معجمه و تفخيم كسره لام سفال كر * دِيماغ * كام * دُودَغ * لب

الدال مع القاف

* دَاشُوق * بفتحه دال با الف و تفخيم ضمه سين مهمله خايه و مثانه * دَق * بفتحه دال كرخت * دِيرتُوق * پاره * دَالاق سپرز * دُوزق * با زاى معجمه دام ماهي

الدال مع الكاف

* دَذك * بفتحه دالين و سكون كاف فارسى داه و كنيزك
* دِك * بكسره دال و سكون كاف فارسى مثل و مانند

الدال مع اللام

* دُرقمال * بتفخيم ضمه دال و سكون قاف و فتحه ميم با الف تيري كه بى پيكان باشد * دَنكل * بفتحه دال و نون

خفي وفتحه كاف فارسي جمع * ديگل * بتفخيم كسره دال
وكسره كاف فارسي يعني بكوه * دوتول * بتفخيم ضمه دال
وثاي قرشت دود * دولمول * فله نيم پخته * دول * يعني
دستار * دكول * نيست * دجل * بالضم ماديان زاينده

الدال مع النون

* دلبرچين * بضمه دال وسكون لام وفتحه باي ابجد وسكون
راي مهمله وكسره جيم فارسي تخت * دوتون * دود * دين * دم

الدال مع الواو

* دلو * بفتحه دال ولام باوا وشتر وديوانه * داقو * بفتحه
دال باالف وتفخيم ضمه قاف تيري پر وبوستين شبهوش
* دالو * شانه

الدال مع الهاء

* دبلغه * بضمه دال وباي ابجد وسكون لام وفتحه غين
معجمه وهاي وقفي خود كه برسر نهند * داروغه * بواو

فارسي و غين معجمه صاحب اقطاع و جزان * دزتد بيت

الدال مع الياء التحتانيه

* دنكري * بفتحه دال و نون خفي و سكون كاف فارسي و كسر راي مهمله و سكون ياي حطي اسم پاك خداي تعالى * دغي * بفتحه دال و كسره غين معجمه بمعني هم و نيز امده * دكي * بفتحهٔ دال و كسره كاف فارسي و سكون يا نائب مغل خان دكي يعني نائب خان * دنبى * بضمهٔ دال و نون خفى و فتحه باي ابجد و سكون ياي حطي چارپايه بزرك كه براي خواب باشد * دلتي * بضمه دال و سكون لام و كسره تاي قرشت كرك يا الد از * دلدي * بضمه دال و سكون لام و فتحه دال ثانى و سكون ياى حطى فرقهٔ از برلاس * دوتي * سختي كه در كردن اسب پيدا شود در زير كلكي * دوناى اسپ دو ساله

فصل الراء المهمله مع الغين و الهاي

رغ بفتحه رای مهمله وسکون غین معجمه افزون تر مثل بخشی رغ یعنی خوب تر *زوغ* بضمتین مرد *زونچقه* بفتحه زای مهمله وضمهٔ واو وسکون نون وجیم فارسی و فتحهٔ قاف وهای وقفی بهدلی میتهی

فصل الزاء المعجمه مع الهاء والیاء التحتانیه

زیوه بتفخیم کسره زا وسکون یای حطی وفتحهٔ واو های وقفی سیماب *زبپچقتی* بضمهٔ زا وسکون بای فارسی و تفخیم کسرهٔ جیم فارسی وسکون قاف وکسرهٔ تای قرشت وسکون یای حطی جود برآمدی

فصل السین المهمله مع الالف

سونکرا بتفخیم ضمهٔ سین ونون حفی وسکون کاف فارسی وفتحه رای مهمله بعد از ان *سریغ بوغای* بفتح سین و تفخیم کسرهٔ را وسکون غین معجمه وتفخیم ضمهٔ بای ابجد وفتحهٔ غین معجمه باالف نام امیری و بمعنی زردچوب هم

آمده * سالما * کمند * سارچا * آبگینه * سونا * مرغابی * سرچا

کنجشك * سراوزا * بینه

السین مع الباء

* ساپ * بفتحهٔ سین مهمله باالف وسکون بای فارسی دستهٔ

کارد و غیره ودسته کل * ساناپ * بفتحهٔ سین باالف ونون و

سکون باشمرده * سیپ * بتفخیم کسرهٔ سین وسکون بای

فارسی جهره و بمعنی بباش * سوپ * جاروب

السین مع التاء

* ست * بضمهٔ سین وسکون تاشیر خوردنی * سوغات * بفتحهٔ

سین وسکون واو وفتحه غین معجمه باالف ارمغان * سیمیزاوت

بتفخیم کسرهٔ سین ومیم و سکون زای معجمهٔ وتفخیم ضمهٔ

الف وسکون تا خرقه * سرت * بضمهٔ سین وسکون رای مهمله

وتا بمال * ساوت * بفتحهٔ سین مهمله باالف وضمهٔ واو و سکون

تا زره * سورقوت * بتفخیم ضمهٔ سین وسکون رای مهمله وتفخیم

ضمهٔ قاف و سکون تای قرشت جرعهٔ * سوات * بیل * مات * بفتحه سین مهمله باالف و سکون تای قرشت بمعنی بفروش * سلقوت * بفتحه سین مهمله وسکون لام وتفخیم ضمهٔ قاف وسکون تای قرشت الرش و تبرك * سارت * بفتحه سین باالف وسکون رای مهمله وتاتا جیك * ساآوت * ترکش

السین مع الجیم

* سچ * بفتحه سین و سکون جیم فارسی موی سر * سیوغچ * بتفخیم کسرهٔ سین وسکون واو و فتحهٔ غین معجمه و سکون جیم فارسی یعجرد دوست داشتن * سکچ * بضمهٔ سین وکاف عربی و سکون جیم فارسی دشنام * سیرؤونچ * بتفخیم کسره سین وسکون رای مهمله وضمهٔ همزه و سکون واو نون خفی وسکون جیم شادی * سیونچ * مثله * ستاج * انبان * ساتیچ * طبق * سالیخ * بالخاء المعجمه مثله * ساج * تابه * سراقوج * سزپیچ * سقنج * اندیشه

السين مع الدال المهمله

* سِرغود * بکسرهٔ سین و سکون رای مهمله و تفخیم ضمهٔ غین معجمه و سکون دال کیف شراب * سُود * بضمه سین باواو و سکون دال شیر * سادَه * معموله

السین مع الراء المهمله

* سُور * بتفخیم ضمهٔ سین و سکون را یعنی بپرس و بترقیق ضمه بمعنی بمال * سُغُشتُر * بتفخیم ضمهٔ سین و غین معجمه و سکون شین معجمه و بضمهٔ تای قرشت و سکون رای یعنی بگنجان * سُوغُور * بتفخیم ضمهٔ سین و غین معجمه و سکون را بکش * سِینگِر * بتفخیم کسرهٔ سین و نون خفی و کسرهٔ کاف فارسی و سکون را پی و عصب * سُوقُور * بتفخیم ضمهٔ سین و قاف و سکون را یك چشم کور * سَغَر * بفتحه سین و غین معجمه و سکون را یعنی مسدود شده * سمار * بفتحه سین و میم با الف و سکون را انغار * سِغِر * بفتحه سین و کسره

شین معجمه وسکون رای مهمله ضم * سار * بفتحه سین باالف
وسکون رای مهمله اغلیواز * سقیبیر * بفتحهٔ سین وتفخیم کسرهٔ
قاف وسکون بای ابجد اول وتفخیم کسرهٔ بای ابجد دوم و
سکون را بمعنی رشته از سوزن کذرانیدن * سنغر * بفتحه
سین وسکون نون وضمهٔ قاف وسکون را فکر * سکر * بضمهٔ
سین وکاف عربی وسکون را خبر * سیر * ماده کاو * ساتور
الکن * سیقار * و سیقیر * کاونر * سونقار * جانوریرلله
که حکم هنقاد ارد

السین مع الزاء المعجمه والسین المهمله

* سز * بکسرهٔ سین وسکون زای معجمه یعنی شما * وبمعنی
تراوش کن هم آمده * ودر آخر هر کلمه که بیا رند نفی
آن کنند مثلا آت سز یعنی بی اسپ وایت سز یعنی لاغر و
بی کوشت * وایضا ایتسز نام پادشاه خوارزم که با سلطان
سنجر معاصر بوده وزمخشری در زمان او بوده * سمز * بضمهٔ

سینین و سکون زا تشنه * سوز * بتفخیم ضمهٔ سین و سکون را
سخن * سِیکِز * بتفخیم کسرهٔ سین و بکسرهٔ کاف عربی عدد
هشت * سَلَن سِیز * بفتحه سین اولی با الف و سکون نون و کسرهٔ
سین ثانی بی شمار * سِمِز * بکسرهٔ سین و میم فربه * سوازِ * صدا *
سیلَووُز * نام الوسی از چغتای * سُس * بضمهٔ اول و سکون ثانی شاخ مرن

السین مع الشین المعجمه

* سیر غتمش * بفتحه سین و ضمهٔ یای حطی و سکون رای مهمله
و فتحه غین معجمه و سکون تای قرشت و کسرهٔ میم و سکون
شین انعام داده شده * سِزِش * بکسرهٔ سین و زای معجمه
و سکون شین معجمه تراوش * سَپاش * سیخ کباب * سکلمش *
کباب * سپیوش * جاروب کش

السین مع الغین المعجمه

* سِغ * بتفخیم کسرهٔ سین مهمله و سکون غین یعنی بکنج
* سَپغ * بفتحه سین و کسرهٔ بای فارسی بوریا * سَرِیع * بفتحه

سین و تفخیم کسره رای مهمله و سکون غین زرد و نام الوسی
از ترکان * سُراغ * بضمهٔ سین و فتحه را با الف و سکون
غین پی گیری و پرسش * سُوقُلوغ * بفتحه سین و ضمهٔ واو
و سکون غین معجمه سردی * ساچوغ * بفتحه سین مهمله
با الف و تفخیم ضمه جیم فارسی و سکون غین دستمال
* سُروغ * بضمهٔ سین و تفخیم ضمه رای مهمله و سکون غین
ستون خیمه * سپنغ * بفتحه سین و سکون بای فارسی و فتحه
سین دوم و سکون غین بسیار زرد * سانچیغ بفتحه سین با
الف و سکون نون و کسرهٔ جیم فارسی و سکون غین علة
چین * ساتیغ * بفتحه سین با الف و تفخیم کسرهٔ تای قرشت
و سکون غین سوداء * ساغ * تندرست ضد خسته و هوشیار
* ساچباغ * موی بند سر * ستغ * کره اسپ زین ناکرده * سغ
پوشش چون گنبد و سقف

السین مع القاف

ساچیق * بفتحه سین با الف و تفخیم کسرهٔ جیم فارسی
و قاف ساکن دستوریست که پیش از کتخدائی بعمل آرند
هندش بری خوانند * سچق * چرب روده * سیق * بتفخیم کسرهٔ
سین و سکون قاف یعنی بنفشه * سویوق * بتفخیم ضمهٔ سین
و یای حطی و سکون قاف تنگ و باریك * سامانلیق * بفتحه
سین با الف و میم و سکون نون و تفخیم کسرهٔ لام و سکون
قاف کاهی و صاحب کاه * ساق * بفتحه سین با الف و سکون
قاف هوشیار * سینوق * بتفخیم کسرهٔ سین و ضمهٔ نون و سکون
قاف شکسته * سوق * بتفخیم ضمهٔ سین و سکون قاف بخز در
سوراخ و غیر آن * سداق * بفتحه سین و دال مهمله با الف
و سکون قاف ترکش * سریغلیق * بفتحه سین و تفخیم کسرهٔ
رای مهمله و سکون غین و تفخیم کسرهٔ لام و سکون قاف
زردی * سریمساق * بفتحه سین و تفخیم کسرهٔ رای مهمله
و سکون میم و فتح سین دوم با الف سیر * سرتمق * بکسره

سین و رای مهمله وسکون تای قرشت کلوکش که به هندی پهانسی گویند * سوساق * بضمه سین اولی و فتحه سین دوم با الف وسکون قاف تشنه * سیوکلوق * بتفخیم کسره سین و ضمه یای حطی وسکون کاف فارسی وتفخیم ضمه لام وسکون قاف دوستی * ساروق * سرد * سانکراق * سم کاو * سریق زرد * سولوق * ابدار * ساغلیق * کاومیش و مانند آن * سقاق * غبغب * ساروق * دستار * سماق * ماهی * سالیندچاق نرد بان وکاو مسند ی * سلتاق * خرخشه * سغرق * با فتح کاسه * سغرچق * باز * تیقق * آهو

السین مع الکاف

* سیمزلك * به تفخیم کسره سین و بکسره میم و سکون زای معجمه و کسره لام و سکون کاف فارسی فربهی * سیکلك * بتفخیم کسره سین و سکون کاف فارسی و فتحه لام و سکون کاف فارسی ثانی اقراری که بآن خبز را پهن کنند * سونکك *

به تفخيم ضمهٔ سين ونون خفي وفتحه كاف فارسي وسكون
كاف عربي استخوان * سُرك * بضمهٔ سين وراي مهمله
وسكون كاف فارسي رمه * سينكك * بكسرهٔ سين ونون
خفي وفتحه كاف فارسي وسكون كاف عربي كوزه وشكسته
وپشه * سِك * بكسرهٔ سين مهمله وسكون كاف فارسى
آلت رجوليت وبمعنى بكاي هم آمده * سُمك * بضمهٔ سين
وميم وسكون كاف عربي آب بينى * سونك * بتفخيم ضمهٔ
سين ونون خفى وسكون كاف فارسى بعد * سِدُك * بكسرهٔ
سين وضمهٔ دال مهمله وسكون كاف فارسي شاشه * ساووق
يوزلوك * خنك روي * سولوك * زلو * سرجك * بالضم
افسانه * ستك * بكسر وضم تامرجان

السين مع اللام

* سقال * بفتحه سين وقاف باالف وسكون لام ريش
* سيرغال * بفتحه سين وضمه ياي حطي وسكون راي مهمله

وفتحه سین باالف وسکون لام انعام الشعراء سیکیل * بتفخیم
کسره سین ونون خفي وتفخیم کسره کاف فارسي وسکون
لام خواهرخرد * سول * بتفخیم ضمهٔ سین وسکون لام
دست چپ وامر بمعني افشرده شو * سونقول * مثله * سیدل
غارت * سوکال * رسوبول * راه آب * سچقان اثیل * سال موش

السین مع المیم

* سوقوم * بتفخیم ضمه سین وقاف وسکون میم آبی که کشتي
را بکشد واسپ بال ودم بریده *

السین مع النون

* سورون * بتفخیم ضمهٔ سین وراي مهمله وسکون نون
دو * وبفتحه سین هم همین معني دارد * وبمعني دستار
نیز آمده * ساقان * بفتحه سین باالف وسکون لام وفتحه
قاف باالف وسکون نون فلاخن * سیکسان * بتفخیم کسره
سین وسکون کاف عربي وفتحهٔ سین مهملهٔ دوم باالف

وسکون نون عدد هشتاد * سان * بفتحه سین باالف وسکون
نون شمار * سمان * بفتحه سین ومیم باالف وسکون نون
کاه خشک * ساورن * بفتحه سین باالف وواو مضمومه
وکسرهٔ رای مهمله وسکون نون لند ر * سزدن * بکسرهٔ سین
وسکون زای معجمه وکسرهٔ دال مهمله وسکون نون یعنی
ازهما * سوغن * به تفخیم ضمهٔ سین وفتحه غین وسکون
نون پیاز * سوغون * تیله کاو یانسل کاو * سیون * خوشوقت
شو * سیچقان * وسوچقان * موش خرد وکلان * سوقون * خانیده
سوچیین * نوید * سن * تو * سوکلن تندرو * سرغن * منارة * هیرون
سرد وکرم * ساقسان * عدد نود * سپشکان * بندوق کلان

السین مع الواو

* سیوکلو * بتفخیم کسرهٔ سین وضمهٔ واو وسکون کاف
فارسی وضمه لام وسکون واو خوشرود وست * سچرتقو
بکسرهٔ سین وسکون جیم فارسی وفتحه رای مهمله وسکون

تاي قرشت وضمهٔ قاف وسكون واوكاسني * سقو * بفتحه سين وقاف وسكون واوكنك و توتله * سغو * بفتحه سين وضمهٔ غين وسكون واو نوحه و پيمانه * سرقو * بكسرهٔ سين وسكون راي مهمله وفتحه قاف وسكون واو بيماري * سلو * بضمه سين و لام محبوب * سنغيرو * بفتحه سين و نون خفي وتفخيم كسره غين معجمه وفتحه راي مهمله وسكون واو كبر * سراغو * بضمه سين وفتحه راي مهمله با الف وضمه غين معجمه وسكون واو سائل * سو * بضمهٔ سين وسكون واو آب * سيو * بتفخيم كسره سين وسكون واو يعني دوست بدار * ساتو * با م خانه * سايرو * بلبل * سرو * بفتح يكم وضم دوم رمه * سغن * كوزن * سيلكو * پاك

السين مع الهاء

* سوقمه * بتفخيم ضمه سين و سكون قاف وفتحه ميم وهاي وقفي ستون * سرجه * بكسره سين و سكون راي مهمله وفتحه جيم ابجد وهاي وقفي آبكينه * سلمه * بفتحه سين

وسکون لام وفتحه میم وهاي وقفي جمله * ونگند * سنغه بفتحه سین و نون خفي وغین معجمه وهاي وقفي یعني بتو * سوزاله * بتفخیم ضمه سین و سکون زاي معجمه وفتحه لام وهاي وقفي یعني سخن بگو * و بدل زاي معجمه که درین کلمه است اگر یاي حطي ساکنه بیارند هم معني مذکوره حاصل خواهد شد * سزبله * بکسره سین وسکون زاي معجمه وکسره باي ابجد وفتحه لام وهاي وقفي یعني باشما * ساقله * بفتحه سین باالف وسکون قاف وفتحه لام وهاي وقفي یعني نگهدارد * سرمه * بکسره سین و سکون را و فتحه میم سوزني * سیره * پی * سول بافه * طرف چپ * سرغوغه * زرد چوبه

السین مع الیاء التحتاني

* سیونچي * بتفخیم کسره سین وضمهٔ واو وسکون نون و بکسره جیم فارسي صله که خبرخوش شنیده باشد * سیپرکي بتفخیم کسره سین و ضمهٔ باي فارسي و سکون راي مهمله

وکسره کاف فارسی جاروب * ساغری * بفتحه سین باالف و
سکون غین معجمه و کسره رای مهمله کفل اسپ و بفتح
سین و سکون غین کیمخت * سیوغوچی * بتفخیم کسره سین
و سکون واو و ضمه غین معجمه و کسره جیم فارسی د و جمع
دارنده * سنکیل اوغلی * بکسره سین و سکون نون خفی و
تفخیم کسره کاف فارسی و سکون لام و تفخیم ضمه الف و
سکون غین معجمه و کسره لام ثانی همشیره زاده * سکزنچی *
بفتحه سین و کسره کاف عربی و زای معجمه و سکون نون
و کسره جیم فارسی هشتم * سای * بفتحه سین باالف و سکون
یای حطی رودخانه * سانغی * بفتحه سین باالف و نون خفی و
کسره غین معجمه بخال * سونغی * بتفخیم ضمه سین و نون
خفی و کسره غین معجمه بسین و آخرین * سکی * بضمه سین
و کسره کاف فارسی صفه * سیاغی * بضمه سین مهمله و فتحه
یای حطی باالف و کسره غین معجمه روغن سیاه * ساری *

بفتحهٔ سین با الف و کسرهٔ رای مهمله طرف * سروق کولي

بضمهٔ سین و تفخیم ضمه رای مهمله و سکون قاف و ضمه

کاف عربی و کسره نون روز قیامت * سولدی * پژمرده شد

* ساناقي * شمار و حساب * سیکري * پی * سکی * کیر

* سیغلي * نام الوسی ارجعتاي * ساوچي * بجیم فارسي

پیغامبر * سغچی * سود اکر * سقچي * بفتح پاسبان

فصل الشین المعجمه مع الالف و الباء و مع الشین و العین المعجمتین

شلرغا صیقل * شب * بکسرهٔ شین و سکون بای فارسی سقف

* شش * بکسرهٔ شین اولی و سکون ثاني ورم و سبخ *

و باشباع آهن * و بفتحه شین با الف بمعني مضطرب شو * شوغ *

بکسرهٔ شین اولی و تفخیم ضمهٔ ثاني و سکون غین معجمه ورم

الشین مع القاف و الکاف

* شردی * بکسرهٔ شین و سکون رای مهمله و فتحه دال

مهمله و سکون قاف خوي کیر * شپلاق * بفتحه شین و سکون

باي فارسي و فتحه لام با الف وسكون قاف طبانچه * شَلَناق *
بفتحه شين و سكون لام و فتحه ناي قرشت با الف و سكون قاف
بلد معا ملكي * شَانكُورَاق * وشَانكُـولاق * سم كاو و غيره
و با لكاف كذلك * شَقَاق * رنج * شِيدَرنك * بكسرهٔ شين
معجمه و سكون ياي حطي وضمهٔ دال و راي مهملتين و نون
خفي و سكون كاف فارسي شبدم * شَكَك * بفتحه شين و كاف
عربي اولي و سكـون كاف عربي دوم حلقهٔ انكشتري
* شَمشَك * باران * شَمشَاك * ابر

الشين مع النون

* شَلاَين * بفتحه شين ولام با الف و كسرهٔ ياي حطي و سكون
نون سيخ * شَائن * بفتحه شين با الف وكسرهٔ همزه و سكون نون
چوب ترازو * شُوقُون * به تفخيم ضمهٔ شين و قاف و سكون
نون غوغا و جميعت * شُگَن * بضمه شين و كاف فارسي و نون
خفي فال نيك * شُودُرُن * شبنم * شُرلان طعامي كه براي عام

بزند * شاهین * ترازو * شایان تخته آش * شروین * شبنم

ونسیم * شپقان * صبح

الشین مع الواو والهاء

* شلدورغور * بکسرهٔ شین و تفخیم ضمه دال مهمله و

سکون رای مهمله و ضمهٔ غین و سکون واو نام سازیست

* شاتو * بفتحهٔ شین با الف و ضمه تای ترشت و سکون واو

نردبان و بام نیز * شیلرغه * صیل * شویله همچنین

الشین مع الیاء

* شلکی * بکسرهٔ شین و سکون لام و فتحه کاف فارسی و سکون

یا لعاب دهن * شکرچی * بضمهٔ شین و کاف عربی و سکون

رای مهمله و کسرهٔ جیم فارسی و سکون یای حطی چتر بردار

* شاتی * بام * شیلاپچی * سردار قصابان باید دانست که در لغت

ترکی از صاد تا عین نیست وغین بمنزلهٔ قاف می شود لهذا

شروع در حرف قاف وما بعدها نموده شد

فصل القاف مع الالف

قیلاقیلا بتفخیم کسرهٔ قاف و فتحه لام با الف و قفی گروه گروه* قرا* بفتحه قاف و رای مهمله با الف و قفی سیاه*قیا* بکسرهٔ قاف و فتحه یای حطی زینب* قاولا* بفتحه قاف و سکون واو و فتحه لام و الف وقفی تعاقب بکن*قین آنا* بفتحه قاف و سکون یای حطی و نون و فتحه همزه ممدوده و نون و الف ساکن مادر زن* قین آغا* بفتحه قاف و حرکات مذکوره برادر کلان زن*قایا* کوه*قاتلاما* نان* قارغا کلاغ* قوشارتا* زن هم عمر* قیدا* کجا* قانداا* مثله *قارچغا* باز*قوناچ* چین*قارچا* نان *قیسکا* کوتاه *قابورغا* پهلو* قویغا* دلو آب* قانچوغا* شکاربند *قارنچغا* مورچه*قویورتا* و قویتورتا* مهربانی و توجه

القاف مع الباء

قاباب* بفتحه قاف بالف و بای ابجد بالف و سکون بای ثانی

محاصره کرده * قپ * بفتحه قاف وسکون بای فارسی جوال وبمعنی بکیر هم آمده * قیلیپ * بتفخیم کسره قاف وکسره لام وسکون با کرده * قاب * خوان

القاف مع التاء

* قناات * بفتحه قاف ونون با الف وسکون تا بازو * قورت بتفخیم ضمه قاف وسکون راو تا کرم * قروت * بضمه قاف وراي مهمله باواو وسکون تا جغرات خشك * قوت * بضمه قاف وسکون واو تبرك * قات * بفتحه قاف با الف وسکون تا یعنی سخت تو * قارت * بفتحه قاف با الف وسکون راي مهمله وتا تسمی است از ترحه که بسیار بد می باشد * قونغرت * به تفخیم ضمه قاف ونون خفی وسکون غین معجمه وفتحه راي مهمله وسکون تا فرقه ایست از اوزبك * قیات * بکسره قاف وفتحه یاي حطي با الف وسکون تا فرقه از مغل

القاف مع الجيم

* قیلیچ * به تفخیم کسرهٔ قاف ولام وسکون جیم فارسی شمشیر
* قرماج * بضمهٔ قاف وسکون رای مهمله وفتحهٔ میم باالف
وسکون جیم فارسی کندم بریان * قورقچ * به تفخیم ضمهٔ
قاف وسکون رای مهمله وضمهٔ قاف ثانی وجیم فارسی ساکن
ترس وبیم * قِغاج * بکسرهٔ قاف وفتحهٔ غین معجمه باالف
وسکون جیم فارسی نبر بر کشته زدن * قوشناچ * به تفخیم
ضمهٔ قاف وسکون شین معجمه وفتحهٔ نون باالف وسکون جیم
فارسی فال بین * قاچ * بفتحهٔ قاف باالف وسکون جیم فارسی
یعنی بکریز * قولاچ * به تفخیم ضمهٔ قاف وفتحهٔ لام باالف
وسکون جیم فارسی کشش کمان وپیمایش مقدار هردو دست
* قشغچ * بفتحهٔ قاف وکسرهٔ شین وضمهٔ غین معجمه وسکون
جیم فارسی خرخره * قاشاووج * مثله * قیلینچ * بتفخیم کسرهٔ
قاف ولام وسکون نون وجیم کرد ارو خلق * قاوورماج
غله بریان * قوج * کوسفند نرشاخ دار * قودرج * بغل گیر

قوروج فولاد

القاف مع الراء المهملة

قوشار بتفخیم ضمهٔ قاف وفتحه شین معجمه با الف وسکون
را قباحت دوست *قیسر* به تفخیم کسرهٔ قاف وسکون
یای حطی وکسره سین وسکون را عقیم *قینچر* به تفخیم
کسرهٔ قاف ونون خفی وکسرهٔ جیم پارسی وسکون را
عیب دار مثل احول چشم وغیره *قیر* بکسرهٔ قاف
وسکون یای حطی ورا قتل *قوتور* به تفخیم ضمهٔ قاف وضمه
تای قرشت وسکون را چرب *قور* بتفخیم ضمهٔ قاف وسکون
را ملاج وکمر بند وخالی *قالر* بفتحه قاف با الف وضمهٔ
لام وسکون رای مهمله یعنی مینماید *قنکشر* بفتحه قاف
ونون خفی وسکون کاف فارسی وفتحه شین معجمه وسکون
را پرهٔ بینی *قیچقر* بتفخیم کسرهٔ قاف وسکون جیم فارسی
وکسرهٔ قاف ثانی وسکون را فریاد کن *قوچقار* بتفخیم

ضمهٔ قاف وسکون جیم فارسي وفتحهٔ قاف ثانی با الف وسکون
را کوسفند شاخدار • قار • بفتحهٔ قاف با الف وسکون
را برف • قاناتغور • آدم خشک اندام • قیکر • کور
• قالپوز • وقالتور • غربال • قوجار • کوسفند نر • قچقار • غوغا

القاف مع الزاء المعجمة

• قاوز • بفتحهٔ قاف با الف وضمهٔ واو وسکون را پوست
ارزن • قونغوز • به تفخیم ضمهٔ قاف ونون خفي وضمه
غین معجمه وسکون را کرمي پر دار است • قاز • بفتحه قاف
با الف وسکون زا یعنی بکاو • ونام جانوري مشهور است
• قیز • به تفخیم کسرهٔ قاف وسکون زا دختر • قوبوز •
بتفخیم ضمهٔ قاف وباي ابجد وسکون زا نام سازي • قیزغیز
به تفخیم کسرهٔ قاف وسکون راي مهملهٔ وکسرهٔ غین معجمه
وسکون زا قومي از ترک • قازبوز • تربوز

القاف مع السین المهملة

* قوس * بتفخیم ضمهٔ قاف و سکون سین قی بکن * قارس * بفتحه قاف با الف و سکون رای مهمله و سین آواز دستك زدن * قغش * بکسرهٔ قاف و فتحه غین معجمه و سکون سین غوغا

القاف مع الشین المعجمه

قوش * بتفخیم ضمهٔ قاف و سکون شین شکار و جفت و پرنده و جانوری و بمعنی فال هم آمد * قوغوش * به تفخیم ضمه قاف و غین معجمه و سکون شین پرناله * قوموش * بتفخیم ضمه قاف و میم و سکون شین نی * قاش * بفتحه قاف با الف و سکون شین ابرو و بمعنی نزدیك و پیش * قیش * به تفخیم کسره قاف و سکون شین زمستان * قایش * بفتحه قاف با الف و کسرهٔ یای حطی و سکون شین دوال چرم * قرغیش * بفتحه قاف و سکون راو تفخیم کسره غین معجمه و سکون سین دعای بد * قولداش * بتفخیم ضمهٔ قاف و سکون لام و فتحه دال مهمله با الف و سکون شین دستیار * قاریننداش *

بفتحهٔ قاف باالف وکسرهٔ رای مهمله وسکون نون وفتحه
دال مهمله باالف وسکون شین هم شکم وخویش وبرادر
قویاش آفتاب *قراباش* دا د *قاتیش* همره* تاریش *وجب

القاف مع الغین

قاغ بفتحه قاف باالف وسکون غین حوض *قوروغ*
بتفخیم ضمهٔ قاف وراي مهمله وسکون غین احاطه ودم
کوسپند *قپاغ* بفتحه قاف وپاي فارسي وسکون غین پلك
چشم *قونیروغ* به تفخیم ضمهٔ قاف وسکون یای حطی و
تفخیم ضمهٔ راي مهمله وسکون غین معجمه دم جانور *قایروغ
مثله وایضاً زاغ *قانچیغ* بفتحه قاف باالف وسکون نون و
تفخیم کسرهٔ جیم فارسی وسکون غین ماده سگ *قراغ* بفتحه
قاف وراي مهمله باالف وسکون غین مزد ملك *قیسراغ
به تفخیم کسرهٔ قاف وسکون سین مهمله وفتحه راي مهمله
باالف وسکون غین مادیان *قراقاریغ* بفتحه قاف وراي

مهمله وتاي قرشت باالف وتفخيم كسره راي مهمله وسكون

عين نوعي ازغله * قايراغ * سنگ كارد * قلاغ * كرش

وكره خر * قوللوغ * وقولتوغ * بغل * قارليغ * نام الوسي

ازازبك * قارقولاغ * سياه كوش * قولپاغ * دست بند

* قاليغ * راستي * قوروماساغ * قربان

القاف مع القاف

* قيشلاق * بتفخيم كسرهٔ قاف وسكون شين معجمه وفتحه

لام باالف وسكون قاف زمستان * قليق * بفتحه قاف وتفخيم

كسرهٔ لام كردار ونخره * قوشوق * بتفخيم ضمهٔ قاف وشين

معجمه وسكون قاف ثاني سفك وابيات كه باواز خوش

بخوانند * قوشولتوق * به تفخيم ضمهٔ قاف وشين معجمه و

سكون لام وضمهٔ تاي قرشت وقاف بغل * قوتاق * به تفخيم

ضمهٔ قاف وفتحه تاي قرشت باالف وسكون قاف خرد وحليه

* قازق * بفتحه قاف باالف وضمهٔ زاي معجمه وسكون قاف

مبنع * قیرق لپق * به تفخیم کسرهٔ قاف و سکون رای مهمله وقاف و تفخیم کسرهٔ لام و سکون قاف کارد مثل مقراض که بان پشم کوسفند ببرند * قیزمق * بتفخیم کسره قاف و سکون زای معجمه و کسره میم و سکون قاف ثانی ته‌د یکی * قاسماق مثله * قایغلیق * بفتحه قاف با الف و کسرهٔ یای حطی و سکون نون و تفخیم کسره لام و سکون قاف نامزد کردن به کدخدائی * قیرنلیق * بفتحهٔ قاف و سکون یای حطی و فتحه رای مهمله و سکون نون و تفخیم کسره لام و سکون قاف مهره‌لی * قوناق بتفخیم ضمهٔ قاف و فتحه نون با الف و سکون قاف دالهٔ ایستی مثل باجره * قرق * بتفخیم کسره قاف و سکون رای مهمله وقاف ثانی بمعنی بتراش و قرقهٔ ازا زبك و علد چهل * قیزیق * به تفخیم کسره قاف و کسره زای معجمه و سکون قاف نقسان * قوروق * بتفخیم ضمهٔ قاف و رای مهمله و سکون قاف خشك * قیبیق * به تفخیم کسره قاف و بای ابجد و سکون

قاف جغرات * قبق * با تحریك مثله * قيق * بفتحه قاف و یای

حطي و سكون قاف جوش * قاوق * بفتحه قاف با الف وضمهٔ

واو و سكون قاف شانه * قوچاق * به تفخیم ضمهٔ قاف و فتحه

جیم با الف و سكون قاف آغوش * قلتريق * بفتحهٔ قاف

و سكون لام و فتحه تای قرشت و تفخیم كسرة رای مهمله

و سكون قاف خار هاي كه مثل مو بر خوشه كندام و غیره

میباشد * قوتلوق * به تفخیم ضمهٔ قاف و سكون تای قرشت

و تفخیم ضمهٔ لام و سكون قاف مبارك * قودوق * بتفخیم ضمه

قاف و دال مهمله و سكون قاف چاه * قولاق * به تفخیم ضمهٔ

قاف و فتحه لام با الف و سكون قاف گوش * قیراق * بكسره قاف

و فتحه رای مهمله با الف و سكون قاف سرحد * قولوق *

به تفخیم ضمهٔ قاف و لام سكون قاف دستار * قوالق * بتفخیم

ضمهٔ قاف و سكون لام اول و ضمهٔ ثاني و سكون قاف بدل كی

* قویوق * بتفخیم ضمهٔ قاف و بای حطي و سكون قاف عليظ

* قرامق * بفتحه قاف و راي مهمله با الف وفتحه ميم اولى وضمه ثانى وسكون قاف مرد ملك چشم * قيماق * بفتحه قاف وسكون ياي حطي وفتحه ميم با الف وسكون قاف سرشير * قبچاق * بفتحه قاف وسكون باى ابجد وفتحه جيم فارسى با الف وسكون قاف نام فرقه از ازبك ونام دشت هركاه هزار فرسنگ طول وعرض داشته باشد * قاق * بفتحه قاف با الف وسكون قاف ثانى ميوه با گوشت خشك كرده شده وتالاب * قايقاق * بفتحه اولى با الف وفتحه ثانى بد ستور وسكون ثالث سرپوش * قيق * بكسره قاف وسكون باي حطى قلب وآدم نا راست * قنچوق * بفتحه قاف وسكون نون وتفخيم ضمه جيم فارسى وسكون قاف نام قومى وبمعنى چرنده هم آمده * قلتاق * بفتحه قاف وسكون لام وفتحه تاي قرشت با الف وسكون قاف قلتبان وعنداره * قورمساق * بتفخيم ضمه قاف وفتحه راي مهمله وسكون ميم وفتحه سين

مهمله با الف و سکون قاف دیوث * تَلغِیق * بفتحه قاف
و دال مهمله و سکون غین معجمه و تفخیم کسره لام و سکون
قاف برچین * قایُوق * قایِق * کشتی خرد * قاپیق * تکفله
* قابَاق * هلاف * قاشُوق * چمچه * قابوق * پوست خربزه
و قفس و تعنه ذرا زرا تیز کو یغك * قِسراق * مادیان
* قونغوزاق * درای * قارقاهوق * ناخن شتر * قپاق * پلك
چشم * قالباق * تاکل * قولتوق * نعل * قارچاناق * الخیل
* قوتوق * مهمان * قایق * جغرات سخت شده * قریق * کرم
* قورُوق خشك * قارُوق * میخ * قازاق * ره زن
* قودوق لوق * مرد بی اعتدال * قازاق لوق * سردار
راه زنان * قیساق * خصیه * قودوساق * دستار * قیلتق *
مغبر * قولچاق * دستانه * قولاق * تنك زین * قیلسوق *
مقراض پشم کیری * قارقوناق * جای کو سفند ان * قولاق
کره خر * قورماق * غوك * قوچالاق * علمواج * قیراق *

کناره زیرود آمن * قراموق * منمهه

القاف مع الکاف

* قلتیغی ایلک * بفتحه قاف وسکون لام وفتحه تای قرشت وکسره غین معجمه وسکون یای حطی وتفخیم کسره لام وسکون کاف فارسی کمی وکوتاهی ودغابازی * قونك * بتفخیم ضمهٔ قاف ونون خفی وسکون کاف فارسی سرین * قاپاك * پلك چشم * قوتلوك * مبارك * قوزدوك * کره خر

القاف مع اللام

* قول * بتفخیم ضمهٔ قاف دست وبازو وغلام وفوج میانه * قویل * بتفخیم ضمهٔ قاف وبضمه یای حطی غلیظ شو * قوشول بتفخیم ضمهٔ قاف وشین همراه شو * تیزل * بتفخیم کسرهٔ قاف وزای معجمه سرخ * قیل * بتفخیم کسره قاف یعنی مکن وموی وبال ودم * قال * بفتحه قاف با الف بمان * قیزغاول * بتفخیم کسرهٔ قاف وسکون رای مهمله وفتحه

غين با الف وضمهٔ وا رمرغ زرين وتك رو * قيبغيزل * بتفخيم كسرهٔ قاف وسكون باي ابجد وكسرهٔ قاف دوم وكسرهٔ زاي معجمه وسكون لام بسيار سرخ * قره شغال * سيا * ريش * قيبن منكيل * خواهر خرد زن * تزال * كوزن * قراول فوجيكه براي جنك بمكاني تعين شود * تومال * لاف * قوي اثيل * سال كوسپند

القاف مع الميم

* قولوم * بتفخيم ضمهٔ قاف ولام يحهٔ اسپ * قوزغشم * بتفخيم ضمه قاف وسكون زاي معجمه وفتحه غين معجمه وكسرهٔ شين معجمه سرب * قوروم * بتفخيم ضمهٔ قاف وراي مهمله نام شهريست * قرقوروم * بفتحه قاف وراى مهمله وتفخيم ضمهٔ ثاني وراي مهمله دوم پاي تخت چنكيزخان * قوم * بتفخيم ضمهٔ قاف ريك * قتم * بفتحه قاف وسكون تاي قرشت ونيم هيچ * قام * سنام * قورغاشوم * وقايتم * لم *

* قوزقشم * سرب * قوم شوم * منقار * قاقم * نام جانور مشهور

القاف مع النون

* قاآن * بفتحه قاف با الف و مد و دو ثاني باد شاه بزرك
* قوشون * بتفخيم ضمهٔ قاف و شين معجمه قوج * قون * بفتحه قاف و ضمهٔ واو خربزه * قين * بكسرهٔ قاف و ياي ابجد كارد
* قرغشن * بفتحه قاف و سكون راي مهمله و فتحه غين معجمه وضمهٔ شين معجمه سرب * قيان * بفتحه قاف و ياي حطي كجا * قپان * بفتحه قاف و ياي فارسي كراز * قبان * پهلوان
* قالن * بفتحه قاف وكسرهٔ لام بسيار و زريكه براي كتخدائي بفر يستند و فرش معروف * قبچان * بفتحه قاف و باي ابجد و جيم فارسي كدام وقت * قرن * بفتحه قاف و كسرهٔ راي مهمله شكم * قلقان * بفتحه قاف و سكون لام و فتحه ثاني با الف سپر * قورغان * بتفخيم ضمهٔ قاف و سكون راي مهمله و فتحه غين معجمه با الف قلعه و بمعني جمع كن هم آمده

* ترنچين * بفتحه قاف وكسرۂ راي مهمله وسكون باي ابجد وكسره جيم فارسي دستار وسلاح * قيچقرن * بتفخيم كسره قاف وسكون جيم فارسي وفتحه قاف وكسرۂ راى مهمله فرياد وغوغا * قان * بفتحه قاف با الف خون * تقلان * بفتحه قاف وسكون فاو فتحه لام با الف پلنگ * قوتان * بتفخيم ضمۂ قاف وفتحه تاي قرشت جاي گوسفند ان * قوين * بتفخيم ضمۂ قاف وضمۂ ياى حطي كرد باده * قويشقون * بتفخيم ضمه قاف وفتحه ياي حطي وسكون شين معجمه وتفخيم ضمه قاف ثانى دمچي اسپ * تيتان * بفتحه تاي قرشت با الف جامه * قولان بتفخيم ضمۂ قاف وفتحه لام با الف گور خر * قاران * ديگ * قولون * كرۂ اسب * قارن * شكنبه * قاچان * كى * قاهان * گراز * قودانى * خوشوقت شو * قين * غلاف تيغ و غيره * قين * زن * قارجانان * بخيل * تيشلان * جاي زمستان * قونان * اسب سه ساله * قطغان * نام الوسى از ازبك * قامان * گله * قورتوسون

سرب * قارتشون * وقاراتشون * ناخن شتر * قورتون * كرم

القاف مع الواو

قارو * بفتحه قاف باالف وضمهٔ راي مهمله وسكون واو جراب * قرو * بكسرهٔ قاف وفتحه راي مهمله وسكون واو شبنم وزمهرير * قرشو * بفتحه قاف وسكون راى مهمله وضمهٔ شين معجمه وسكون واو روبرو * قراغو * بفتحه قاف وفتحه راى مهمله باالف وضمهٔ غين معجمه وسكون واو باشه * قرغو * بكسرهٔ قاف وسكون راي مهمله وضمهٔ غين معجمه وسكون واو نابينا * قرانغو * بفتحه قاف وراي مهمله باالف ونون خفي وضمهٔ غين معجمهٔ وسكون واو تاريكي * قيغو بفتحه قاف وسكون يالي خطي وضمه غين معجمه وسكون واو غم * قيزكيو * دختر داماد * قامو * تمام وكل قاتولو * جوش * قرانقو * تاريكي * قايو * دريخانه * قيراق سو * كنارهٔ آب * قاق سو * آب تالاب * قودوق سو * آب چاه

قونیلو و قرا قونیلو* نام الوسي از ترکمان *قرامانلو* نام
الوسي از قزلباش *قو* نام مرغیست نرم پر که پرهاي اورا
در بالش کنند *قوغو* مثله

القاف مع الهاء

قمرغه بفتحه قاف و ضمه میم و سکون راي مهمله و فتحه
غین معجمه و هاي وقفي شکارگاه* قومقه* به تفخیم
ضمه قاف و سکون میم و فتحه قاف دوم کمخاب و حریر و غیره
قاوغه بفتحه قاف با الف و سکون واو و فتحه غین معجمه
و هاي وقفي دلو* قرنچقه* بفتحه قاف و کسره راي مهمله
و سکون جیم فارسي و فتحه قاف و هاي وقفي مورچه
قنده بفتحه قاف و سکون نون و فتحه دال مهمله و هاي
وقفي یعني از کجا* قیقنه* پولاد* قمغه* بفتحه قاف
و سکون میم و فتحه غین معجمه و هاي وقفي آفتابه *قورقه
به تفخیم ضمه قاف و سکون راي مهمله و فتحه باي ابجد و

قاف و هاى وقفى غوك * قَتْچوقَة * بفتحهٔ قاف وسكون نون

وتفخيم ضمهٔ جيم و فتحه غين و هاي وقفى شكار بندن * قِيسقَه

به تفخيم كسرهٔ قاف و سكون سين مهمله و فتحهٔ دوم و هاى

وقفى كوتاه * قُورَمَه بتفخيم ضمهٔ قاف و فتحه راي

مهمله و ميم و هاي وقفى كروهى از زنان * قورمه

بفتحه قاف وضمهٔ واو وسكون راي مهمله وفتحه ميم و هاى

وقفى كوشت بريان * قلغُنَه * بضمهٔ قاف و سكون لام وتفخيم

ضمهٔ غين و فتحهٔ نون و هاى وقفى بلا * قيرمه * بتفخيم كسرهٔ

قاف و سكون راي مهمله و فتحهٔ ميم و هاي وقفى سرنشيبای

* قبقره * بفتحه قاف و سكون باي ابجد و فتحه قاف ثاني و

راي مهمله و هاي وقفى بسيار سياه * قبه قبه * بكسرهٔ قافين

و فتحه بائين و سكون هائين قطعه قطعه * قرغه * بفتحه قاف

و سكون راي مهمله و فتحه غين معجمه و هاي وقفي زاغ

* قاتله * بفتحه قاف با الف و سكون تاي قرشت و فتحه لام و

هاي وقفي بمعني بار مثلا نچه قاتله يعني چند بار وگاهي
بحذف تا هم گويند مثل قاله * قارچه * بفتحه قاف با الف
وسكون راي مهمله وفتحه جيم فارسي وهاي وقفي شكر
خوره * قابورغه * پهلو * قارچغه * باز * قولاق چكه * بنا گوش

القاف مع الياء التحتاني

* قلتغي * بفتحه قاف وسكون لام وفتحه تاي قرشت وكسرۀ
غين معجمه وسكون ياد غاباز * قويه بيردي * به تفخيم ضمۀ
قاف وفتحه ياي حطي وتفخيم كسرۀ باي ابجد وسكون راي
مهمله وكسرۀ دال مهمله وسكون يا سرداد يعني گذاشت * قوي
بتفخيم ضمۀ قاف وسكون ياي حطي گوسفند وآفتاب وبمعني
بمان هم آمده * قوبي * بتفخيم ضمه قاف وكسرۀ ياي حطي اول
وسكون يا پايان وجاه * قاري * بفتحه قاف با الف وكسرۀ
راي مهمله وسكون يا پير وبازو * قرچغي * بفتحه قاف وسكون
راي مهمله وكسرۀ جيم فارسي وغين معجمه وسكون يا باز

*قورِلتاي * بتفخيم ضمهٔ قاف وكسرهٔ راي مهمله وسكون
لام وفتحهٔ تاي قرشت با الف وسكون يا جشن * قني * بفتحهٔ
قاف وكسرهٔ نون وسكون يا كودكي * قيسي * بفتحه قاف
وسكون ياي حطي وكسرهٔ سين مهمله وسكون يا كلد ام
*قوزي * به تفخيم ضمهٔ قاف وكسره زاي معجمه وسكون
يا ره * قود قود غوي * بتفخيم ضمهٔ قاف وفتحهٔ دال مهمله
وتفخيم ضمهٔ قاف دوم وفتحه دال مهمله دوم وتفخيم ضمهٔ
غين معجمه وسكون يا اسملهٔ ي وبهتلهٔ ي ستمارين * قزشي
بفتحه قاف وسكون زاي معجمه وكسرهٔ شين معجمه وسكون
يا قصر وكوشك ونام شهري * قنغلي * بفتحه قاف ونون خفي
وسكون غين معجمه وكسرهٔ لام وسكون يا از ارو فرقهٔ از
اتراك * قين ايني * برادر خرد زن * قولينك اوغلي *
خانه زاد * قيني * غلاف * قوري * خالي وخشك * قين ايكاچي
خواهر كلان زن * قيسي كيشي * كلد ام كس * قادي * كجا

* قازاقچی * راهزن * تلوقچي * بند کي کمند * توملقچی
لاف زن * تاپنچی * مقراض * قمچي * تازيانه * قودوقچي *
بی اعتدال * قرمي * کز * توناچي * کوشالده وسالهٔ * قوشچي
بازدار * قاوغونچي * فوجیکه برای تعاقب غنیم مقرر شود

فصل الکاف مع الالف

* کالا * بفتحه کاف با الف ولام با الف مادهٔ کاؤ شیر دار
* کیلسا * بتفخیم کسرهٔ کاف وسکون لام وفتحه سین مهمله
اکر بیاید * کمکا * بکسرهٔ کاف وسکون میم وفتحه کاف فارسي
یکه * کیچکا * بتفخیم کسرهٔ کاف فارسي وسکون جیم وفتحه
کاف قفا * کیما * کشتي * کیمسا * کسي * کیشا * کیشا * کلام کس
* کبنا * پاره وکمتر وخرد تر * کیچلنا * مثله * کویا * داماد
* کیچیک آیا * مهٔ خرد * کیچاله پس سر وقمد کونکا * هبار
وکرد * کوفا * کوه * کونکا * جای برآوردن شراب

الکاف مع الباء والتاء

* كوپ * بضمهٔ کاف و سکون بای فارسی هم * و بتفخیم ضمه مد کوزه بسیار کلان و انش کاو * کیپ * بتفخیم کسرهٔ کاف و سکون بای فارسی پوشیده * کیریب * بتفخیم کسرهٔ کاف و رای مهمله و سکون باد ز آمده * کوت * بتفخیم ضمهٔ کاف و سکون تای قرشت کون * کونگرت * بتفخیم ضمهٔ کاف و نون خفی و سکون کاف فارسی و ضمهٔ رای مهمله و سکون تا شیره * کیپنت * د *

الکاف مع الجیم

* کیزپچ * بتفخیم کسرهٔ کاف و سکون زای مهمله و کسرهٔ بای فارسی و سکون جیم فارسی خشت پخته * کچ * بضمهٔ کاف و سکون جیم فارسی زور و توت و پچه سك * کوچ * بضمهٔ کاف و واو و سکون جیم فارسی از جائی بجائی رفتن و زوجه * کیچ * بتفخیم کسرهٔ کاف و سکون جیم فارسی دیر و بکذر * کوزلمچ * نای چپانی

الكاف مع الراء المهمله

* كمدر * بكسره كاف و سكون ميم و ضمهٔ دال مهمله و سكون را كيست * كير * بتفخيم ضمهٔ كاف و سكون را انك راي و بمعنى چراك هم آمده * كومور * بتفخيم ضمهٔ كاف و ميم و سكون را انكيشت يعني زغال * كيچور * بتفخيم كسره كاف و ضمهٔ جيم فارسي و سكون را دير ميكنك و بمعنى بكذران * كويدر * بتفخيم ضمهٔ كاف و سكون ياي حطي و ضمهٔ دال و سكون را بسوزان * كيركتر * به تفخيم كسره كاف و فتحه راي مهمله و سكون كاف فارسى و ضمهٔ تاي قرشت و سكون را بايار * كملار * كيان

الكاف مع الزاء المعجمه

* كوز * بتفخيم ضمهٔ كاف و سكون زا چشم و تيرماه * كمز * بتفخيم كسره كاف و سكون زا نمد * كوندز * بتفخيم ضمهٔ كاف و سكون نون و بضمهٔ دال مهمله و سكون را روز بده

* کورکوز * بتفخیم ضمهٔ کاف اولی وسکون رای مهمله وبتفخیم ضمهٔ کاف ثانی وسکون زا یعنی دراز

الکاف مع السین المهمله

* کیس * بتفخیم کسرهٔ کاف وسکون سین پیر * کلاس * بفتحه کاف ولام باالف وسکون سین سو سماز * کولاش * آفتاب * کوکوس * سینه * کرکوراس * مثله * کولکوس * مرد متحیر ومتفکر

الکاف مع الشین المعجمه

* کورش * بتفخیم ضمهٔ کاف وفتحه رای مهمله وسکون شین کشتی * کوموش * بتفخیم ضمه کاف ومیم وسکون شین نقره * کونداش * بتفخیم ضمهٔ کاف وسکون نون وفتحه دال مهمله باالف وسکون شین اتباع * کیریش * بتفخیم کسرهٔ کاف ورای مهمله وسکون شین چلهٔ کمان وخمیازه * کیش بتفخیم کسرهٔ کاف وسکون یای حطی وشین معجمه پوست سمور * کرکروش * بتفخیم ضمهٔ کاف اولی وسکون کاف

دوم و ضمهٔ رای مهمله و سکون شین غرش شیر * بملداش * بتفخیم کسرهٔ کاف و فتحهٔ میم و سکون لام و فتحهٔ دال مهمله با الف و سکون شین هم صحبت و یار * کینکاش * بتفخیم کسرهٔ کاف و نون خفی و فتحه کاف فارسی با الف و سکون شین مصلحت * کوروش * بتفخیم ضمهٔ کاف و رای مهمله و سکون شین همه یکسر زاده * کورنلیش * بتفخیم ضمهٔ کاف و سکون رای مهمله و کسرهٔ نون و سکون شین تسلیم کردن * کوکلداش * بتفخیم ضمه کاف اولی و فتحه دوم و سکون لام و فتحهٔ دال مهمله با الف و سکون شین هم شیر * کوراش * اشنا * کیش * دنبالهٔ دستار * کوناش * وکونیش آفتاب

الکاف مع الغین المعجمة

* کونلوغ * به تفخیم ضمهٔ کاف و سکون نون و تفخیم ضمهٔ لام و سکون غین روزینه * کیرکلمغ * بتفخیم کسرهٔ کاف و فتحه رای مهمله و سکون کاف فارسی و تفخیم کسرهٔ لام

وسكون غين بايستنى * كونكر الوغ * بتفخيم ضمهٔ كاف ونون خفى وضمهٔ كاف فارسى وسكون لام اولى وتفخيم ضمه لام دوم وسكون غين دلاور * كولاغ * كرش * كرنغورغ * دراي

الكاف مع الكاف

* كوك * بتفخيم ضمهٔ كاف اولى وسكون ثانى آسمان وكبود وبمعنى سيه وسبزي * كور وكلوك * بتفخيم ضمهٔ كاف وراي مهمله وسكون كاف فارسي وتفخيم ضمهٔ لام وسكون كاف فارسى ثانى خوش رو * كوبرك * بتفخيم ضمهٔ كاف وسكون باي ابجد وضمهٔ راي مهمله وسكون كاف پل وجسر * كپرك * بكسرهٔ كاف وسكون باى فارسي وكسرهٔ راى مهمله وسكون كاف گردان * كورك * بتفخيم ضمهٔ كاف وسكون راي مهمله وكاف ثانى پل چوبين * كپلرك * بضمهٔ كاف وسكون جيم فارسي وتفخيم ضمهٔ لام وسكون كاف زانو وآرنج * كنلي * بتفخيم كسرهٔ كاف ونون خفي وسكون

کاف کشاده * کونکلاك * بتفخیم ضمهٔ کاف و نون خفي و
سکون کاف فارسي وفتحه لام با الف وسکون کاف فارسي
سوم پیراهن * کیکرماك * بتفخیم کسرهٔ کاف فارسي و
بکسرهٔ کاف فارسي دوم حلقوم * کسملك * بفتحه کاف و
سکون سین مهمله وفتحه میم ولام وسکون کاف قفل چوب
* کولاك * بتفخیم ضمهٔ کاف وفتحه لام با الف وسکون
کاف فارسي طوفان وشورش دریا وسایه * کیسك * بتفخیم
کسرهٔ کاف وفتحه سین مهمله وسکون کاف کلوخ کبچیك
بتفخیم کسرهٔ کاف وجیم فارسي وسکون کاف خرد کیکلیك
بتفخیم کسر کاف اول وسکون کاف فارسي دوم وتفخیم
کسرهٔ لام وسکون کاف فارسي سوم کبك * کوروك
بتفخیم ضمهٔ کاف وراي مهمله وسکون کاف فارسي حسن
وانبان آهنگران * کبچك بکسرهٔ کاف وسکون باي ابجد
وکسره جیم فارسي وسکون کاف دایره دف * کنك *

بفتحه کاف فارسي ونون خفي وسکون کاف فارسي درنله

* کوپك * بتفخیم ضمهٔ کاف وفتحه باي فارسي وسکون کاف

سپوس وسك کلان * کیپنك * بتفخیم کسرهٔ کاف وفتحه

باي فارسي وسکون نون وکاف فارسي جامه * کلته کیساك *

بفتحه کاف وسکون لام وفتحه تاي قرشت وهاي وقفي وتفخیم

کسرهٔ کاف دوم وفتحه سین مهمله باالف وسکون کاف

فارسي چلپاسه * کیشك * بتفخیم کسرهٔ کاف وبکسرهٔ شین

معجمه وسکون کاف دوم چوکي وپاسداري * کیراك *

بتفخیم کسرهٔ کاف وفتحه راي مهمله باالف وسکون کاف

ثاني فارسي باید * کتلوك * بتفخیم ضمهٔ کاف وسکون تاي

قرشت پارچه که زیر کون بچه نکهدارند * کیك * آهو

* کیلورتاك * بند پاي * کوکراك * سینه * کنلك * و

کوندوك * ناف * کوپالاك * پروانه * کیوریلماك * خمیاره

* کوراك * کشتي و جاي شراب وشیشه * کوچواك * سك بچه

• كوكجاك • خوب صورت • كولوك • سگ كلان • كوكانك • وكوكوتك • پهلو • كويوك • كف دريا •

الكاف مع اللام

كل • بضمه كاف وسكون لام خاكستر وبمعني تخته • كونكول بتفخيم ضمه كاف ونون خفي وضمه كاف دوم وسكون لام دل وخاطر • كوورول • بتفخيم ضمه كاف وواو وسكون لام تالاب • كل • بفتحه كاف وسكون لام كلچه • كاهل • بفتحه كاف فارسي باالف وهاو سكون لام كنار • كوتل بتفخيم ضمه كاف وفتحه تاي قرشت وسكون لام مركب سواري • كوزل • محبوب

الكاف مع الميم

• كيچم • بتفخيم كسرة كاف وكسرة جيم وسكون ميم بركبستوان • كيچپك كيريم • بتفخيم كسرة كاف وجيم فارسي وسكون كاف دوم وتفخيم كسرة كاف سوم وراي مهمله وسكون

میم خرج و ریزه * کهم * بتفخیم * کسرهٔ کاف و بسکون میم

بمعنی د فن بکن * کوقاردم * وکوتوردم * در رفت کوی

الكاف مع الواو

* کون * بتفخیم ضمهٔ کاف عربی و سکون نون روز و آفتاب

* کوتن * بتفخیم ضمهٔ کاف و فتحه تای قرشت و سکون نون

مقعد * کیتمان * بتفخیم کسرهٔ کاف و سکون تای قرشت

و فتحهٔ میم با الف و سکون نون کلید * کورچی * بفتحهٔ کاف

و ضمهٔ واو و سکون رای مهمله و کسرهٔ جیم فارسی و سکون

نون کهو تر * گورکان * بتفخیم ضمهٔ کاف و سکون رای

مهمله و فتحهٔ کاف فارسی و سکون نون دیدکی و بحرکات

مذکوره و فتحه رای مهمله * شخصی که نسبش بسلاطین

رسد و نسبت داماد ی هم داشته باشد * کومکان * بتفخیم

ضمهٔ کاف و سکون میم و فتحه کاف فارسی با الف و سکون

نون ملدون * کیکان * بتفخیم کسرهٔ کاف و فتحه کاف فارسی

باالف و سکون نون پوشیدکی * کویکان * بتفخیم ضمهٔ کاف

و سکون یای حطی و فتحه کاف فارسی و سکون نون سوختگی

* کونوگن * بتفخیم ضمه کاف و نون و فتحه کاف فارسی و سکون

نون کار آمدکی * کودان * پارچه * کوچمان * صاحب جاه و

مال * کون آیدین * پرتو ماهتاب * کسکن * نوعی از کرز

الکاف مع الواو

* کوزکو * بتفخیم ضمهٔ کاف و سکون زای معجمه و ضمهٔ

کاف فارسی و سکون واو آئینه * گیو * بضمه کاف فارسی

و فتحه بای حطی و سکون واو داماد * کولکو * بتفخیم ضمه

کاف و سکون لام و ضمه کاف فارسی و سکون واو خنده و خوشرو

الکاف مع الهاء

* گولگه * بتفخیم ضمه کاف و فتحه لام و کاف فارسی ثانی

و های وقفی سایه * کیجه * بتفخیم کسره کاف و فتحه جیم

و های وقفی شب * کیریه * بتفخیم کسره کاف و سکون رای

مهمله وفتحه بای فارسي وهای وقفي لحاف * كَلَتَه * بفتحه
كاف وسكون لام وفتحه تاي قرشت وهاي وقفي دم بريده
* كَنجَكَينَة * بفتحه كاف وسكون جيم وتفخيم كسره كاف
فارسي دوم وفتحه نون وهاي وقفي خوردك * كُورَاكَه بتفخيم
ضمه كاف وفتحه راي مهمله باالف وهاي وقفي نقاره كلان
كِيمه * كشتي وموش خرد * كِيچكَه * پس سر * كِتِن يانه * طرف عقب

الكاف مع الياء التحتانيه

* كِيشِي * بتفخيم كسره كاف وشين معجمه بمعني كس مثلا
كيشي بار يعني كسي هست * كِمنِي * بكسره كاف وسكون
ميم وكسره نون وسكون يا يعني كرا * كُومكَاي * بتفخيم ضمه
كاف وسكون يا كام * كني * بضمه كاف وفتحه نون وسكون يا
رشك * كِيبي * بتفخيم كسره كاف وبكسره باي ابجد وسكون
يا مانند * كُوكسِي * بتفخيم ضمه كاف وسكون دوم وكسره
سين مهمله وسكون يا سينه * كيمه چي * بتفخيم كسره كاف

وفتحه میم وهای وتفی وکسره جیم فارسی و سکون یا ملاح

* کیکلی * بتفخیم کسره کاف وفتحه کاف فارسی دوم وکسره

لام وسکون یا برای پوشیدن * کوی * بتفخیم ضمه کاف

وسکون یا یسوز * کورکاچی * بتفخیم ضمه کاف وسکون

رای مهمله وفتحه کاف فارسی وکسره جیم فارسی وسکون

یاساقی * کوکردی * بتفخیم ضمهٔ کاف اول وفتحه دوم

وسکون رای مهمله وکسره دال وسکون یا سبزشد * کیمی

کشتی * کربی * خارش پشت * کازافچی * راهزن * کولوی

زبردست * کوچی * محل * کیسکی * کهنه

فصل اللام مع الالف ومع الشین والغین المعجمتین

* لاه * بفتحه لام باالف رخساره * لوکا * قطرهای باران * لاش

بفتحه لام باالف وسکون شین معجمه تن مرده * لاغ * بفتحه

لام باالف وسکون غین جای

اللام مع القاف والکاف

* لیق * بتفخیم کسرهٔ لام وسکون قاف صاحب * مثل آت لیق
یعنی صاحب اسپ * لَچَك * بفتحه لام و جیم فارسی وسکون
کاف معجر * لُوك * شتریك کوهانه .

اللام مع النون واللام والهاء

* لَاچِن * بفتحه لام باالف وکسره جیم فارسی وسکون نون
شاهین * لَاتُون * کوزه * لُویِل * بتفخیم ضمه لام و سکون
یای حطي وکسره یای دوم مال نهنك * لُوکچه * بتفخیم
ضمه لام و سکون کاف و فتحه جیم فارسي وهاي وقفي غليظ

اللام مع الیاء التحتانیه

* لَانچِي * بفتحه لام باالف وسکون نون وکسره جیم فارسی وسکون
یا انکه شاهین نکاه دارد * لَزْکِي * بفتحه لام وسکون زاي معجمه
وکسره کاف فارسي وسکون یا قومی از قزلباش * لُوِي * نهنگ

فصل المیم مع الالف

* مَنغَلا * بفتحه میم و نون خفي و سکون غین معجمه و فتحه لام

پیشانی * مانغرا * بفتحه میم با الف و نون خفی و سکون غین معجمه و فتحهٔ رای مهمله فریاد کوسپند * مونکرا * بتفخیم ضمه میم و نون خفی و سکون کاف فارسی و فتحه رای مهمله فریاد کاو * مندا * بضمه میم و سکون نون و فتحة دال مهمله در اینجا * ماقتا * بفتحهٔ میم با الف و سکون قاف و فتحه تای قرشت تعریف بکن * مانکا * یمن * میناندا * این قدر بار * میا * مغز سر

المیم مع الباء والتاء والجیم

* مقتب * بفتحهٔ میم و سکون قاف و فتحه تای قرشت و سکون با تعریف کرده * مونغت * بتفخیم ضمه میم و نون خفی و کسره غین معجمه وسکون تای قرشت قومی از ازبك * ماقتنج * بفتحه میم با الف و سکون قاف و فتحه تای قرشت و قاف دوم و سکون جیم فارسی بمجرد تعریف کردن

المیم مع الراء والزاء والشین والغین المعجمتین

* میر * بکسره میم و سکون یای حطی و رای مهمله سردار

ماییار کله منلدی* ماتار* جوان* ما مور* رکها* مز* بضمهٔ میم وسکون زای معجمه یخ* منکز* بفتحه میم و نون خفی وکسرهٔ کاف فارسی وسکون زا رخساره* مونکوز* بتفخیم ضمهٔ میم و نون خفی وضمه کاف فارسی و سکون زا شاخ و بمعنی حیوان نیز آمده* میز مامتز* زود* مدرش* بضمه میم و دال مهمله وسکون رای مهمله و شین معجمه سکندری* میغ* بتفخیم کسرهٔ میم وسکون غین بروت* منکلیغ* بفتحه میم و نون خفی وسکون کاف فارسی وتفخیم کسرهٔ لام وسکون غین خالدار

المیم مع القاف والکاف

مونکوز لوق بتفخیم ضمه میم و نون خفی وضمه کاف فارسی وسکون زای معجمه وتفخیم ضمه لام وسکون قاف شاخدار *میغلیق* بتفخیم کسرهٔ میم وسکون غین معجمه وتفخیم کسرهٔ لام وسکون قاف بروتی* ماموق* بفتحه میم باالف وتفخیم ضمه دوم وسکون قاف پخته *مشیق* بکسره میم و

بتفخيم شين معجمه و سكون قاف چرك يعني * مرق * بفتحه ميم
وضمه راي مهمله و سكون قاف مثل * ميلتيق * بندوق
* مونداق * اينچنين * مايروق * لاغر و از پاي معيوب * منك
بفتحه ميم و نون خفي و سكون كاف سبو * مونك * بتفخيم
ضمه ميم و نون خفي و سكون كاف فارسي محنت * منگ *
بكسرهٔ ميم و نون خفي و سكون كاف فارسي هزار و فرقه ايست
از ازبك * مانك * بفتحه ميم با الف و نون خفي و سكون كاف
سال * مناك * كيل مقرر * مبر مچاك * عدس * موچاك * پشه

الميم مع اللام والنون

* موغولا * بتفخيم ضمه ميم و غين معجمه و سكون لام فرقه
همله ٔ ترك و بمعني ساده دل * موچون ئيل * بتفخيم ضمه
ميم و جيم فارسي و سكون نون وكسره الف و سكون لام
سال بوزينه * مچن * بكسرهٔ ميم و جيم فارسي و سكون نون
ميمون * مننك اوچون * بكسرهٔ ميم و نون اول و دوم خفي

وسکون کاف فارسي و تفخیم ضمه الف وجیم فارسي وسکون نون براي من * مِن * بکسرۂ میم وسکون نون من * میرن * بفتحة میم وسکون یاي حطي وضمه راي مهمله وسکون نون لاهر و نزار * مولن * بفتحه میم وسکون واو وضمه لام وسکون نون پارچه ایست ابریشمي

المیم مع الواو والهاء

* مخو * بفتحة میم وخاي معجمه وسکون واو خرام * مو * بضمة میم وسکون واو یا مثلا کیلای مو یعني آیا آملد * منغله * بفتحة میم ونون خفي وغین معجمه وفتحه لام وهاي وقفي پیشانی * منچکینه * بضمة میم وسکون نون وفتحه جیم فارسي وکسره کاف فارسي وفتحه نون وهاي وقفي اینقدر * منغه * بفتحه میم ونون خفي وفتحة غین معجمه وهاي وقفي بمن * منچه * بضمه میم وسکون نون وفتحه جیم فارسي وهاي وقفي این مقدار * ماقته * بفتحه میم باالف وسکون قاف وفتحة

تاي قرشت وهاي خفي تعريف بكن * مايه * مادة شتر * مونه * ايده

الميم مع الياء التحتانيه

* مينكباشي * بكسرة ميم ونون خفي وسكون كاف وفتحة باي ابجد وكسره شين معجمه وسكون يا سردار هزاركس * منى * بضمة ميم وكسرة نون وسكون ياي حطي اين را * مينكي * بكسرة ميم ونون وكسرة كاف عربي مشدده و سكون يا از ان من * منكلي * بفتحة ميم ونون خفي وسكون كاف فارسي وكسرة لام و سكون يا خالدار * ماي * بفتحه ميم باالف وسكون يا روغن وچربى * مى * الله * مانقلاي * ومانكلاي * پيشانى * منمى * مغز سر

فصل النون مع الالف والراء المهمله

* نمه كا * بكسرة نون وفتحه ميم وهاي وتقي وكاف فارسي باالف وقفى بچه چيز * نمه دا * بحركات مذكوره وفتحه دال مهمله درچه * نيپاقلا * چند بار * نيپا ايدا * چون است

* نیکا * چرا * نی یز * بکسرهٔ نون و سکون یا و کسرهٔ یای حطی دوم
وسکون را چه جا * نلدر * بکسرهٔ نون و ضمه دال مهمله و سکون
را چیست * نشخوار * بکسرهٔ نون و سکون شین معجمه و فتحه
خای معجمه با الف و سکون را کاغ بهندی جوکالی * نوکر *
بفتحه نون و سکون واو و فتحه کاف عربی و سکون را چاکر
النون مع السین و الشین و الغین المعجمه و الکاف
* نخاس * بفتحه نون و خای معجمه با الف و سکون سین
مهمله بازار اسپ و شتر لیکن در بازار اسپ مستعمل میشود
* نوکوس * بتفخیم ضمه نون و کاف فارسی و سکون سین
فرنته از ترك * نی اش * بکسرهٔ نون و الف و سکون شین معجمه
چکار * نچاهلیغ * بکسرهٔ نون و فتحه جیم فارسی با الف
و سکون هین معجمه و تفخیم کسرهٔ لام و سکون هین دوم
چه مقدار * نچاغ * بکسرهٔ جیم فارسی با الف و سکون هین
چه وقت * نیناك * مردم چشم

النون مع النون والواو والهاء

* نیرن * بفتحه نون وسکون یای حطي وضمهٔ رای مهمله وسکون نون دوم الوس جنکیزخان * نايمان * بفتحهٔ نون باالف وسکون یای حطي وفتحهٔ میم باالف وسکون نون فرقه ایست از اوزبك * نیمان * نام الوسی * ناغو * بفتحهٔ نون باالف وضمه غین معجمه وسکون واو چرا * نیمرشه بتفخیم کسرهٔ نون وسکون میم وفتحه رای مهمله وشین معجمهٔ و های وقفي چیز * وبجای میم یای حطی هم مستعمل می شود * مثل نبرشه بیلدك یعني چیزی خوردي * نغاچه * بفتحهٔ نون وغین معجمه باالف وجیم وهاي وقفي خواهرزاده * نمه * بکسرهٔ نون وفتحه میم وهای وقفی چه * نچه * بکسرهٔ نون وفتحه جیم فارسي وهای وقفي بمعنی چند * ناغاچه * نواسه

النون مع الیاء التحتانیه

* ناري * بفتحه نون باالف وکسرهٔ رای مهمله وسکون یاي

خطي آن طرف * نمني * بكسرهٔ نون وفتحه ميم وكسره نون
دوم وسكون يا چه چيز * نِتي * بكسره نون وفتحه تاي قرشت
مشدد وسكون يا چه شد وچه كرد * نُغي * بضمه نون وفتحه
غين معجمه وسكون يا نام ولايتي است در سمار * نيتوري
چگونه وچه قسم وچون است

فصل الهاء مع الالف والتاء المثناة

* مَايدا * بفتحه ها با الف وسكون ياي حطي وفتحه دال
مهمله پران * هُورا * بباف * هرث پرت * بضمه ها وسكون
راي مهمله وتاي قرشت وضمه ياي فارسي وسكون راي
مهمله وتاي قرشت جد وجهد * هارت * بفتحه ها با الف
وسكون راي مهمله وتا مانند ه بكن

النون مع الراء المهمله والشين المعجمه

* هار * بفتحه ها با الف وسكون را مانند هٔ و * هورور *
بتفخيم ضمهٔ ها وراي مهملهٔ اولي وسكون دوم سك هوهو

میکند * هُلکر * بضمهٔ ها و سکون لام و فتحه کاف عربی و سکون را پروین * هارِش * بفتحه ها با الف و سکون رای مهمله و کسرهٔ میم و سکون شین مانند و

الهاء مع القاف والکاف واللام

* هُرتاق * بضمه ها و سکون رای مهمله و فتحه قاف با الف و سکون ثانی فوفو کننده * هورولک * بتفخیم ضمه ها و رای مهمله و سکون کاف عربی بزم * هوپوک * هد هد

هول * بتفخیم ضمه ها و سکون لام ترس

الهاء مع النون والواو

هارون * بفتحه ها با الف و ضمه رای مهمله و سکون نون اسپ زبون که جا بجا استادگی کند * هارگن * بفتحه ها با الف و سکون رای مهمله و فتحه کاف فارسی و سکون نون مانده شده * هاوَه * بفتحه ها با الف و فتحه واو بمعنی بلی

فصل الیاء التحتانیه مع الالف

* يا غلا * بفتحه يا با الف وسكون غين معجمه وفتحه لام روغن بمال * يوقلا * بتفخيم ضمه يا و سكون قاف وفتحه لام با الف تجسس نما * يوقسا * بتفخيم ضمه ياوسكون قاف وفتحه سين مهمله اگر نه * يا سا * بفتحه يا با الف و سكون سين مهمله بساز * ياقا * كنار و گريبان * يازما * شوهر خواهر * يريقا قالين * يوقا * نان ننك * يارا * زر * يورغا * اسپ راهوار

الياء مع الباء الموحده

* يب * بضمه ياو سكون با شست وشو داده * ييوب * بتفخيم كسره ياي اولي و ترقيق دوم و سكون با خورده * ياپ * بفتحه يا با الف وسكون باي فارسي بپوش * يلاب * بفتحه ياو لام با الف و سكون با ليسيده

الياء مع التاء

* يرت * بضمه ياو سكون زاي مهمله وتا مدزل * يارت * بفتحه يا با الف وضمه راى مهمله و سكون تا روشن بكن * يمت

بفتحه یا و ضمه میم و سکون تا نام الوسی از ترکمان * یونت

بضمه یا و نون خفی و سکون تا اسپ * بت * بضمه یا و سکون تا

هلاک حیوانات از شرملو بمعنی فرو بر * یات * بیکانه

و بمعنی شرم * بوقورت * و بوغورت * ماست * یالانغرات

موش کلان و کژنلاه * یورات * رسم و دستور

الیاء مع الجیم

* یلاج * بفتحه یا و لام با الف و سکون جیم پیغمبر * یلنغاج *

بفتحه یا و لام و نون خفی و فتحه غین معجمه با الف و سکون

جیم فارسی برهنه * یغاج * بفتحه یا و غین معجمه با الف و

سکون جیم فارسی چوب درخت و فرسنگ * یلاوج *

و یلاتچ * پیغمبر از طرف خدا

الیاء مع الراء المهمله

* یوقتوز * بتفخیم ضمه با و سکون قاف و ضمه تای قرشت

و سکون را ایست * یبر * بتفخیم کسره یا و سکون را جای

و زمستی * یوبمنو * بفتحه یاو سکون واو و فتحه بای ابجد و
سین مهمله و سکون زاد شمن را بخش کنند * یر * بضمه یا
و سکون را روان [illegible] مور * بفتحه یاو سکون میم وضمه
[illegible] معجمه و سکون ر [illegible] یامغور * و یاغمور * مثلـه
* یکر * بضمه یاو سکون کاف فارسی و را ملده * یتار * بفتحه یا
و تای قرشت با الف و سکون را لباس * و بمعنی میرسد هم آمده
* یار * [illegible] * یاکار * مزین

الیاء مع الزاء المعجمة

* یاوز * بفتحه یا با الف و ضمه واو و سکون ز اشوخ * یاز *
بفتحه یا با الف و سکون ز ابهار تا بستان و بمعنی بتوکش
* یز * بضمه یا و سکون ز ارزوی و عدد صد * یلدز * بضمه
یا و سکون لام و ضمه دال مهمله و سکون را ستاره * یلغوز
بفتحه یا و سکون لام و تفخیم ضمه غین معجمه و سکون زا تنها

الیاء مع السین و الشین

يرمس بفتحه يا و راي مهمله وميم وسكون سين بكار نمي آيد

يولبارس شير *يولداش* بتفخيم ضمهٔ يا وسكون لام وفتحهٔ دال مهمله با الف وسكون شين معجمه همراه *ياش* بفتحهٔ يا با الف وسكون شين سال واشك وبمعني تر وطفل وخوشهٔ زراعت هم آمده *يانباش* بفتحهٔ يا با الف ونون خفي وفتحهٔ باي ابجد با الف وسكون شين سرين *يواش* بفتحهٔ باواو وبا الف وسكون شين ملايم وآرميده *ياغش* بفتحهٔ يا با الف وكسرهٔ غين معجمه وسكون شين بارش *يرش* بضمهٔ ياو راي مهمله وسكون شين بردشمن دويدن *يراش* بفتحهٔ ياو راي مهمله با الف وسكون شين صلح *ياسامش* بفتحهٔ يا با الف وسين مهمله با الف وكسرهٔ ميم وسكون شين كار سازي وسرانجام كارها *يانيش* خوابگاه *پاداش* دام *ياوش* نان

الياء مع الغين المعجمة

* یاروقلوغ * بفتحهٔ یا با الف وتفخیم ضمهٔ رای مهمله وسکون قاف وضمهٔ لام وسکون غین روشنی * وبزای معجمه بمعنی گنهکار * یاوزلوغ * بفتحهٔ یا با الف وضمهٔ واو وسکون زای معجمه وتفخیم ضمهٔ لام وسکون غین شوخی * یاغ * بفتحهٔ یا با الف وسکون غین روغن * یپوغ * بفتحهٔ یاو تفخیم ضمهٔ بای فارسی وسکون غین پوشش * یدگلیغ * بفتحهٔ یاو نون خفی وسکون کاف فارسی وتفخیم کسرهٔ لام وسکون غین لوغ * یزلوغ * بضمهٔ یاو سکون زای معجمه وتفخیم ضمهٔ لام وسکون غین صاحب روی * یاغلیغ * بفتحهٔ یا با الف وسکون غین معجمهٔ اول وتفخیم کسرهٔ لام وسکون غین دوم زوال یوقلوغ بتفخیم ضمهٔ یاو سکون قاف وضمهٔ لام وسکون غین نیستی * یازغ * بفتحهٔ یا با الف وضمهٔ زای معجمه وسکون غین گناه * یافراغ * برك * یرلیغ * فرمان

الیا مع القاف

* یراق * بفتحهٔ یا و رای مهمله با الف و سکون قاف سلاح
* یباق * بفتحهٔ یای اولی و دوم با الف و سکون قاف پیاده
* یووق * بفتحهٔ یا و تفخیم ضمهٔ واو و سکون قاف نزدیک
* یوق * بتفخیم ضمهٔ یا و سکون قاف حرف نفی یعنی نه
* یزوق * بفتحهٔ یا و تفخیم ضمهٔ رای مهمله و سکون قاف
نرم و سفید و به ترقیق ضمهٔ را شفاف * یومشاق * بتفخیم
ضمهٔ یا و سکون میم و فتحهٔ شین معجمه با الف و سکون قاف
نرم * یستوق * بفتحهٔ یا و سکون سین مهمله و تفخیم ضمهٔ تای
قرشت و سکون قاف بالین * یازماق * بفتحهٔ یا با الف و سکون
زای معجمه و فتحهٔ میم با الف و سکون قاف زر * یسموق *
بفتحهٔ یا و سکون سین مهمله و تفخیم ضمهٔ میم و سکون قاف
هلاس * ییوق * بفتحهٔ یا و تفخیم ضمهٔ یای حطی و سکون
قاف کشاورز * ینغاق * بفتحهٔ یا و نون خفی و فتحهٔ غین معجمه
با الف و سکون قاف چارمغز * یمق یرتوق * بفتحهٔ یا و میم

وسكون قاف وفتحهٔ یای دوم وسكون راو تفخیم ضمهٔ تای
قرشت وسكون قاف پیوند وپاره * یقراق * بضمهٔ یا وسكون
قاف وفتحهٔ رای مهمله باالف وسكون قاف برك درخت
* یساق * بفتحهٔ یا وسین مهمله باالف وسكون قاف نیازی
جنك وجهاد * یرتلوق * روشنی هرقسم خواه آتش خواه
آفتاب خواه ماهتاب * یارپاق * ویافراق * برك * یانقاق
رخساره * یازوق * كناه * یومروق * مشت وبمعنی بیضهٔ
مرغ نیزآمده * یالاق * كاسهٔ سنك * ییلاق * ویالاق
جای تابستان * یامان لیق * بدی * یوراق * دور

الیاء مع الكاف

* یلنك * بكسرهٔ یاوفتحه لام وسكون نون وكاف فارسی
دولك وبفتحه یا برهنه ولوچ * ینك * بضمه یا ونون خفی
وسكون كاف فارسی پشم وغیره * یرك * بضمه یا وضمه رای
مهمله وسكون كاف فارسی دول * یملك * بضمه یا وسكون

میم وضمهٔ دال مهمله وسکون کاف فارسي موی زهار * یبك بکسرهٔ یا ونون خفی وسکون کاف فارسی آهنین * یوراك دل * یاك * برك * یزغروك * اسپ دو نله * یویونك * پرمرغ * پوك * یار

الیاء مع اللام

* یبل * بکسرهٔ یای خطی وسکون لام سال * وبتفخیم کسرهٔ مذکوره باد * یول * بتفخیم ضمه یاو سکون لام راه * یتال * بضمه یاو فتحه تای قرشت باالف وسکون لام صف * یال * بفتحه یا باالف وسکون لام موي کردن اسپ وروغن * یرتاول * بضمه یا وسکون رای مهمله وفتحه تاي قرشت باالف وضمهٔ واو وسکون لام فوج که برای کرفتن مواشي وغیره برود * ینکل بفتحه یاو نون خفی وکسره کاف فارسی وسکون لام سبك * یاشیل * رنگ سبز

الیاء مع المیم

* يلداام * بكسرة يا وسكون لام وفتحهٔ دال مهمله باالف
وسكون ميم زود * يارم * بفتحهٔ يا باالف وكسرة راي مهمله
وسكون ميم نيم * يام * بفتحهٔ يا باالف وسكون ميم كشادهٔ
سر * يتم * بضمهٔ يا وفتحهٔ تاي قرشت وسكون ميم اغمه * يلم
بفتحهٔ يا وكسرهٔ لام وسكون ميم صمغ * يوقوم * نرم
* ياغي اوزوم * خوشهٔ انگور * بولدا ريم * برق وابر

الياء مع النون

* يقن * بفتحه يا وكسرة قاف وسكون نون نزديك * يمان *
بفتحه يا وميم باالف وسكون نون بد * براتلن * بفتحه يا وراي
مهمله باالف وسكون قاف وفتحه لام وسكون نون مسلح بشو
* يلن * بكسرهٔ يا وفتحه لام وسكون نون مار * يغن * بفتحه يا
وكسرهٔ غين معجمه وسكون نون جمعيت * يغكن * بفتحه يا و
سكون غين معجمه وكسرهٔ كاف فارسي وسكون نون جمع شو
* يغزن * بفتحه يا وسكون غين معجمه وكسرهٔ راي مهمله

وسکون نون شانه * یغن * بضمه یا و فتحه غین معجمه و سکون
نون فربه * بنلن * بکسرهٔ یا و سکون نون و کسرهٔ ذال مهمله و
سکون نون پس فردا * یلن * بفتحه یا و کسره لام و سکون نون زبانهٔ
آتش * بلقون * بفتحه یا و سکون لام و تفخیم ضمه قاف و سکون
نون عکس * یکن * بضمهٔ یا و فتحه کاف فارسی و سکون نون لجام
* یسن * بضمه یا و سین مهمله دستور * یان * بفتحه یا با الف و سکون
نون پهلو * یرکن * بفتحه یا و رای مهمله و کاف عربی کار
آمدکی * یشن * بفتحه یا و ضمه شین معجمه و سکون نون پنهان
* یاشین * برق * یغان * فیل * یالان * و یالغان * دروغ * بشن *
گردن * یوزقان * لحاف * یوغان * کز * یالانون * یلغار

الباء مع الواو

* یرغو * بفتحهٔ یا و سکون رای مهمله و ضمهٔ غین معجمه و
سکون واو سیاست * یو * بفتحهٔ یا و سکون واو دشمن * یوتمو
بتفخیم ضمهٔ یا و سکون قاف و ضمهٔ میم و سکون واو آیانه

* مثلاً تو تموار و دي آتا روي * يزلو * بضمهٔ يا و سكون زاي معجمه و ضمهٔ لام و ميم و سكون واو حسين و وجيه * يقوه بفتحهٔ يا و سكون باي فارسي و ضمهٔ قاف و سكون واو پرده * يالاو * علم * يوزيكو * كتاب * ياغلاقو * روغن داغ

الياء مع الهاء

* ياقه * بفتحه يا با الف و فتحه قاف و هاي وقفي گريبان * يلمه بفتحه يا و كسرهٔ ياي حطي دوم و سكون لام و فتحه ميم و هاي وقفي پهناور * ييمه * بتفخيم كسرهٔ يا و فتحه ميم و هاي وقفي خوراك * ينچكه * بكسرهٔ يا و نون خفي و سكون جيم فارسي و فتحه كاف عربي و هاي وقفي باريك * يمرتقه * بضمه يا و ميم و سكون راي مهمله و تاي قرشت و فتحه قاف و هاي وقفي بيضهٔ مرغ * يرمه * بضمه يا و سكون راي مهمله و فتحه ميم و هاي وقفي چكن دوزي * يلمه * بضمه يا و سكون لام و فتحه ميم و هاي وقفي خيزيكه موي آن كندند

باشند * یده * بفتحه یا و دال مهمله و های وقفی افسون و منکی که برای باران بران افسون کنند * یره * بفتحه یا و رای مهمله و های وقفی زخم

الیاء مع الیاء التحتانیه

یخشی * بفتحه یا و سکون خای معجمه و کسره شین معجمه و سکون یا خوب * یای * بفتحه یا با الف و سکون دوم کمان و تابستان * یاغی بفتحه یا با الف و کسره غین معجمه و سکون یا دشمن و بفتحه یای مذکوره بی الف بمعنی کریه * ینکی * بفتحه یا و نون خفی و کسره کاف فارسی و سکون یا نو * یزی * بفتحه یا و کسره زای معجمه و سکون یا صحرا * یسی * بفتحه یا و کسره سین مهمله مشدده و سکون یا پهن * یولچی * بتفخیم ضمه یا و سکون لام و کسره جیم فارسی و سکون یا بهتر * یاپنچی * بفتحه یا با الف و کسره بای فارسی و سکون نون و کسره جیم فارسی و سکون یا پوشش بارانی * یوزباشی * بتفخیم

ضمه یاء سکون رای معجمه وفتحه بای ابجد باالف وکسرهٔ شین
معجمه و سکون یا سرد ار صل کس * یقاری * بضمهٔ یا وفتحه
قاف با الف وکسرهٔ رای مهمله و سکون یا بالا * ییکلی *
بتفخیم کسرهٔ یا و فتحه کاف فارسی وکسرهٔ لام و سکون یا
برای خوردن یله چی * بفتحه یاو دال مهمله و های وقفی
وکسرهٔ جیم فارسی و سکون یا افسون کر * یورمچی * بتفخیم
ضمه یاو فتحه رای مهمله و سکون میم و کسرهٔ جیم فارسی
بوریاد وز * یولمچی * بتفخیم ضمه یای حطی و سکون لام
وفتحه میم وکسرهٔ جیم فارسی بوله کننده * یرافچی * بفتحه
* یاو رای مهمله با الف وسکون قاف وکسرهٔ جیم فارسی وسکون
یا سلاحدار * یرتکوچی * بفتحه یاو رای مهمله وسکون تای قرشت
و بتفخیم ضمه کاف فارسی وکسرهٔ جیم فارسی آفریننده
* یولچی * ویزلاوچی * راه بر * یاربی * مفلس * یازمی *
میدان ودشت * یومری * کننده شده * بوری * بچه هرجانور *

الحمد لله رب العالمين والصلوة على رسوله محمد واله اجمعين اما بعد پوشیده نخواهد بود که چون اکثر کتب درسیه فارسیه مخلوط بلغات ترکی ستوطالبهرا در تحقیق الفاظ وادراك معانی ان صعوبتی دست می داد و کتابی سوای رسالة فضل الله خان که بیان معانی و تحقیق الفاظ مذکوره را وانی باشد بنظر نیامده لیکن چون از ضعف ترتیب بیان لغت خالی نبود لهذا طابع الحروف بنده عبد الرحیم با مر مطاع امیر والا نهمت اعلا همت مظهر مکارم مصدر مواهب مدرس فارسي و عربي جناب اوزلی لا زالت ایام دولته متزائدة رساله مزبوره را در سه باب به ترتیب حروف تهجی بصحت و مقابله سه نسخه و اضافهٔ بعضی از لغات دیگر در عهد حکومت نواب مستطاب معلی القاب راعي بلاد ماحي بنیان فساد خداموالامقام ام هست کورنر جنرل بهادر ادام الله ظلال رافته علی

مفارق الابرار در بلده کلکته بطبع خانهٔ شیخ هدایت الله
در سنه ۱۲۴۰ هجری مطابق سنه ۱۸۲۵ عیسوی بقالب
طبع در آورده و بر لغاتیکه بر اصل کتاب افزوده
خط ساده گذاشته شد ٭

Loghati turki

Faḍlallah Ḫān Pāšā